

سیاه قلب

باسمه تعالی

-داداش تویی ؟

-داداش ؟

-نهههههه

وای خدا باز دوباره همون کاب*و*س لعنتی به خدا دیگه خسته شدم اخه این

چه وعضشه اخه تاکی باید پای این کاب*و*س لعنتی بسوزم اخه ای خدا

از تخت بلند شدم از عرق زیاد همه لباسام به تنم چسبیده

بلند میشمو لبامو عوض میکنم میرم به سمت دسشویی تو حیاط خونه آبو

باز میکنم چند مشت آب سرد به صورتم میزنم تو آینه زل میزم به دختری که

با قیافه نزارش داره بهم دهن کجی میکنه

موها خرمایی فرش شل*خ*ته دورش ریخته

پوست سفید اما بخاطر آفتاب سوختگی گندمی

ابروهای هشتیه دخترونه

چشمای درشت عسلیه روشن که به سبز میزنه

بینی متوسط گوشتی

لبهای قلوه ای گوشتالود

در کل دختری خشگل از تعریفای دیگران

اما به نظر خودش که نه زیبا بود نه شانس داشت

ابمو میندم میام بیرون میرم تو اتاقو موهامو که

تا کمر میرسه رو با کش جمع میکنم میرم سمت اشپز خونه مامان ناهارو درست کرده وای نه الان غورغورش شرو میشه

-سلام مامان

-علیک سلام چه عجب ؟

-خانوم خانوما بیدار شدن نترس همه کاراو کردم

به موقه بیدار شدی

-اه مامان ترو خدا شروع نکن

صد بار گفتم ادم که دل خوشی نداشته باشه

واسه چی صبح زود بیدارشه اخه

-بعله خانوم انوقت میشه بفرماید شماچرا دل خوشی ندارید؟

-میخوای برات تومار بگم باز اه

از اشپز خونه زدم بیرون وگرنه ادامه بحس=بابی حترامی

مامانم از اشپز خونه داد زد

-اگه زحمتت نمیشه پرده بنداز ناهارتونو کوفت کنید

البته اگه سختت نیس

پوف دیونم کرده این مامان با حرس گفتم

-نه چه زحمتی عزیزم

توند توند پرده انداختم سفره گذاشتمو وسایلو اوردم که بابام از راه رسید

-سلام بابا جونی خسته نباشی

پریدمو لپشوب*و*سیدم

-سلام دختر بابا در مونده نباشی

-مرسی بابا جون

-میکا میکا

-بعله مامان

-بدو بورو داداشتو بیدار کن واسه ناهار

وای نه اون تا صبح بیدار بود طبق معمول الان

میپره بهم باز اروم در باز کردم صداش زدم

-ماهان؟

-پیشت ماهان خان

-پاشو ناهار

-ماهی جون

-یه دفعه یه متکا مهکم خورد تو سر مو پشت

سرش صدای داد ماهان بلند شد

-گم شو بیرون احمق من از دستت کوفت میخورم

و بلندشودو درو تو صورتتم کوبید

بغضم گرفته بود مگه من چی گفتم چرا ما

مثل خواهر برادرایی که تو رمان ها هست نیستیم

با قیافه درهم رفتم سر سفره که مامانم گفت

-چی شد؟

-مثل هرروز شما که میدونید چرا منو میفرستید

اخه

-عیب نداره بشین غذا تو بخور

با بغض غذا مو خوردم پاشدم که مامانم گفت

-ظرفا باتو

اه ای کاش کارایی که میکردم براش حد اقل دلشو میگرفت

دفعه بد باز نمیگف میکا مفت خوره

پوف سر گرم ظرفا شودمو زود تموم کردم گازم

دستمال کشیدمو دسمالو شستمو رفتم نشستم جلو

تی وی

مثل همیشه مامان بابا توحال خواب ظهر میکردن

مجبور بودم با صدای کم فیلم ببینم

داشتم سریال مورد علاقمو از جم بالیود میدیدم

سریال قبول میکنم عاشق صنم

داشتم نگاه میکردم که بابام بیدار شدو رفت اماده شد

تا باز بره مسافر کشی

اخمامو کشیدم توهم لبامو غنچه کردم

بابام گفت

-هان چیه باز رفتی توهم؟

-اخه بابای من اول مهره شد چرا به فکر من نیستی

من زود تر باید برم کلاس کنکور بابا خواهش میکنم

نمیزاری برم سر کار تو خونه دغ کردم

-باشه دختر میپرسم کجا نزدیک کلاس هست برات

-تمام تابستونو همینو گفتمی خدا کنه این دفعه راست

باشه

بابام گذاشتو رفت دلم به حال خودمون میسوزه مجبوریم این جوری زندگی

کنیم با این که

خیلی از یتیم کردن اما همشونو از جونم بیشتر

دوست دارم

تو فکر بودم که زنگ درو زدن از ایفون جواب دادم

-بعله

-سلام میکا پاشو بیا جلو در

-سلام زرد چوبه چه خبر الان میام

ایفون زود گذاشتم تا باز دادو بیداد نکنه اخه

باز بهش گفتم زرد چوبه اسمش زهرا

ولی بخاطر رنگ زرد صورتش بهش میگم

زرد چوبه انقدر لاغره که ادم میترسه بشکنه

پریدم بیرونو مانتو سه سال پیش مامانو پوشیدم

وای مامانم دید

-زلیل شده کجا میری باز الافیت تموم نمیشه

-مامان به خدا جلو درم

-باز با اون زهرا بی خدا خبر سبوک بازی

نکنی تو کوچه ها ابرو داریم

-باشه چشم

پريدم جلو درو زهارو با جيغ و داد بغل كردم

-ميكا ديونه له شودم خوب خوبه بسه

-باشه باشه بيخشيد نشكستي كه

اينو گفتمو زدم به فرار زهرا هم دنبالم يه

دفعه از پوست شالمو كشيدو با ترس برگشتم طرفه

خونه و با ترس گفتم

-زهرا جون ترو خدا غلط كردم الان آگير 2ميا

ميبينه قبل اومدن گفت از اين غلطا نكنيم

زهرا سريع اومد شالمو پس داد رنگش پريده بود

پغي زدم زير خنده

-يعني انقد ميترسي ازش

از بازوم يه ويشگون گرفت كه دادم بلند شد

-اخ مرض گرفته

-زهرا مار بيشعور با اون مامانت بيا بشينيم

-خوب چه خبرا زهرا خله خودم

يه جوري نگام كرد با ترحم فهميدم خبرايي

-چي شده زري چرا نگراني

- ميكا ميلادو ديدم

اه خدای من خسته شدم بسه ديگه اشك از چشم

راه افتاد گفتم

-زهره به خدا خسته شدم انقدر با اسمش همچی

داغون میشه

بابا بسه دیگه من گذشته داغونی داشتم اما الان

میخوام گذشته رو جبران کنم اون موقه من فقط

سیزده سالم بود به خاطر بی محبتی خانوادم مجبور

شدم به طرف پسر کشیده شدم اونم چه پسری

یه عوضی همچی تموم کم بلا سرم آورد

دوستامو از دست دادم بخاطر اخازیای اون بخاطر

این که یه عکس با حجاب ازم داشت برای پخش نکردنش اما اون شمارمو

عکسمو آبرومو پخش کرد

آخرین ضربشم وقتی زد که موقه رفتن از تهران گفت باهام رابطه داشته

من شکستم دوستاش خیلی از یتیم کردن گفتن

ما میدونیم تو بد بختی داداش معتاده مامان باباتم دارن جدا میشن بهتر از ما

پیدا نمیکنی پول خوبیم

میدیم

صدای حق هقم کوچه رو ورداشت خدا رو شکر

کوچه ما خلوته چون روبه رومون مدرسه ابتدایی

یه شیف صبح دور ورم خونه نیست

فقط چهار تا خونست که اونم مایم زهرا اینا دوتا هم سایه که صدا از شون در

نمیاد

زهرا محکم بغلم کردو گفت

-اروم باش عزیزم اروم هیش

-زهرا چرا اوامده چی میخواد

-نمیدونم انگار اصلا نرفتن دروغ گفتن بهت رفته

-چرا مگه من کاریش داشتم

-مثل اینکه ترسید انتقام بگیر

-هه جالبه ولش کن بی خیال چه خبر از اقاتون

-نیستش رفته شهرستان

-نمیخوای ازش جداشی

-میکا مشکل تو با اون چیه اخه

-هیچی به خدا فقط میترسم دوباره بهت خیانت کنه

-تویه چیزی دیدی ازش نه

-شاید

-بگو خوب منم بدونم

-بخيال دختر فردا میری مدرسه نه خوش

به حالت

-اره جات خالی تو کی میری کلاس کنکور

-نمیدونم به خدا معلوم نیست راستی آگیر 1 کجاست

تو اوامدی بیرون میدونه

-اوف خونست اسمشو نیار الان میاد

من بی خبر از این که آگیر پشت دره شروع کردم

به در آوردن اداش

-الان میاد میگه

صدامو کلفت کردم و باداد گفتم

-زهر ا بدو گوم شو خونه باز اومدی تو کوچه هروکر

یه دغه ای زهر ا برو اومد گفتم

- هان چیه

برگ شتم پشتمو نگاه کردم که دیدم یه موجود خوشگل ناز که قرمز شده مثل

شعله اتیش چشاشم زده بیرون اماده فورانه

شروع کردم به شمارش معکوس برا انفجار که یک

نگفته با صدای دادش دیگه گوشامو احساس نکردم

خیلی با حال بود اسماعیل داداش زهر ا دهنش یه متر باز میشود تا زبون

کوچیکشو میدیدم عین

اژدها منتها بجای اتیش از دهنش دود در اومد

دیگه نتونستم جلو خودمو بگیرم و بقی زدم زیر خند

حالا نخند کی بخند زهر ا صورتمو گرفته بود سمت

خودشو یه چیزایی میگفت که نمیفهمیدم

یه دفعه یه طرف صورتم سوخت صدا ها برگشت

زهر ا گفت

-ای درد حناق چته هاهاهاها دیوانه

-هههه ببخشید اخه نمیشنیدم وا حالا اگیر کو

-هیچی انقد از خندت حرصی شد رفت پی کارش

-وای پاشو پاشو بریم الان دوباره میاد

-باشه عزیزم فعلا بای.

-ب*و*س ب*و*س بای

رفتم خونه درم بستم

اروم پاورچین پاورچین رفتم داخل که صدای مامانم در

نیاد رفتم تو اتاقم خوب حالا چی کار کنم اوم

اها فهمیدم دوبار یواشکی رفتم سمت اشپزخونه و

گوشی مامانو کش رفتم که بقیه رمان دیشبو بخونم

تا نشستم صفحه فهرستو باز کردم تا ضربه زدم

رو اسم رمان گ*ن*ا*هکار یه دفعه با دماغ رفتم

تو زمین اخ اخ بدجور دردم گرفت سرمو که گرفتم

بالا مامانو با وردنه بالا سرم دیم

-زلیل مورده تو باز رفتی سرگوشی من رمان خونی

خیرسرت خرس گنده شدی خودتو تو اینه دیدی

سه ماه از خونه بیرون نرفتی همش شب زنده

داری روزا خوابی همش رمان خواب غذا خیلی

اندامت قشنگ بود که حالا انقد خوردی خوابیدی

انداز گاو شدی هیچ کاریم نمیکنی خسته شدم

انقدکارای خونه روتنهایی انجام دادم

-ای بابا مامان باز شروع کردی که بابا جون

من دل خوشی ندارم ok تازشم کارنمیکنم

چون اولاً تو از کارام ایراد میگیری وس واسی

دوماً من هم تو خونه بابام کلفتی کنم هم خونه

شوهر

-حالا کی میاد تورو بگیره بابا دختر صورتتو

گوشت گرفت پاشو به تکونی بخور

حسابی حالم گرفته شد خوب راست میگفت چاق شده بودم باید یه فکری به

حالم بکنم خیلی بدم میاد

اخه چرا بعضیا اینقد لاغرن بعضیا چاق من استخون

بندیدم درشته مثل بابام قدمم بلنده واسه خودم

بادیگاردیم خدا وکیلی ولی هیشکی درکم نمیکنه

اخه من از غصه و غم چاق میشم تمام تابستونم

خونه بودم فک کنم یه ده کیلویی اضافه کرده باشم

-باشه چشم بفرماید چی کار کنم زمرده سلطان

-ای زیون باز کاری نمونده شیش غروب پاشو اهنگ

بزار بر*ق*ص

-ای به چشم نوکرت هستم شما هم پیر وسط

من عاشق ر*ق*صم کلاس ر*ق*ص نرفتم از نظر خودمم

اصلا خوب نمیر*ق*صم اما همیشه وقتی برا خودم
میر*ق*صم تو دنیای خودم غرق میشم فکر میکنم
شکیرا ام ها ها ها ما اینیم دیگه (خود شیفته ام خودتی)
دستگاه پخش اتاقمو روشن کردم چنتا ترک بالا
پاین کردم تا اهنگ ساقیا از ساسی

تو اتاق پیچید دست مامانو کشیدم وسط خودمم
دستمال گردن انداختم گردنم کلاه بابا کریمم
گذاشتمو شروع کردم قر دادن

-ساقیامی هی هی هی بریز

یه پامو گرفتم بالابو بشکن میزدمو گردن میومدم

-بنویس هرکه نر*ق*صد گلمندی بنویس

دستمال گردنو انداختم دور گردن مامانو ادای داش

مشتیارو در میاوردم همین جوری داشتم ادا میومدم

آخر اهنگ که تموم شد صدای دست اومد برگشتم

دیدم ماهانه

-ایول به ابجی خودم خوب قر میدیا یه کلاس

واس ما بزار

-اوچیکتم داش شما خودت استاد خردادیانی

قهقهه ای زد که لپاش رفت تو چشماشم پر اشک

شد الاهی ابجیت پیش مرگت شه قوربون اون چشای

ابی روشنت شم که آدم توش غرق میشه داداشم
-چه عجب پسرگلم بیدار شد الان غذا تو داغ میکنم
میکا سفر بنداز واسه داداشت
-چشم الان

سفره براش انداختمو وسایلم چیدم هوا کم کم
داشت تاریک میشد صدای در او مدو بعدشم صدای بوق ماشین بابا دویم تو
حیاط بابا که پیاده شد لپشو

محکم ب*و*سیدمو ازش نایلونای خریدو گرفتمو
دویدم تو وسایلو سر جاش چیدم که ماهان از پشت
یکی از بستنیا با یه بسته پفک که مال من بودو
کش رفت افتادم دنباش که بگیرم ازش گفتم
-ماهان زود پفک منو بده زود باش

-نچ مال خودمه
-ماهان تو که میدونی من فقط از اینا میخورم تو بورو
از اون یکیا بردار

-عمرا خودت بورو از اون یکی بردار
از دستش اویزون شدم که بگیرم ولی قدم نمیرسید
از مچ دستش گاز گرفتم که پفک از دستش افتاد
زودی ورداشتمو در رفتم تو اتاق که ماهان گفت
-به هم میرسیم میکا خانوم

-آرزو بر جوانان عیب نیست ماهی خانوم
از پشت در یه لگد زد به در که چون چسبیده بودم
به در یه متر پریدم هوا از خنده ریشه رفتم
-به حسابت میرسم میکی خانوم
نشستم با گوشی مامان رمانمو خوندمو پفک بستنی
خوردم شانس اوردم مامان یادش رفت گیشیشو ببره
واسه شام مامان صدام زد اما نرفتم که گفت
-اون گوشی منو بده از خواب خوراک انداختت
-الاهی قوربونت شم مامان ترو خدا بزار بخونم
حوصلم سر میره
-باشه ولی شب بزن شارژا

-ok

روز ها پشت سر هم به همین منوال می گذشت
شبا خیلی عذاب میکشیدم وقتی صدای گریه ماهانو
صدای دردو دلاشو با خدا میشنیدم که میگفت خستس
تا اینکه یه ماه بعد یه روز صبح که مثل همیشه
با کاب*و*س همیشگی بیدار شدم با خودم گفتم
-خدا رحم کنه امروز اتفاق بدی نیفته
اما اون روز نمیدونستم چه اتفاق بدی قراره بیفته
مثل همیشه بعد خوردن نهار داشتم سریال مورد
علاقمو میدیدم که ماهان اومد شبکه رو عوض کرد

- ماهان این چه کاریه داشتم نگاه میکردما یعنی چی
- من از این سریال متنفرم چرته اینی که من میگم نگاه کن
- نمیخوام من از فیلم امریکایی بدم میادبزن بالیود
باصدای بلند گفت
- نه همین که گفتم
که منم اعصاب داقونم تحریک شد با دست بادکمه ماهواره شبکه روعوض
کردم هی من عوض کردم هی ماهان الانکه فکر میکنم میگم کاش بخيال
میشدم اما من باعصبانیت پاشدم سیم تی وی رو کشیدم که ماهانم
محکم زد تو گوشم من دیونه شدمو رفتم فیوز
خونه رو زدم که همه برق پرید ماهان با مشت کبوند
تو سرم من جرعی تر شدمو صدامو بوردم بالا داد زدم
- عوضی کسافت به چه حقی رو من دست بلند کردی
- چه گوهی خوردی دختری نفهم برا برادر بزرگ
ترت چشاتو درشت میکنی صدا میبری بالا
ویه چک محکم خوابوند تو صورتم که پرت شدم
زمین احساس کردم از بینیم یه مایه گرم داره میریزه
همون لحظه هم تعم خون تو دهنم حس کردم
تمام نفرتمو ریختم تو چشموزل زدم بهش
بلند شدم تورو شواستادمو گفتم
- خفه شوگوه نخور معتاد عملی کدوم داداش

کدوم بزرگ تر

همین کلمه معتاد کافی بود که بیفته به جونمو

با مشت لگد بزتم مامان با گریه زاری اومد

بین ما که جدامون کنه گفت

-ماهان جان ولش کن شکر خورد بچه گی کرد

منم سریع گفتم

-نه خیرم مگه من بی پدرم که یا معتاد روم

دست بلند کنه

ماهان حمله ور شدم بهم که فرار کردم سمت

حموم خواستم درو ببندم که

ماهان رسیدو عین دیونه ها داد میکشیدو درو میکوبید

حل میداد داشتم میموردم از ترس از درد کتکاش

گریه میکردم مامان به دادم رسیدو دستشو کشیدو

بازور خورد تو خونه عین چی میلرزیدم قلبم انقد

توند میزدو نفسم بالا نمیومد اروم اروم سر

خورددم رو زمین پشت در نشستم داشتم خفه

میشدم زور زدم به نفس کشیدن که بلخره

نفسم بالا اومد میلرزیدمو گریه میکردم

دستمو گرفتم به درو بلند شدم تمام بدنم درد

میکرد رفتم جلو اینه که خودمو بینم صورتم

خیلی میسوخت تو اینه قدی که خودمو دیدم

دیونه شدم تمام صورتم خون بود
زیر چشم کبود شده بود لبم جر خورده بود
از دماغم خون میومد از گوشم تا گردنم
رد خون افتاده بود یه دفعه حس جنون بهم
دست داد افتادم زمینو بلند بلند جیق زدمو
گریه کردم از خون میترسیدم
-خداا چرا من چرا من مگه من چی
خواستم ازت واز دنیا چرا زجرم میدی
خسته شدم منو بکش بکش راحت کن
خواستم تیق وردارم رگمو بزنم که چشم خورد
به خود زنیای قبلیم که جاش بود خجالت
میکشیدم تو مهمونی لباس بدون استین بپوشم

پشیمون شدم هیچ فایده ای نداشت چندین بار خود کشی کرده بودم اما نجات
پیدا کرده بودم

از صدای جیق گریه من مامان اومد پشت
درو میکوبیدو میگفت
-میکا چی شده درو باز کن
بازور بلند شدمو درو باز کردم مامان که صورتمو
تازه دقت کرده بود زد تو صورتشو گفت

-خدا مرگم بده بین چی شده اخه چرا باهاش

کل کل میکنی

-چیه همینو میخواستی بینی دیدی حالا بورو

درو بستم شیر ابو باز کردم اروم اروم صورتمو شستم

هق هق گریه بند نمیومد یواش لباس پوشیدمو رفتم

کوچه زنگ زهرا اینا رو زدم که درشون باز شدو

اسماعیل داداش زهرا پشت در بود یعنی انقد

و عض صورتم بد بود که چشاش غمگین شدو

اروم گفت

-سلام بورو بالا زهرا تنه است

چیزی نگفتم از کنارش رد شدمو رفتم بالا

عجیبه اولین بار بود اخم نکردو مهربون بود

تو راه رو پله ها طبقه دوم از پنجره نگاهش کردم

که زل زده بود به جای خالی که وایساده بودم

رفتم بالا در زدم زهرا درو باز کردو بادیدنم یه

جیق خفیفی کشید رفتم تو نشستم رو مبل

نشست کنارم خودمو انداختم تو بغلشو

زار زار گریه کردم اونم سرمو نوازش کردو منتظر

موند که اروم بشم کمی که ارم شدم گفت

-میکا عزیزم چی شده

-مثل همیشه ماهان حالش خوب نبود و...

-توهم دهن به دهنش گذاشتی

سرمو تگون دادم که زهرا سری از روی تاسف

تگون دادو گفت

-یعنی چی میکا اخه مگه بار اولته مگه حالشو

نمیدونی مگه دغه های قبل با بدن کبودو اش لاش

نیومدی اینجا سر چیزای مسخره اینفعه براچی

بود

-شبکه تلوزیون

-وای خدای من میکا تو روانی دختر اول سر

نون بر بری. بعد سر زولیا. سر بازی کامپیوتر و...

حالا هم سر شبکه تلوزیون

اون مریض حالت عادی نداره تو چی

-به خدا زهرا تقصیر من نبود بخدا حالت عصبیم دست خودم نیست

-یه بار تقصیرت نبود دوبار نبود سه بار نبود اخه

چند بار

عصبی شدمو داد زم

-اره اصلا من روانیم مشکل دارم

دیونم خوب شد منو باش که اومدم پیش کی

اومدم بیرون درم محکم بستمو رفتو تو حیاط

خودمون نشستمو گریه کردم داشتم دیونه میشدم

هیشکی درکم نمیکرد صدای مامان از پشت سراومد که بهم گفت

-چیه گمشو بورو تو اومدی حیاط واسه من

ختم گرفتی ابروی منو پیش همسایه ها ببری

اخ که شکسم نا بود شدم داقون شدم جلو دهنمو

گرفتمو دوید تو اتاق درم قفل کردم تو تاصبح

سرمو تو بالش فشار دادمو گریه کردم که صدام

بیرون نره واسه شامم بیرون نرفتم صبح با

سردرد میگرنی همیشه بیدار شدم

بلند شدمو رفتم سمت سرویس بهداشتی مامان

اینا داشتن ناهار میخوردند هیچ کدومشون

نگام نکردن درک انگار تقصیر منه

اروم رفتم نشستم سر سفره من عادت نداشتم

با غذا قهر کنم غذامو خوردمو ظرفامو گذاشتم تو ظرف شویی که بشورمش

یه دفه بابام ظرفای

دیگرم گذاشت جلوم که بشورم یه نگاه به

بابام انداختمو شونمو بالا انداختمو همه رو

شستم دیدم بابام نمیره مردد که یه چیزی بگه

یا نه که بلخره گفت

-تصمیممو گرفتم برات یه جا پیدا کردم کلاس

کنکور که شبانه روزه برای توهم بهتره از خونه

دور باشی امید وارم خوب بخونی که پولی که

دادم حذر نره اماده باش وسایلتو جمع کن فردا

میریم اونجا

-میخواین از خونه بیرونم کنین نه؟ به چه گ*ن*ا*هی

ازم خسته شدین باشه باشه من میرم از خدامم

هست هرچه زود تر بهتر

از اشپز خونه اومدم بیرون دویدم تو اتاقم

درو قفل کردم و خودمو پرت کردم رو تختو از

ته دل گریه کردم اخه چرا زندگی من این جوریه

خسته شدم اشکامو پاک کردم و رفتم سمت دلاور

لباسامو جمع کردم تویه ساک و لوازم ریزمم

ریختم تویه ساک و کیفمم کنارش هه از دار

دنیا فقط سه دست لباس خونگی دارم یه دست

لباس بیرون لوازم ریزمم یه روژی یه خط لب یه

خط چشم یه ریمله همین چنتا گیره مویی بورس

مسواکم لیفو صابون شامپو گوشی شکستمم انداختم

ته کیف دستگاه پخشو روشن کردم و گذاشتم رو کم

ولومو و اهنگ بی کلام سریال لامیا رو که صدای

ویالنه رو پخش کردم و دراز کشیدم تو جام

که صدای در اتاق در اومد

-بعله

-زهره آمده دم در کارت داره

دلم خیلی ازش گرفته بودو حوصلشو نداشتم

-بگین خوابه

مامانم رفت دوباره تو حال خودم بودم که دوباره در

زدن

-اه دیگه چیه

-منم میکا باز کن کارت دارم

بلند شدمو درو باز کردم دوبار افتادم رو تخت

-میکا میکا خانم قهری

-الوو میکا با تواما

-میکا منو نگاه کن

صداش بغض داشت دلم بیشتر گرفت برگشتمو

دیدم داره گریه میکنه محکم بغلش کردم و گفتم

-الاهی فدات شم چرا گریه میکنی زهرا

-تو بامن قهری اره دیگه دوسم نداری

اشکاشو پاک کردم از گونه هاش ب*و*سیدمش

-نه عزیزم قهر نیستم فقط یکم دلم ازت گرفت

همین بی خیال راجب گذشته حرف نزن چه خبر

-هیچی سلامتی خوبی درد نداری که

-نه خوبم خوب شد او مدی میخواستم ازت خدافظی

کنم

-واسه چی کجا میخوای بری مگه

-از این خونه میرم بابا برام کلاس کنکور شبانه

روزی پیدا کرده تهران شهر ری بهتر برم دور شم

دیگه بر نمیگردم

-یعنی چی اخه چرا مگه کلاس قحطه

-دارن بیرونم میکنن خسته شدن ازم فردا میرم

-دلم خیلی برات تنگ میشه

گریش در اومد بغلش کرمو سرشوب*و*سید

- چرا گریه میکنی نمی میرم که بهت زنگ میزنم

-قول بده فراموشم نکنی

-فراموش نمیکنم قول میدم

زهرارفتو من خوابیدم صبح با صدای در بیدار

شدم بابا گفت

-میکا پاشو حاضر شو میخوایم بریم

بلند شدمو لباسامو پوشیدم یه مانتو ابی نفتی

روشونه هاش یه کوچولو کمربند مدل میخورد

بایه جین مشکی مقنعه مشکی هه الان منو با

این صورت ببینن میگن دختر فراری سعی کردم

با کرم کبودیارو بپوشونم یه کمی معلوم بود

اما خوب بود رفتم بیرونو گفتم من اماده ام

بابام گفت

- صبحونه نمیخوری

-نه بریم

ساک و کیفو ورداشتمو رفتم بیرون کتونی های

ابی کهنم پوشیدم رفتم تو کوچه که بابا از پارکینگ

اومد بیرون سوار شدمو رفتیم به همین راحتی

هیچ کس برای بدرقم نیومد حتی خدافظی

خوشک خالیم نکردن یه ساعت بعد رسیدیم دم آموزشگاه ساکمو برداشتمو

رفتم داخل یه ساختمان

هشت طبقه رفتیم طبقه اول تو دفتر مدیر خانوم نادری

مدیر اون جا بود که با خوش رویی پذیرای ما شد گفت

-خوب میکا خانم خوش اومدی امیدوارم اینجا

بهت بد نگذره اینجا در روز شش ساعت آموزشه

بعدشم کتابخونه برات برنامه ریزی میکنه

کتابارو مرور کنی درطول روز خاموشیم ساعت ده هشت

شب شام هفت صبح صبحانه ودو ظهر ناهار

سوال دیگه هست بفرما راستی جمعه هاهم میتونی

بری پیش خانوادت

هه پوز خندی زدمو تشکر کردم گفتم

-میشه اتاقمو نشونم بدین

-بعله عزیزم با من بیا آقای سلیمی خیالتون راحت
باشه بابت دختر خانوم گلتون خوب میکا خدافظی کن بیا
و رفت بیرون منم یه نگاه به بابام کردم و گفتم
-خدا حافظ

همین ساکو ورداشتمو رفتم بیرون با خانوم
نادری رفتیم سمت اسانسور رفتیم بالا طبقه
پنجم چهار تا اتاق بود که تو هر کدوم پنج تا
تخت بود یه اتاق 24 متری یه سریس بهداشتی حموم
ویه طرف یه اشپز خونه کوچیک بود چهار
دختر اونجا بودن که تو نگاه اول خیلی ازشون
خوشم اومد خوشگل پول دار به نظر میرسیدن
خانوم نادری رو بهشون گفت

-خوب دخترا براتون خواهر جدید اوردم میکا سلیمی
من دیگه میرم مهمون نوازی کنید میکا جان
کاری داشتی بهم بگو
-چشم خانوم.

بعد رفتن نادری یکی از دخترا که قد بلند بودو
پوست گندمی داشتمو موهای بلند خاکستری (فک
کنم رنگ کرده) دماغ متوسط لبای نازک ابروهای
هشتی چشای سبز گفت

-سلام میکا جون اسم من نیکا احمدی خوش بختم

-سلام هم چنین

به ترتیب سه تا دختر دیگه که همه قد بلند خوش

اندام بودن اولی پوست سفید موهای طلایی چشای

ابی روشن داشت که منو یاد ماهان انداخت بینی

عملی لبای متوسط و دومی پوست سبزه چشمای

مشکی براق با موهای مشکی پر کلاغی براق بینی

گوشتی کوچیک لبای باریک و سومی که پوست

سفید و بلوری داشت با موهای خورمایی چشای

توسی با رگه های عسلی ابی بینی کوچیک لبای

قلوه ای او مدن جلو نیکا گفت

-خوب اینا هم نیاز اصقری .ارام سعیدی .تمنا رسولی

هستن بچه پول داری تهران هر چهار تا باهم رفیق

جون جونی هستیم از بچگی بخاطر شراکت بابا

هامون که تاجرن

با همه دست دادمو گفتم

-خوب منم میکا سلیمی 18ساله رشته کامپیوتر

نرم افزار اگه خدا بخواد بچه پایین شهر بابامم

مسافر کشه تمنا گفت

-نه ازت خوشم او مد اول کاری راست گفتمی دروغ

نبافتمی به جمع ما خوش او مدی ابجی و باهام دست دادن

روزها میگذشتو من با بچه های خیلی اوخت شده
بودم با زهرا هم چند باری تماس داشتو گفتم
که چه خواهرای خوبی پیدا کردم باخونه هم تماس
داشتم فقط در حد همچی روبه راه همین با دخترا
انقد صمیمی شدم که هممون از زندگی هم خبر
داریم وقتی داستان زندگیمو گفتم کلی گریه
کردنو دل داریم دادن با وجود اونا دلم خیلی
پور بودو احساس افسردگی داشتم تا که یه
روز از خونه زنگ زدن

-الو میکا سلام مامان جان خوبی؟

-مرسی خوبم مامان شما خوبید همه خوبن؟

صداش میلرزید تاقت نیاوردمو گفتم

-چی شده مامان اتفاقی افتاده

-راستش میکا جان ماهان از دیشب از خونه زده

بیرون نیومده نگرانشم

وای خدا دلم هزارا رفت یعنی چه بلایی سر

داداش گلم اومده

-چرا مامان بابا دعواش شد باز؟

-اره دخترم خیلی نگرانشم دفعه اول یه روز تمام نیومده خونه

-نگران نباشید مامان جان بر میگردد به منم خبر

بدین اومد

-باشه دخترم کاری نداری؟

-نه گلم خداافظ

-خداافظ

بغض داشت خفم میکرد بد جووری میترسیدم

خود به خود اشکام جاری شد نکنه بلایی

سرش اومده باشه انتقد فکرای بد کردم که

از حال رفتم وقتی بهوش اومدم بچه ها

بلا سرم بودن نیاز گفت

-چی شده خواهری چرا انتقد خودتو زجر میدی

دیدید از حال رفتی اخر چی شده اخه؟

-دوبار اشکام در اومدو باصدای گرفته گفتم

-ابجی داداشم از دیروز که رفته بیرون بر نگشته

اولین باره میترسم اوردوز کرده باشه خدایی نکرده

یا مواد فروشا زده باشنش

-هیش عزیزم خدا نکنه گلم اروم باش چیزی نیست

در اتاق زده شدو خانوم نادری با یکی از معلما که

روانشناس به اسم خانم عباسی داخل اومدن

خانم عباسی گفت

-میکا جان میشه دفتر من حرف بزنیم؟

-بعله بفرماید

باهم رفتیم تواتاق کارشورو به روی میزش

نشستم

-میکا جان به من خبر دادن که خیلی تو

خودتیو امروزم از حال رفتی میتونم کمکت

کنم؟

تو چشای قهویش نگاه کردم اروم بود آرامش

میداد انرژی میدادنمیدونم چی شد بهش

همه چیو گفتم من اعتقاد داشتم که با گفتن

مشکلاتم چیزی حل نمیشه فقط باعث ترحم

دیگرانه به من اما با گفتن به اون انگار که

اروم شدم خانم عباسی گفت

-میکا جان تا حالا کمپم بوردینش؟

با این حرفش یاد کاب*و*س هر شبم افتادم و

گفتم

-اره بارها به زور یا با خواسته خودش

شیش بار جاهای مختلف حتی من

از بار اول که بازور بوردنش اون ترسیده

بودو داد میزدو کمک میخواست از بابا

اما نمیدونست که باباش اونارو اجیر کرده

خیلی ترسیده بود کلی کتکش زده وقتی
رفتم دیدنش بدنش و صورتش کبود بود
اخ که دادش مظلومم فوشم بلد نبود بود
اما نمیگفت هیچ وقت از اون شب هر شب
خواب میدیدم که فرار کرده اومده بالا سرمو
صدام میزنه میکا میکا من میگفتم داداش
تویی وقتی میومد جلو صورت سوخته
زخمیشو میدیدم
-خودش میخواد خوب شه؟
-میخواد اما نمیتونه
-بین میکا جان یه جا هست به اسم کنگره 60
که برای کمک به ادمایی مثل داداش تو
اگه بخوای بهت معرفی می کنم با همه جا فرق
داره زوری نیست پولی نیست نگه نمیدارن
خلاصه یه روش خاصی دارن؟
-نمیدونم باید باهاش حرف بزنی شما بهم
ادرسو شماره تلفنشو بدین ممنون میشم
ادرسو شماره رو برام نوشتو داد دستم
از اتاق اومدمو رفتم اتاق خودمون
که ارام پرید جلو مو گفت
-مژده گونی مژده گونی

-چی شده ارام؟

-وقتی پیش عباسی بودی گوشت زنگ خورد

با اجازت من برداشتم از خونه بود برای این

که نگران نشن و گفتم حمومی مامانت گفت

بهت بگم داداشت اومده خونتون و سلام میرسونه

هه مامان منو باش خواسته آبرو داری کنه

نگفته بر گشته حالشم خوبه تصمیم گرفتم

این جمعه برم پیششون برای صحبت

ارامو محکم بغل کردم و گفتم

-دخترای خر خون بساتو جمع کنید بستی

بیرون مهمون من همه هورا کشیدن

با دخترا رفتیم کافی شاپ نزدیک خیابون که

-نیکا گفت ابجی بریم بستنی فروشی اینجا

گرون میشه واست

گفتم

-عیبی نداره اجی همین جا خوبه

با دختر رفتیم سر یه میز شیش نفر نشستیم

گارسون اومد سفارشارو گرفت و رفت همه بستنی

ساده سفارش دادن چقد به فکر من کاش منم

پول دار بودم که این جور نمیشد مشغول

بگو بخند بودیم اون طرف تر از ماهم پنج تا
پسر جیگر مامانی با صدای بلند میخدیدن
رفتم تا دستامو بشورم که موقه برگشت
به یکی بر خوردمو قهوه هاش ریخت روم
اخ سوختم

-خواستون کجاست اقا سوزوندیم لباسم
داقون شد؟

سرمو گرفتم بالا که دیدم یکی از همون پسر
خوش گلاست مهو چشای سبز ابیش شدم
موهای ل*خ*ت خورمایی بینی عملی به لبش
که رسیدم دیدم داره پوز خند میزنه
عصبی شدم که گفت

-هوی خانومی از قصد خودتو میزنی به من که
که دیدم بزنی بعد طلب کارم هستی؟

با عصبانیت زل زدم تو چشاش اومدم
دهن بازکنم جوابشو بدم که بدون توجه به من تعنه
زد رفت وای خدای من پسره مغرور حالتو میگیرم
رفتم سرمیز با بیچه ها مشغول شدیم که ارام گفت
-میکا اون جا چی شد؟

براشون همه چیو تعریف کردم
یه فکری برای تلافی به سرم زد خدا کنه بگیره

دستموزدم به بستنیم که کمیشو خورده بودم
که همش ریخت روزمینو میز گارسونو صدا کردم
که بیاد تمیز کنه بایه سطل اب تی دسمال اومد
تمیز کنه که به بچه ها گفتم بریم پریدم رفتم
حساب کنم برگشتنی وقتی گارسونه داشت رد
میشود نزدیک میز پسرا که شود دویدمو خودمو زدم
بهش که سطل چپه شد روسر پسر مغرور دخترا
اون ور زدن زیر خنده منم با زور خودمو نگه
داشتم که نخدمو تند گفتم
-وای متعسفم فک کنم ایشونم و اشاره به گارسون کردم از شما خوشش اومده
خیلی هم بهم میاین اومید وارم
خوش بخت شید
یه چشمک زدم و گفتم
- ادیوس babi
ودویدم بیرون با دخترا رفتیم خوابگاه کلی
خندیدیمو حرف زدیم حقش بود کوه غرور
روزا زود گذشتو به جمعه رسیدیم
با بچه ها خدافظی کردم بعد از هفت ماه
دوری رفتم خونه زنگ درو زدم صدای
مامانم از پشت ایفون اومد

-کیه؟

-منم مامان میکا باز کن

صدای تیک در اومدو در باز شد

رفتم داخل حیاط وای چقد دلم برای همه چی

تنگ شده بود رفتم داخل و مامان اومدو بغلم

کرد

-میکاجان قوربونت شم اومدی عزیزم خوش

اومدی به خونه خودت چه عجب؟

-مرسی مامان خوبی بابا خوبه ماهان کجاست

-خوبه خوبه ماهانم تو غارشه خودت چه طوری

همچی خوبه اونجا درسا چگونه؟

-خوبم درسا خوبه همه چی خوبه

-بشین بشین برات چایی بیارم

-مرسی مامان میخوام باماهان حرف بزنم

نگرانیه توچشاش دیدم

-چیزی شده میکا جان؟

-نه مامان چیزی نیست میشه من با ماهان تنها بزاری

مامانم بانگرای سرشو تکون دادو رفت اشپزخونه

اروم رفتم جلو در اتاق ماهانو باز کردم

بخشیده بودمش همون شب بعدش عادتم

بود فراموش میکردم همیشه همهچیزای

دل خراشو

پشت کامپیوتر نشسته بودو داشت بازی میکرد

اروم رفتم پشتشو چشاشو گرفتم

بازیو استوپ کردو دستاشو گذاشت رو دستام

اروم اروم رودستمونوازش کردو دستامو گذاشت

روبینیشو بوکشید اروم با صدایی که

بغض توش فریاد میکرد و میلرزید گفت

-فرشته کوچولوی من برگشته؟

ماهان همیشه بهم میگفت فرشته چون

من یه برادر داشتم که تو بچگی تو دریا

غرق شده بود قبل به دنیا اومدنم مورده سه

نفر از اعضای خانواده خوابشو دیده بودن

که دست یه بچه رو گرفته و میده به مادرش

اون بچه هم من بودم

برگشت به سمتم صورتش خیس خیس بود

با صدایی گرفته فقط تونستم بگم

-منو میبخشی داداشی؟

و بغضم ترکیدو زار زار تو بغلش گریه کردم

و اون نازم میکردو میگفت

-مگه میشه من خواهر خوشگلمو فرستم
نبخشم اما فرشته کوچولوم چی این داداش
گ*ن*ا*ه کارشو که دست بلند کرد رو خواهرش
میبخشه گفتم

-به یه شرط که بهم یه قولی بدی؟
-چه قولی؟

-نه اول باید قول بدی بعد بگم
-اخه نمیشه که شاید نتونم عمل کنم؟

-میتونی چیز سختی نیست قول بده
-باشه قول میدم حالا بگو؟

-اول یه سوال بپرسم ازت؟
-پرس؟

-تو میخوای همه چی خوب شه مثل قبل؟
-معلومه که میخوام

-پس باید بامن بیای یه جایی
و شروع کردم تعریف کردن و در اخرش گفتم
-من ازت قول گرفتم ولی با دل خودت نه زور
به خاطر من ایندفعه یه قدم از راهی که من

نشونت میدمو بر میداری؟

-اره فقط این بار بخاطر تو

از خوش حالی پریدم هوا دستامو کوبیدم به

همو گفتم هورا خودمو انداختم بغل داداشمو
گفتم حالا پاشو بریم پیش مامان جون چایی
دوتایی با لب خندون اومدیم بیرونو هم
زمان لب مامانو محکم ب*و*س کردیم که
مامانم با کفگیر اروم زد تو سر هر دوتامونو
گفت

-زلیل نشید همه خونمو خوردید
مامان از ب*و*س خیلی بدش میاد
-مامانی جون چی کار میکنی کمک نمیخوای؟
-نه خیر دیگه چه کمکی گذاشتی غروب پاشدی
اومدی که کارا تموم شده کلک؟
هرسه تا زدیم زیر خنده که صدای بابا
از پشت اومد

- به سلام دخی منگول من
از این طرفا کلاتو باد آورده
خنیدمو دویدم تو بغلش ب*و*سه بارونش
کردمو نایلونارو گرفتم ازش
با کمک ماهان سفره شامو چشیدیمو
با بگو بخند غدامونو خوردیم منم جریان
کنگره رو براشون گفتم ادرسو شماره روم

دادم ساعت ده شب میشود که بابا منو
رسوند خوابگاه حس خوبی داشتم
تو دلم گفتم همه چی درست میشه خدایا شکرت
روزها پشت سر هم گذشتو روز کنکور رسید
من هیچ وقت واسه امتحان ها استرس نداشتم
اما این بار انقد دخترا بهم تلقین کردن که از
استرس دل درد گرفته بودم امتحانم با هزار
مکافات دادیمو امروز نتایج اعلام میشه و
من دخترا ریختیم رو لب تاب نیکا که جوابارو
بینیم

-اه چرا انقد دیر بالا میاد سایتش؟

نیکا گفت

-صبور باش میکا

وبعد شماره دانشجویی همه رویکی یکی زد

همه قبول شده بودیم تو رشته نرم افزار

کامپیوتر تو خواب گاه جشن گرفته بودیمو

میزدیمو میر*ق*صیدیم زنگ زدم خونه اطلاع

دادم که خبر اونا شوکم کرد

-اره میکا جان باور کن مادر ماهان سه ماه

داره میره کنگره خیلی عوض شده حالش خیلی خوبه

-وای خدایا شکرت صد هزار مرتبه شکرت

مرسی مامان خوش حالیم دوبرایرشد

-فعلا خدافظ باید برم

-خداحافظ

دویدم تو اتاقو پریدم بالا پاینو جیق زدم

تمنا گفت

-چته میکا اروم تر؟

-چی چیو اروم تر داداشم خوب شده داداشم

خوب شده

نیاز گفت

-اروم بگیر دختر وایسا ببینم چی میگی؟

دستشونو کشیدمو دور خودم نشوندمشون

همه چیزایی که مامان گفته بودو بهشون

گفتم یه دفعه ای چهارتایی از جا پریدنو جیق

کشیدنو هوراگفتن خندم گرفته بود اینا از من

بد ترن که

فرداش پنج تایی رفتیم دنبال کارای ثبت نام

خوابگاه

من تو ماشین بوگاتی مشکی نیکا و نیاز نشستم

ارام تمنا هم با ماشین خودشون که یه مازراتی البالویی

بود اومدن

تا ساعت چهار همه کارای پنج نفرمون تموم شد
باهم باهزار خواهش التماس تویه اتاق افتادیم
بر گشتیم خوابگاه آموزشگاه وسایلو جمع کردیم
که فردا بریم خوابگاه دانشگاه
تا شروع دانشگاه سه روز وقت بود
که بعد جابه جایی هر کس رفت خونه خودش
منم ایندفعه با حس حال دیگه ای رفتم
روز اول رفتم جلو در پیش زهرا وباهم
دردودل کردیم که فهمیدم برای زهرا
پسر خالش اومده خواستگاری و مامانشینا
میخوان بدنش خیلی ناراحت بود اخه
اون رضارو دوست داشت کمی دل داری
نصیحتش کردم اون سه روز خیلی خوش گذشت
وبلخره روز اول دانشگاه اومد من از خونه
خودمون تنها رفتم دانشگاه
داخل دانشگاه داشتم راه میرفتمو دنبال
بچه ها چشم میگردوندم که پیدا شون کنم
اما ندیدم برا همین گوشیمو در اور دم که
زنگ بزnm به ارام پرسم کجان سرم تو گوشی
بود که یه ماشین فراری سفید خورد بهمو گوشی از دستم افتاد زمینو رفت زیر
چرخو پودر

شد داد زدمو گفتم هوی مگه کوری
من نمیدونم چرا هرکی با مامانش قهر
میکنه میره رارنده میشه اه اهمق عوضی
از همین گوشی شکسته هم مارو انداخت
الاهی گوشیتو یکی زیر کنه امروزالاهی
سگ پاچتو بگیره بشاشه روت الاهی
نتت قعت شه امروز ایشالا خودتو ماشینت
باهم پنچر شید امروز همین جوری داشتم نفرین
میکردم که ماشین دنده عقب اومدو جلو پام واستاد
اومدم دهنمو بازکنم که بارش کنم که از
ماشین یه

پسر خوشگل خوش تیپ از فراری
پیاده شد از پایین وارسیش کردم
کالچ های مشکی شلوار کتون سفید
تیشرت جذب مشکی که یقش خیلی باز
بودو یه پلاک باحرف R به گردنش بود
روتیشرتش به اینگلسی نوشته بود
بدبوی روشم یه جلیقه مشکی تنش بود
شونه های پهن چهارشونه لبای قلوه

ای بینیش عملی بودو یه عینک خوشگلم
زده بود با موهای ل*خ*ت خورمایی که به
سمت بالا خوابونده بود بقلاشم کوتاه
ای ژووووون عجب هلویی
به به یه دفه ای پسره عینکشو برداشت
ای وای عین که اشفشان غروره
دهنمو باز کردم یه چیز بارش کنم که
گفت

-هوی خانومی چی زر زر میکردی پشت سرم؟
-هوی به توی بابو میگن کی بهت گواهینامه
داده احمق زدی گوشیمو ترکوندی مگه کوری
اگه کوری واسه اون چشای کورت عینک بخر؟
-او او او خانومی خیلی داری توند میریا یادت
باشه باکی داری حرف میزنی به من میگن راستین
راستین وفایی پسر رامبود وفایی صاحبه شرکتای
زنجیره ای وفایی سرمایه دار بزرگ ریس دانشگاه
حالا مگه چی شده اخی گوشیت اوف شده
وبعد خم شدو از داشبورد ماشین یه دسته اسکناس
پنجاه هزاری در آوردو کوید تو سینمو
گفت

-بیا کوچولو گریه نکن بورو واسه خودت گوشه

بگیر مهمون من

وبعد جلوی چشای متعجب عصبانی من سوار شدو

رفت حسابتو میرسم آقای راستین وفایی قسم

میخورم

از پشت سرم صدای بوق ماشین اومد که

برگشتم دیدم بچه ها هستن ماشیناشونو

پارک کردنو رفتیم یه طرف حیاط نشستیم

که نیاز گفت

-چی شده میکا چرا انقد عصبانی؟

نشستم همه چیو براشون تعریف

کردمو گفتم

-بچه ها یه نقشه ای دارم کمکم میکنین؟

همه گفتن

-اره

-خوب گوش کنین نیکا توگفتی بابات

عضو انجمن دانشگاست؟

-اره چطور؟

-میتونی اماراین لودوسو دراری

-لودوس امارچی میگه میکا؟

-منظورم راستین وفایی چون مثل سگ

نیاز خوشگله مغرور پرو شیطونه میخام

بهش بگم لودوس

-اها ناره چیامیخوای بدونی؟

-اسمو رسم سن کی میره کی میاد

چقد خرش برو داره با کیا دوسته و

دوستاش چی کارن جز به جز

-باشه اوکیه

-خوب ارام جون تو باید تو نقشه هم راهیم کنی بعدا

وظیفتهو میگم نیاز و تمنا شماهم نیروی پشتیبای اگه

مشکلی پیش اومد میان کمک حالا بریم

سر کلاس تا ساعت 10 کلاسمون طول کشید

بعد نیکا رفت دنبال امارو بعد یه ربع اومد

-خوب چی شدنیکا؟

-راستین وفایی یه دختر باز همچی تموم هرروز

بایه رنگ ادمه فرزند رامبود وفایی و نوشین

وفایی پدر مادرش دختر پسر عمو هستن....

پریدم وسط حرفش گفتم

-پس واسه اینه عقب موندست؟

همه خندیدن و نیکا ادامه داد

-پدرش سرمایه دار بزرگیه شرکت های

زجیره ای وفایی مال ایناست وباباشم ریس

دانشگاهت و سن 21 سال سومیه اکیپشون
عین ما پنج نفر سر دسته راستینه چهار
تای دیگه همه قد بلند و هیکلی چون تو باشگاه
راستین کار میکنن مربین مهیار و ماهیار قاسمی
دوتا پسر دو قلو کی هم فقط یکی چشاشش
توسی با رگه های ابیه اون یکی ابی با رگه های
توسی اروین طاهری پسری سفید با چشای عسلی
روشن والیاس شکوهی پسر بیش از حد سفید
پوست چشای مشکی تیلای و موهای مشکی
براق پدرای همشون باهم رفیقن و رفتو امد
دارن همشونم وعض تویی دارن
و بهشون تو دانشگاه میگن پسران شیاطین
-ایول نیکی جون گل کاشی به معنای واقعی
واما نقشه ما یه دعوای سوری راه میندازیم
به شوخی من بایه سنگ بزرگ دنبال
ارام میکنم ارام باید بری سمت فراری سفیده
وقتی لودوس با دوستاش جمع شدن جا خالی میدی
ومن سنگو به سمت اینه ماشین خوشگلش
پرت میکنم بقیشم وایستید تماشا کنید
خوب دارن میان آماده شروع

-دختری نچسب چی فک کردی
چون پول داری من حق اعتراض ندارم
کور خوندی مگه تو کی هستی
-هرچی باشم از توی بی خیال بی ار بهترم
سنگ بزرگی رو که تمنا آورده بود بلند
کردمو افتادم دنبال آرام آرام طبق قرار
رفت سمت لودوس جون و ماشینش
نزدیک که شدیم یه چشمک به آرام زدم
که آرام جا خالی داد منم سنگو پرت کردم سمت
اینه که خورد بهشو امد پایین خورد شد
یس همون که میخواستم
لودوس با قیافه ای که ازش اتیش
فوران میکرد حمله کرد به من که دخترا
ریختن جلوم هو کشیدن که پسراهم رفتن پشت
لودوس وایسادن گارد گرفتن
لودوسم یه داد بلند کشیدو گفت
-دختره احمق خنگ ماشین نازنینمو داقون
کردی این چه کاریه احمق بیشعور؟
-اهای اه ای آقای به ظاهر محترم درست
حرف بزنا من جزو امول بابای میلیاردرت نیستم دماغ عملی
بعد عین خودش بی خیال گفتم

-مگه چی شده حالا سنگ بی اجازه خورد
به مشینت مگه من به سنگه گفتم بخوره
به ماشین تو حالا چون دست من به سنگ
خورده و دلم برات میسوزه
دخترارو کنار زدمو رفتم جلو دست کردم
تو کیفو پولی که صبح دادو در اوردمو عین
خودش در حالی که محکم میکوبیدم تو
سینش گفتم

-بیا این پولو بگیر از طرف من برا خودت اینه
بخراخه میدونی میترسم اخه تو با اینه
بقلت زدی دستم وگوشیمو زیر چرخات
پودر کردی میترسم بدون اینه یه نفرو
بکشی

بعد رو به دخترا گفتم

-بریم بچه ها؟

به لودوس چشمک زدمو

گفتم

-ادیوس BaBi

هم زمان با دخترا برگشتیمو عینکای خوش

گلمونو که قبلا با

دخترها مانگ کرده بودم وقتی گفتم بریم
همزمان از کیف در آوردیم و زدیم به چشامو
خنخ احساس گنگستری دارم خیلی
باحال شده بود داشتم ذوغ مرگ میشوادم با
دختر سوار ماشینا شدیم و رفتیم سمت خوابگاه
تو خوابگاه به دختر گفتم
-بچه ها ماهم از این به بعد تو دانشگاه
معروف میشیم باید یه اسم انتخاب کنیم
برا گروهمون نظر بدین
نیکا گفت
-دختران زیبا؟
-نه لوسه
تمنا گفت
-دختران جنگ جو؟
-نه اینم زیادی سنگینه نیومدیم جبهه که
نیاز گفت
-دختران بد؟
-نچ خوب نیس نمیدانم اسم نرم و کوبنده
ارام توهم یه چیز بگو دیگه
-میکا بنظرت دختران شرور چگونه مثل

فيلم خارجيه كه پسران شرور بود؟

-اره خوبه عاليه بچه ها موافقين

دستاتونو بزارين

همه دستاشونو گذاشتن كه گفتم يك دو

سه همه باهم گفتيم

-دختران شرور هورا زنده باد

صبح باصدای جيق يه ادم بلند شدم

-يا خدا چيه چي شده بچه ها ارام

نياز تمنا نيكا كجاين؟

همين جوري دورو اطرافو نگاه ميكردم

كه از پشت صدای خنده شنيدم

برگشتم ديدم دخترا پشت سرم

از خنده قرمز شدن همين جوري

گيج نگاهشون مي كردم كه نياز

با گوشيش ور رفتو دوباره صدای

جيق يه دخترو صدا های ترسناك

اومد اهان حالا گرفتم زنگ گوشي نيازه

اروم پتورو كنار زدم كه برم به حسابشون

برسم دخترا اروم اروم عقب ميرفتن كه

بهشون حمله كردم داد زدمو گفتم

-میکشمتون

دختر اهرم جیق زدنو هر کروم از یه طرف

در رفتن

بعد کلی دویدن دنبال دخترا

وايستادمو خم شدمو دستام روزانو هام

گذاشتمو گفتم

-بسه دیگه خسته شدم فک کردین منم

مثل شما باریم بسه ولی تلافی میکنم

رفتم اماده شدم برای دانشگاه وبا ماشین ارام

تمنا راه افتادیم سمت دانشگاه ده تا یازده

کلاس داشتیم وقتی کلاس تموم شد

تو راه برگشت دیدم دوقلو ها دوست های

لودوس جون دارن پیاده از کنار خیابون

رد میشدن تند گفتم

-تمنا نگه دار نگه دار زود باش

-چی شده میکا؟

-هیچی دنده عقب بگیر جلو پسرا

پنجره رو کشیدم پاینورو به پسرا گفتم

-سلام ببخشید بفرماید برسونیمتون؟

یکیشون گفت

-نه ممنون مزاحم شما نمیشیم؟

-نه این چه حرفیه بفرماید ؟

درو باز کرد مو رفتم ته ماشین نشستم

پسرا هم سوار شدن

رو به پسرا گفتم

-اسم من میکا سلیمی واینا دوستام ارام سعیدی

و تمنا رسولی هستن از اشنایی باهاتون

خوش بختم

اون پسره که چشاش ابی بارگه های

توسی بود گفت

-من هم مهیار و داداشم ماهیار قاسمی

ماهم از اشنایی تون خوش بختیم

شرمنده مزاحم شما شدیم صبح

هر کاری کردیم ماشین روشن نشد

برا همین امروز پیاده بودیم

دیدم مهیار موقه حرف زدن به

تمنا زل زده گرفتم که گلوش

گیر کرده جالب اینجاست که

ماهیارم ارامو دید میزد مثل این که

فقط سر من بی کلاه مونده خنخ

تمنا با صورتی قرمز شده از خجالت

از پسرا پرسید

-ببخشید آقای قاسمی کجا تشیف میبرید؟

مهیار گفت

-ما دیگه همین جایپاده می‌شیم شما راه

خودتونو برین مزاحم شما نمیشیم

ارام گفت

-نه این چه حرفیه شما مراحمید ادرستونو

بگید

ماهیار گفت

-ما خوابگاه می‌مونیم با بچه‌ها برای

این که باهم باشیم

ا پس لودوسم خوابگاه بقلی ماست

رو به پسرافتم

-مسیرمون یکی ماهم خوابگاهیم

-چه جالب!

رسیدیمو پسرا رفتن خوابگاه خودشون

تمنا گفت

-پسره داشت با نگاش قورتمون میداد

-قورتمون داد نه قورتم داد فقط تورو

مهیار تورو ماهیارم ارامو گلوئون گیر

کرد بیچاره‌ها

ارام گفت

-نخیرم هیچم این جور نیست

-اره ازقرمزی لپاتون معلومه شماهم بدتون

نمیادا نه

و از ماشین پیاده شدمو دویدم دخترا هم

دنبالم که بزنم

(راستین)

-چی میگی پسر واسه چی سوار

ماشین اون دختره مغرورو دوستاش شدین

من که گفتم یکم وایسین حرفم با استاد

تموم شه باهم بریم؟

مهیار-خوب داداش دختر بیچاره اصلا

اون جور که تو فکر میکنی نیست

حالا مگه چی شده فقط مارو رسوندن

تازه مادرمون شده بود؟

-حساب اون دختره رو میرسم غرورشو

خورد میکنم اروین با اون دختره یاسی

توخوابگاه هنوز رفیقی؟

اروین-اره داداش میخوای چی کار؟

-میتونی ازش امار طبقه اتاق اون دختررو

دراری؟

اروین-اره داداش اوکیه

-الیاس پسر پیر بریم بیرون که واسه دخترا

نقشه دارم بزار این دوتا هم به خودشون

برسن

با الیاس سوار فراری خوشگلم شودمو

رفتم سمت پرنده فروشی یکی از رفقای

قدیمی پیاده شدیمو رفتیم داخل صدا

زددم

-رسول اهای رسول جان داداش کجایی

منم راستین

رسول-سلام داداش راستین گلم از این ورا

یاد فقیر فقرا کردی؟

-این چه حرفیه داداش شما سرور مایی

باشگاه پیدات نیست هیكلت از فورم میفته ها؟

رسول-راستش داداش یه سری مشکلات

برا مغازه پیش اومد که الان درست شده

-اگه کاری از من بر میاد میدونی که نوکرتم

دریست؟

رسول-فدات داداشم راستی نگو که اومدی احوال

پرسی چیزی میخواستی؟

-راستش داداش گلم که تو باشی من چنتا موش
میخواستم داری بدی هرچی زشت تر بهتر
رسول-اره بیا بیا گلم

منو برد سمت قفسه موشا و زشت تریناشو
برام انداخت تو کیسه یه شیش تایی میشد
یه دسته پنجاهی از جیبم در اوردمو دادم
رسول که هرچی اسرار کردم نگرفت گفت

رسول-نه داداش به خدا اگه بگیرم ما
باهم حساب داریم باشگاه حساب میکنم
-باشه عزیزمی داداش خداحافظ باشگاه میبینمت
با الیاس سوار ماشین شدیم که الیاس
گفت

الیاس-راستین چی تو اون کلتیه این موشا
برای چیه میخوای چی کار کنی؟
-میگم بهت بزار بریم پیش بچه ها بعد
رسیدیم خوابگاه رفتیم داخل تو اتاق که شدیم
اروین گفت

اروین-داداش اوکی شد طبقه اخر اتاق سمت راستیه
-چه جالب دقیقا مثل ما خوب گوش کنین

پسرا الیاس در بون خوابگاه دخترارو میپیچونه
بهش میگه در بون ما نیست وانگار یکی از لوله
هاترکیده میبریش شوفاز خونه نیم ساعت متلش
میکنی اروین با من سر ساعت دوازده میای
میریم طبقه دخترا این موشارو میندازیم اتاق
دخترا مهیار و ماهیار شما هم کشیک میدین
لو نریم اوکی شد

مهیار-داداش گ*ن*ا*ه دارن بی خیال شو
-هیس ساکت حرف مفت نزن اگه میخوای
کمک نکن ولی حرف مفتم نزن

ماهیار-باشه داداش عصبی نشو ماهم هستیم
دستامونو گذاشتیم رو هم گفتم یک دو سه
همه گفتیم پسران شیاطین

ساعت پنج دقیقه به 12 بود که بعد علامت

الیاس که دربونو پیچوند رفتیم بالا مهیار

ماهیارم جلو در کشیک وایستادن که کسی

اومد خبر بدن سریع رفتیم جلو در

اتاق دخترا خیلی اروم درو باز کردم

خداروشکر خنगाقفل نکردن درو

کیسه موشارو خالی کردم تو اتاقو درو

سریع بستمو پاورچین پاورچین رفتیم بیرن

که دیدم در بون داره میاد زود پشت دیوار قایم
شدیم در بون رفت تو اتافکش ماهم دویدم تو
خوابگاه خودمونو رفتیم اتاق خودمونو با
خیال راحت خوابیدیم

(میکا)

صبح با احساس این که چیزی رو گردنم داره
راه میره بیدار شدم فکر کردم باز
بچه ها دارن از یتیم میکنن گفتم
-اه از یتیم نکنین تورو خدا خوابم میاد
اما باز احساس کردم داره از گردنم میاد
بالا الان رو دهنو بینیمه چشامو باز
کردم که بینم کیه داره چی کار میکنه
که دیدم یه موش سیاه زشت چنرش
با چشاش زول زده تو چشم بلند شدمو
بپر پر کردم موشه از روم افتادو چنتا جیق
فرا بنفش زدمو دور اتاق میپریدم بالا پایین
همه جای اتاق موش بود از صدای جیق من
دخترها هم بیدار شدن اونا هم مثل من
جیق میزدنو میدویدن اخر سر وسط اتاق
پشت به هم هلقه زدیم که من داد زدم

-کمک ترو خدا یکی کمک کنه

نیکا-وای خدا جون چقد موش چه زشتن ایی

ارام-دارن میان جلو وایی مامان جون من

میتروسم

زد زیر گریه

نیاز-وای خدا موشه داشت میرفت تو دهنم

دلیم میخواد بالا بیارم

تمنا-همه جارو کثیف کردن خدا اینا

از کجا اومدن اخه؟

-من میدونم اینا کار اون پسره عوضی لودوسه

کاری میکنم به واق واق بیفته حالا ببین

دربون که دخترای اتاق بغلی از صدای

جیق ما رفته بودن دنبالش اومدو موشارو

گرفت رفت ماهم باهزار بد بختی افتادیم

به جون اتاق که تمیز کنیم همه جا فضله

موش بود لباس دخترارو تیکه تیکه

خورده بودن کتابارم خورده بودن

اتاق خیلی بو میداد کارمون تا شب

طول کشید خیر سرمون جمعه بود

میخواستیم بریم تفریح اه دیگه

جون نداشتیم اخر کار رو به بچه ها گفتم

-پاشین بریم رستوران گشنمه ناهارم نخوردیم
بریم هوا هم بخوریم از غذاهای خوابگاه خسته
شدم

همه موافقت کردن من که همون یه دست لباس
کهنمو پوشیدم

اما دخترا همشون یه تیپ خوش گل زدن
نیکا شلوار سفید مانتو کوتاه قرمز بایه شال
سرخابی پوشید

نیاز شلوار کرم مانتوی قهوای شال کرم
ارام شلوار لی ابی ومانتوی ابی شال
سبز ابی انداخت که خیلی بهش میومد
تمنا هم شلوار توسی مانتو کوتاه صورتی
چرک پوشید با شال توسی ست چشاش
هممون سوار مازراتی البالویی ارام اینا
رفتیم رستوران نزدیک خوابگاه تو راه
رستوران نیکا گفت

نیکا-ارام جان اجی جلوی دارو خونه نگه دار
من یه دارو محصل برای پدر بزرگم بگیرم
فردا که میرم بهشون سر بزنم بدم بهش
ارام نگه داشتو بعد چند دقیقه نیکا اومدو

رفتیم رستوران همه جوج سفارش دادیم
با نوشابه میز ما نزدیک در بودو به همه جا
دید داشت نیاز گفت
نیاز-خوب شد او مدیم دلم باز شد
تمنا-اره راست میگی من که خیلی گرسنم
مشغول حرف زدن بودیم که در رستوران باز شدو
لودوس پسرا او مدن تو مارو دیدن
لودوس یه چیزی به دوستاش گفتو مارو نشون
داد که همشون خندیدن
لودوس او مد سمت میز ما رو به من گفت
راستین-سلام خانوما خسته نباشید موش
بازی خوش گذشت؟
وقه قه زد
از حرص دندونامو روهم فشار میدادم
پس درس حدس زدم کار این بود
پشتشو به ما کردو رفت دو میز اون ور تر
نشستن
-به خدا من حال این پسره عوضیو میگیرم
همون لحظه گار سون او مدو غذا هارو آورد
با لذت غذا مو تا ته خوردم همین جورم
فکر میکردم که چی کار کنم که یه دفعه ای

داد زدم

-یافتم یافتم

همه با تعجب نگام میکردن یه لبخند که

هان چیه زدمو

رو به بچه ها گفتم

فهمیدم چه جوری حال این پسر رو بگیرم

نقشه رو براشون تعریف کردم که همه خندیدن

قبول کردن اما تمنا گفت

تمنا-میکا تو غذای همه نریز گ*ن*ا*ه دارن

ارام-اره راست میگه

-ساکت شید بابا عاشقا

بلند شودمو داروی محصل بابا بزرگ نیکارو

ورداشتمو رفتم پیش گارسونه خلاصه با

هزارخواهش

التماس و پنجاه هزار زیر میزی قبول کرد

دارورو بریزه غذای پسرا رفتم نشستم

سر میز تا غذای بچه ها هم تموم شه

که بریم خوابگاه داشتیم میزپسرا رو

زیر چشمی نگاه میکردم که گارسونه

غذای پسرارو برد دادو برگشتی یه چشمک زد

خندم گرفت

رو به بچه ها گفتم

- پاشین بریم من میرم حساب کنم بانیکا

رفتیم حساب کردیم برگشتیم به

دخترآگفتم

-بیاین بریم خدافظی

رفتیم سمت میز پسرارو من با خوش رویی

سلام کردم و گفتم

-سلام آقایون سلام اقا مهیار سلام اقاماهیار

مهیار-سلام میکا ارام و تمنا خانوم خوبید

-مرسی ممنون شما خوب هستید دوستاتونو

معرفی نمیکنین؟

ماهیار-ماهم خوبیم چرا که؟

نه اشاره به پسرارو گفتم

ماهیار-اروین طاهری و الیاس شکوهی و

ایشونم ..

پریدم وسط حرفشو با پوزخند گفتم

-میشناسمشون آقای راستین وفایی رو درسته؟

لودوس یه لبخند حرص درار زدو سرشو

تکون داد

اره بخند گريتم ميبينيم

-خوب مثل اين كه نوبت منه دوستامو معرفي
كنم؟

به دخترا اشاره كردمو گفتم دوستام خانم ارام سعیدی
تمنا رسولي نيكا احمدي ونياز اصغري هستن
همه اظهار خوش بختي كردنو من گفتم
-خب ديگه ما ديگه بايد بريم با اجازه
ورو به لدوس خم شدموزل زدم تو چشاشو
گفتم

-اميد وارم غذا بهتون بچسبه نوش جان شه
دخترا خدافظي كردنو موقه رفتن به لدوس
چشمك زدمو گفتم

اديوس babi

و با بچه ها رفتيم خوابگاه
(راستين)

محكم كوييدم به در دسشويي داد زدم
-الياس بيا بيرون زود باش موردم
اين بار دهمويه كه رفتم

حال هممون خرابه من كه ميدونم كار اون
دختره پرو تلافي ميكنم واستا بين

نه مثل این که این نمیخواه بیا بقیه بچه ها
رفتن تو سرویس اتاق بچه های دیگه
ای وای دوبار شکمم قور قور کرد دویدم
سمت دسشویی در بون خوابگاه خدا لعنتت
کنه دختر احمق
تا صبح هزار بار رفتم دسشویی اشک همه در اومده
بود

صبح با سستی از جام بلند شدمو پسرارم بیدار کردم
اخ که بگم خدا چی کارت کنه دختره احمق
پاشوادم رفتم جلو در خوابگاه
تا پسرا بیان بریم که یه لامپ بالا سرم روشن شد
برای تلافی کار این دختره پسرا اومدن روبه
مهیار گفتم

-ماشین این دختره کدومه؟

مهیار-فک کنم اون بوگاتی مشکیه

-وایستید الان میام

رفتم سمت پارکینگ خوابگاه دخترا دورو ورو دید
زدم کسی نبود رفتم زیر ماشینو شلنگ روغنشو
پاره کردم و زود زدم بیرونو رفتم پیش پسرا گفتم
-بریم ویه لبخند خبیس موندن رولیم

(میکا)

اروم چشامو باز کردم و بدنمو کشیدم اخ که
چقد خوب خوابیدم برگشتمو ساعتو نگاه
کردم

-وایی مامان جون خدا خواب مونیديم
تمنا نیکا دخترا پاشید ساعت هشتمو نیمه
نیاز-ای وای نوه کلاس داریم

بدو بدو لباس پوشیدیم قرار بود امروز
همه با ماشین بوگاتی مشکی نیکا بریم
اخه ماشین تمنا اینا تعمیر گاه بود

رفتیم پارکینگ که هرچی ماشینو استارت
زدیم روشن نشود پیاده شدیم

-اه چشمه این کوفتی خیلی زود پاشدیم اخه؟

ارام کاپتو داد بالا دختر جلو ماشین به ترتیب
خم شدیم ببینیم چشمه من که سر در نیارم

داشتیم دور ماشین دور میزدیم که دیدیم

زیر ماشین یه چیز سیاهی ریخته برق میزنه

خم شدم زیر ماشینو دیدم که دوتا شلنگ اویزون

دیدم جلل خالق اینا چیه

-نیاز نیکا بیاین اینجا

نیاز-ها چیه میکا بزار ببینم این ماشین

چشه دیرمون شد؟

بیا خوب فک کنم فهمیدم

وبه زیر ماشین اشاره کردم نیکا اومد خم شد

گفت

نیکا- اه لعنتی شلنگ روغنو پاره کردن

یکم فکر کردم بعد زدم زیر خنده نمیتونستم

خودمو نگه دارم

-هههه اخ خدا هههه

ببین.....هههه چی.....هههه میگه خخ

ارام-ای کوفت خفه چرا میخندی دیدونه شدی

-هههه من.....هههه دیونه هههه

خخ نه اون دیونه شده هاهاهاهاها هههه

همین جور داشتم میخندیدم که نیاز اومد

زد پس گردنم گفت

نیاز-خفه شو دیگه

-هههه

بعد یه هو زدم زیر گریه با لحن بچه گونه ای

گفتم

-چلا میزنی منو؟

ارام -بچه ها این چش شد حالش خوب نیست

اومد جلو پایین چشامو کشیدو نگاه کرد

بعد دستشو گذاشت رو پیشونیم وبعد
دهنمو باز کردو با چراغ قوه گوشیش انداخت
تو دهنمو گفت

ارام-این علامتای شیزوفرنیو داره سه ماه
بیشتر زنده نمی‌مونه الاهی بمیرم واست
آخرین خواسته هاتو بگو ما سعی میکنیم
براوردهش کنیم؟

عصبانی شدمو گفتم

-بسه دیگه چرت نگو

ابرومو انداختم بالا ادامه دادم

-من می‌خندم چون که این کار اون پسر

لودوسه فک کرده این ماشین منه

اینو گفتمو دویدم سمت خیابون

دخترهم دنبالم که بزنی تو سرم دستمو

بلند کردم ماشین گرفتمو رفتم دخترهم جا موندن

رسیدم دانشگاه پنج دقیقه به نوبه بود رفتم داخل

کلاس این کلاسو پسرا هم با ما بودن با

چشم دنبال لودوس گشتم که ردیف وسط

پیداش کردم با یه لبخند شیطانی داشت نگام

میکرد

منم بهش لبخند زدمو یه چشمکونا محسوس دست
تکون دادم هههه چشاش گرد شد از تعجب
پشت بهش کردموردیف اول نشستم که دخترا
اومدن تو یا خدا همشون قرمز کرده بودن
پشت سرشونم استاد اومد اما دخترا ندیدن
نیکا دستاشو دراز کرد که خفم کنه که

بلند شدمو با صدای بلند گفتم

-برپا

کل کلاس رفت رو هوا از خنده دخترام نشستن

که استاد با ته خند گفت

استاد-خانم سلیمی شما هم بعله؟

-نه به خدا بندهم نخیر

دوباره کلاس رفت رو هوا

که از پشت صدای لودوس اومد برگشتم

نگاش کردم روبه استار گفت

راستین-استاد خانممم سلیمی یاد

دوره دبیرستانشون کردن

دوباره همه خندیدن باخشم نگاش کردم

اه بخاطر دخترا جلو این زایه شدم

تا اخر کلاس اخم کردمو حالا که این طور شد

تلافی کار صبحتو میکنم میخواستم
چون زرری به من نزدی کاری بهت
نداشته باشم اما لیاقت نداری پنج
دقیقه اخر کلاسو از استاد اجازه گرفتمو
رفتم بیرن اروم رفتم سمت فراری خوشگله
حیف تو واقعا که همچین صاحبی داری
دست کردم تو کیفمو موز گنده ای که
نیاز برا همه نفری یه دونه برا میان وعده
گذاشته بود ورداشتم از موز همیشه
خوشم نمیومد موزو فرو کردم تو اگزوز
ماشینو با یه شاخه که از زیر درخت پیدا کرده
بودم ته ته فشارش دادم سری جیم شدم
که دیدم دخترا از کلاس اومدن بیرون
قبل این که بهم برسن گفتم
-تقصیر من که نیست ولی تلافی کردم بیاین بریم
تريا دانشگاه براتون تعریف کنم
بادختر رفتیم نشستیمو همه قهوه کیک شکلاتی
سفارش دادیم منم شروع کردم به تعریف تموم که
شد دیدم پسرا وارد تریا شدن
رو به دخترا گفتم

-شازده اومد

دختر زدن زیر خنده

ارام - میکا منو تمنا میخوایم بمونیم

واسه تحقیق استاد نیک نام تو کتاب خونه

مطلب جمع کنیم توهم میای یا بانیکا اینا

میری؟

-نه من میرم خوابگاه

نیاز-پس پاشید بریم

-یه لحظه

رفتم سمت پسراو گفتم

-سلام پسرا خوبید شما چطورید

اقااا راستین؟

عین خودش که سر کلاس خانوم منو ناجور گفت

منم اقا رو تکید کردم و پوز خند زدم رو بهش گفتم

-راستی شنیدم چاه دسشویی شما پر شده

اگه بخواین من شماره تخلیه چاه دارما؟

صدای خنده دخترا از پشت اومد لودوس

در حالی که دندوناشو روهم می ساید گفت

راستین - نه ممنون راستی پیاده روی صبح

خوش گذشت؟

خنخ پسر خنگ الان حالتو میگیرم

-پیاده روی واسه چی من که صبح با تاکسی
اوادم خیلیم راحت فقط بیچاره نیاز جان
ازش شنیدم مثل این که ماشین قشنگشویه
هیون نمیدونم سگ یا گربه شلنگ روغنشو پاره
کرده اونو ولش کنید من که نتونستم ولی اوامید
وارم پیاده روی به شما خوش بگذره؟
دوباره چشمک همیشگی و

-ادیوس babi

و با دخترا زدم بیرون

(راستین)

-دختره نفهم حالتو میگیرم
نکنه سر ماشینم بلایی آورده باشه
امید وارم کاری نکرده باشه وگرنه
میکشمش

اروین-بچه ها منو الیاس جایی کار داریم
ورفتن مشکوک میزنن اینا ها فک کنم ایناهم
تلف شدن بد نگاه میکردن به اون دوستای
دختره پرو روبه دوقلو ها گفتم پاشید بریم
ماهیار-داداش تو بورو ما کتاب خونه کار داریم
-باشه بای

رفتم پارکینگ اول دور تا دور ماشینو چک کردم
بعد نشستمو استارت زدم که ماشین روشن
شد تو دلم گفتم

-خانومی بورو خدا رو شکر کن که کاری نکردی
وراه افتادم سمت خوابگاه وسطای راه
بودم که ماشین تکنون تکنونای بدی خوردو
خاموش شده هر چی استارت زدم روشن نشد
گوشیو در اوردمو زنگ زدم جرثقیل که ماشینو
ببره تعمیر گاه خودمم تاکسی گرفتمو رفتم خوابگاه
(میکا)

کنار خیابون با دخترا وایساده بودیم که گفتم
-نیکا ماشینتو چی کار میکنی؟
نیکا -هیچی سوچیو دادم دربون خوابگاه گفتم بگه
جرثقیل ببره تعمیر گاه

-بخدا من شرمندتم تقصیر من بود
نیکا-نه بابا بخیال حالا که تلافی کردی
زرر اون بیشتر میشه

صدا بوق ماشین اومد برگشتم سمت خیابون
که دیدم اروین الیاسن رفتم جلو گفتم
-سلام کار داشتین؟

الیاس-میکا خانوم خوابگاه میرید بفرماید

برسونیمتون؟

-نه ممنون مزاحم نمیشیم

اروین-این چه حرفیه بفرماین راهمون یکیه

-باشه نیکا نیاز بیاین اقا اروین و اقا الیاس

اسرار دارن زحمت مارو بکشن ببرن

خوابگاه

دختر او مدنو نیکا گفت

نیکا-زحمت نمیدیم اقایون؟

الیاس-این چه حرفیه شمارحمیتد نه زحمت

بفرماین

سوار شدیم نیکا پشت الیاس که رارنده

بود بعد نیاز و اخرم من نشستم

از قصد دخترارو این جور نشوندم

چون فهمیدم پسرا بخاطر نیاز نیکا

پشت سر ما او مدن بیرون

اروین-نیاز خانم شنیدم ماشینتون خراب شده؟

نیاز-بعله ماشین منو نیکا شریکی خریدیم

چون همیشه باهمیم

الیاس-اگه بخواین من تعمیر گاه آشنا دارما؟

نیکا-نه ممنون بوردم تعمیر گاه فک کنم غروب

اماده باشه

اروین - خدارو شکر ببخشید فضولی نباشه

شمارو زیاد نمیبینیم بیرون نمیرین؟

نیاز - راستش نه تا حالا پیش نیومده بریم

الیاس - راستش ما میخواستیم سه شنبه

که کلاس نداریم بریم کوه نوردی صبح

شبم شهر بازیو رستوران خوش حال میشیم

شما هم تشیف بیارید اگه کلاس ندارین؟

نیکا نگاهی به نیازو من کرد نیاز اوکی داد ولی

من اخم کردم

نیکا - ماکه مشکلی نداریم خوش حال میشیم

بقیه پسراهم میان؟

الیاس - بعله همشون شما چی همتون میان؟

نیاز - منو نیکا اوکیم تمنا ارامم پاین اما میکا

فک نکنم بیاد

اروین - چرا میکا خانوم از ماخوشتون نمیاد

ترسید نمیزاریم بدبگذره؟

الیاس - اره راست میگه اروین قول میدم

کاری کنیم بهتون خوش بگذرها

- نه ممنون معلومه که خوش می گذره

امامن کار دارم نمیتونم پیام شما برید

خوش بگذره

اروین-تارف که نمیکند؟

-نه به خدا حالا اگه بتونم پیام

رسیدیمو خدافظی کردیمو رفتیم خوابگاه

سری رفتم خودمو پرت کردم رو تختو پتورم

کشیدم سرم که دخترا گیرندن که نفهمیدم

چی شد خوابم برد

(راستین)

-چی؟؟؟؟؟؟

تعمیر کار-اقا چتونه اروم تر گفتم که ماشین خفه

کرده تو اگروز ماشین موز انداخته بودن

-باشه کی اماده میشه؟

تعمیر کار-تا فردا غروب

-باشه ممنون خدافظ

دختره احمق حالا دیگه موز میکنی تو اگروز

یه کاری کنم که اشکت دراد

یه دربست گرفتمو رفتم خوابگاه

پشت در اتاق بودم که حرف بچه ها

باعث سوت کشیدن مغزم شد

اروین-اره رسوندیمشون دعوت کردیم

برای پس فردا کوه نوردی

ماهیار-ایول خوب کاری کردی

ماهیار-اره جمعی خوش میگذره همشون

میان دیگه؟

دیگه طاقت نیاوردمو رفتم داخل

-چی داری میگی اروین چه غلطی کردی؟

الیاس-چی شده داداش چرا جوش میاری

منو اروین دخترارو دعوت کردیم برای کوه نوردی

-یعنی چی واسه چی اخه مگه نمیدونی من از

اون دختره متفرم اصلا میدونی امروز چی

کار کرده؟

موزی که تعمیر کار بهم داده بودو از

جیب کتم در اوردمو گرفتم جلو چشم پسرا

-موزو کرده تو اگروز ماشین ماشین خفه کرده

الیاس زد زیر خنده با اخمو چپ چپ نگاش

کردم

-ببند نیشتر بزرگاله

خندش بلند تر شدو اشاره کرد به موزو گفت

الیاس-اخره نگاه چه بزرگو خوش دسته اینو از

کجا آورده؟

وقه قه زد پسرا هم زدن زیر خنده
یه نگاه به موز کردم و خودمم زدم زیر
خنده اما از حرص بود اخه این دختره چرا
انقد مغروره و کم نیاره
اروین موزو از دستم قاپید و پوست کند و خورد
اروین - به به چه دودیم شده
به خودم اودمو گفتم
-ای هناق بخوری پسر چرا روزمونو به باد
دادی
ماهیار - ای بابا پسر مگه چی شده حالا؟
-میگی چی شده حالا من باید باین دختره
بجنگمو روزمو خراب کنه
ماهیار - حرص نخور داداش شیرت خوش میشه
بچه هات رو گاز گوشنه میمونن
دمپایمو در اوردم و پرت کردم سمتش که
جا خالی داد
-من که نمیام شما برید خوش باشید
عاشقای خاک بر سر
الیاس - بیشین بینیم باوا تو میای خوبم میای
-نچ نمیام

اروین - میای با کله هم میای

-اروین در خواب بیند پنبه دانه

مهیار - نمیای دیگه نه؟

-نچ

ماهیار - متمعنی؟

-سگ درصدد

اروین - باشه پس مهیار اس ام اس بده تمنا

خانم بگو راستین نمیاد میکا خانم بیاد

-واسا واسا ببینم اس ام اس تمنا راستین

نیست میکا بیاد قضیه چیه؟

الیاس - مگه نمیدونی؟

-چیو؟

مهیار - که منو ماهیار امروز تو کتاب

خونه بادختر باب اشنایی راه انداختیم

شماره گرفتیم برای اشنایی بیشتر

الیاس - وهمین طور ما از طریق اونا

با نیاز نیکا اشنا میشیم

-نه چی میگی؟؟؟؟؟

اروین - بعله اقا فقط تو بخاطر این اخلاق بدت

سرت بی کلاه مونده

-مرسی من همچین کلاه گنده ای نمیخوام

خوبارو ورداشتید برا خودتون حالا تورو بچه

نقلی مال من با اون اخلاقش

ماهیار- هه فعلا که همین ترو بچه افتخار

ندادن جایی باشن که شما هستی

-چه بهتر منم از روزم لذت میبرم

مهیار- تو که نمیخواستی بیای؟

-کی من کی گفته؟

اروین- باشه پس بگم میکا خانومم بیاد؟

-مگه من ازش میترسم بگو بیاد؟

اروین- میگما؟!

-بگو بچه میترسونی

اروین- باشه مهیار شماره میکا خانومو بگیر

از تمنا خانم

بعداز دو دقیقه مهیار گفت

مهیار- بیا اروین اینه شماره.....091068

اروین شماره رو گرفتو گذاشت رو بلند

گو خدا کنه این دختره قبول نکنه

میکا- بعلله

وا ساعت هشت شبه این دختره از

الان خوابه صداش خوابالوده

اروین-سلام میکا خانوم منم اروین خوب
هستید؟

میکا-سلام بعله ممنون شما خوب هستید بقیه
خوین؟

اروین-مرسی ممنون ببخشید مزاحم شدم
شمارتونو از تمنا خانوم گرفتم که بگم
فکراتونو کردید برای کوه نوردی میاین اخه
راستین خیلی اسرار کرد که شما باشید؟
میکا-چی از تمنا؟ من که گفتم نمیام کار
دارم درزم اقا راستین لطف دارن اما
من بخاطر ایشون نگفتم نمیام که حالا
بخاطر اون پیام؟

گوشیو از اروین گرفتم گفتم
-چیه میترسید تلافی موزتونو کنم
نگران نباشید انقد بیکار نیستم
میکا-هه ترس از شما نه من وقتمو
جایی و با کسایی میگذرونم که ارزش داره
-پس یعنی پسرا به نظر شما بی ارزشن؟
میکا-پسرا نه اما شما روشک دارم
اما برای این که ثابت کنم ازتون هیچ
ترسی ندارم میام

-باشه پس مینیمتون

وگوشی قعط کردم و دادم اروین

بیا بیا خانومی که بد برات دارم ماشین

منو خراب میکنی

(میکا)

پسره پرو فک نمیکردم که انقد مغرور باشی

بهت نشون میدم میکا کیه اه از خواب

نازمم بیدارم کرد اوه اوه یا جد سادات

ساعت هشته شبه یعنی تا الان خواب بودم

پاشدم رفتم پیش دخترا گفتم

-منم میام باهاتون پس فردا

دخترا دست زدنو هورا کشیدن یه دفه ای

خم شدم رو تمنا داد زدم تمنا که پرید بالا

خنخ

تمنا-ای درد زهرم ترکید بیشعور

-من بیشعورم یا تو که با پسر مردوم رفیق

شدی هیچ شماره منم دادی بهش یکم از

اینا یاد بگیر

و به دخترا اشاره کردم که دیدم دخترا ریز ریز

مىځندن

-مرض واسه چى مىځندیدن

تمنا-اخه خانوماهم بعلهه ؟؟؟؟

-نهه ؟؟؟؟؟

تمنا-بعلهه ؟؟؟؟؟

-نهه ؟؟؟؟؟

تمنا-بعلهه ؟؟؟؟؟

-نهه.....

نیکا-ای درد نه و بعله بسه دیگه میکا جان

ماهم بعله فقط تویی که سرت بی کلاه مونده

-هه نه خیر سر من خیلی وقته کلاه رفته

ارام-وای راست میگی راستین؟

-نه بابا راستین کدوم بوقیه؟

غمگین شدمو گفتم

-پسر عمم من از بچه گی بخاطر وسیعت نامه

پدر بزرگم باید با اون ازدواج کنم

نیاز-چرت نگو مگه میشه؟

-فعلا که شده

نیکا-پسره چه جوریه جونه خوشگله؟

-جونه اما خوشگلیشو نمیدونم بچه که

بودیم بود اما الان نمیدونم

تمنا- یعنی چی مگه ندیدیش؟

-نچ از ده سالگی دیگه ندیدمش

ارام- یعنی تو دوشش ندارو ندیدیش

مگه میشه اخه این که زوریه دوتا بچه

روبه نام هم کنن؟

-اره میشه و من به نام اونم حالا ول کنید

من میخوام فردا برم لباسای عیدمو زود

تر بخرم که کوه نوردی لباسم نباشه

شما ها میان؟

همشون گفتن نه ما لباس نپوشیده زیاد داریم

و نیکا گفت

نیکا- ابجی پول مول خواستی بگوها؟

-نه مرسی ممنون عزیزم دارم خودم

فرداش غروب اماده شدم رفتم یه پاساژ

نزدیکیا که قیمتش ارزون بود

رفتم داخل یه مانتو فروشی

داشتم لباسارو نگاه میکردم که فروشنده

که یه پسر جون بود اومد جلو گفت ببخشید

فروشنده- خانم مانتوهای ما تک سایزن به شما نميخورن

-باشه ممنون

از مغازه اومدم بیرون ای خدا این بابای من
چیز دیگه نبود ارث به من بده اخ که چقد
خجالت کشیدم رفتم تویه شلوار فروشی
که دوتا دختر خوشگل بودن گفتم

-میشه یه شلوارلی بهم بدین؟
فروشنده -1 خانومی سایزت چنده؟

-نمیدونم

فروشنده -2 فک کنم سایز 45 بخوره بهتون
بیاین امتحان کنین

به شلوارلی کوله ای تنگ آورد داددستم
یه زره با لبو لوچه اویزون به شلوار نگاه
کردمو گفتم

-میدونم این اندازه من نمیشه اخه پاهای من
درشته کمر میخوره اما باید بالا بیاد که
به کمرش برسه

فروشنده -1 شرمنده از این بزرگ تر نداریم
فروشنده -2 شما باید بدی برات خیاط بدوزه
اخ که چقد دلم گرفت مگه من دلم میخواد
این جوری باشم

-باشه ممنون خداافظ

از مغازه اومدم بیرونو با خودم گفتم

خاک تو سرت میکا یه فکر به حال خودت
کن که این جور نشه
داشتم از پله ها میرفتم طبقه دوم که دوتا
پسر که داشتن از کنارم رد میشوند
یکیشون گفت
پسر-1 وحید صد بار گفتم این اسلحه فیل کش
منو بزار دم دست
پسر-2 اخ مجید گفتی حیف یادم رفت
منم که حرصی شده بودم برگشتم رو بهشون گفتم
-اخه بنده خدا کجای دنیا دیدی میمون فیل بکشه
ای جون نیشش بسته شد سرعتمو زیاد کردم
رفتم سمت مانتو فروروشی گفتم
-بیخشید خانومی اون مانتو یاسیتون سایز من میشه؟
فروشنده-اره عزیزم بیا پروکن
رفتم مانتو ازش گرفتمو پوشیدم
ای جون چه بهم میاد اندازه ست یه مانتو
جلوباز بلندبا سرافن سفید و روسری سه گوش یاسی
خیلی ناز بودو به پوست صورتم میومدرنگش
همین خوبه درش اوردمودادم فروشنده
-همینومیبرم چه قدمیشه؟

فروشنده-قابل شمارنده

-مرسی ممنون

فروشنده-باسرافن و روسریش 95 هزار تومان

چی 95 چقد گرون من که فقط برای

کل لباسام 150 بیشرندارم چی کار کنم

-ببخشید همیشه یکم تخفیف بدین؟

فروشنده-قیمت اخرش همینه خانومی

مجبورم بدم پس پولو حساب کردم و اومدم بیرون

خوب حالا با 55 تومان شلوار بگیرم یا کفش

کفشم که دیگه پاره شده از بقلا شلوارم

که رنگش رفته چی کار کنم خدا

اها ن فهمیدم میرم بازار هفته ای اون جا

حراجه سریع رفتم سمت یک شنبه بازار

داشتم قدم میزدم که یکی از پسرای الاف

گفت ماشالله ماشالله

کیف پولمو در اوردم و رفتم سمتش

-خوب بگو حساب کنم

پسره با چشای درشت شده نگام کرد

پسره-چیو حساب کنی خانم؟

-پول مال باباتو که خوردم دیگه

یه پیره مرده اومدو گفت

پیر مرد-خانم باباش منم چیزی شده؟

-ببخشید حاج اقا من از مال شما چیزی خوردم؟

پیر مرد --استغفرالله این چه حرفیه دخترم نه

چطورمگه؟

-پسر شما پشت سر هیکل من ماشالله ماشالله

میکنه میخواستم ببینم اگه به جز مال پدرم

از مال پدر ایشونم خوردم حساب کنم

پیرمرده سرشو انداخت پاینو گفت

پیر مرد -دخترم شما ببخش این پسر من نفهمی کرد

زد پس گردن پسر گفت

پیر مرد-از خانوم معذرت خواهی کن

پسره -ببخشید

-خدا ببخشه خداافظ

رفتم سمت یه حراجی شلوارو گفتم

-ببخشید شلوارکشی ورزشی سفید دارین؟

فروشنده -خانومی ورزشی نیست اما کشی

جنس خوبه برای بیرون میپوشن میخوای؟

-بعله اگه محبت کنین

شلوارو دادونگاه کردم خیلی خوب بود

جنسش شبیه کتان بود اما کشی بودو اندازم

میشد خدا کنه قیمتش خوب باشه

-ببخشید قیمتش چنده؟

فروشنده-15 تومان

وای خدا جون اخ جون چه خوب شاید بتونم

کتونیم بگیرم پول شلوارو حساب کردم

راه افتادم داشتم راه میرفتم که چشم خورد به یه

جف کتونی نایک سفید یاسی ای خدا نوکرتم

زده حراج 35فوری رفتمو سایز 40گرفتمو پوشیدم

ای خدا فدات شم عالی شد حساب کردموراه

افتادم سمت خونه لب خیابون بودم که ماشین

بگیرم

پشت سرم یه مغازه بقالی بود که چنتا پسر

جلوش جمع بودن سرمو انداختم پاینو

نگاشون نکردم که شنیدم یکیشون گفت

پسر-خانومی قل بخوری زود تر میریسیا

و همه شون زدن زیر خنده

یکی دیگشون گفت

پسر-2بچه ها مواظب باشید اگه یه

لقمه دیگه بخوره میترکه

باز همشون زدن زیر خنده بغض داشت خفم

می‌کرد بدنم از ناراحتی داشت میلرزید
یکی دیگشون داد زدو گفت
پسره -3 خانومی فقط کاهو بخور فقط کاهو
دوباره همشون خندیدن قلبم درد گرفته بود
بی اختیار یه قطره اشک از گوشه چشم افتاد
واین اجازه ای برای بقیه اشکا بود
پسرا باهم شروع کردن به خوندن شعر
پسرا- توپلویم توپلو صورتم مثل
هلو.....

دیگه داشتم خفه میشدم نمیدونم چرا پاهام
به زمین قفل شده بودن یه مشت روی قلبم
زدم که به حال خودم امدم برای اولین ماشین
دست تکنون دادمو دربست گرفتم برای خوابگاه
تمام راهو گریه کردم دلم خیلی گرفته
بود دلم فقط گریه میخواست نمیخواستم برم
پیش دختری به راست رفتم
رو پشت بوم خوابگاه خدا رو شکر شب شده بودو
هوا تاریک بود رفتم سمت پشت ساختمون که پشتش
بیابونی بودو دور تر اتوبان معلوم بودو چراغ ماشینا
لبه بوم نشستمو به حال خودم زار زدم با گوشیم اهنگ

گذاشتم

بارون میومد نم نم

دوباره نم نم بارون صدای شور شور ناودون

دل بازم بی قراره دوباره رنگ چشاتو

خیال عاشقی باتو این دل اروم نداره نداره نداره

شبامو خواب و نوازش دوباره حق حق خواهش

بالش گریه یعنی ستایش ستایش تو چشمت دلم هنوز

تورو میخواد دل زده پر واسه عطر نفس هات

-خدایا چرا چرا من این همه درد بکشم

غصه بخورم ناراحتی بکشم خوشی بهم نیومده نه

اصلا منو میبینی هان چرا من عاشق نمیشم

چرا کسی عاشق من نمیشه خیلی تنهام خیلی

کاش یکیم دل نگرون من بود کاش یکی علاقه

و چیزایی که من دوست ندارم براش مهم بود

اتاقم عطر تو داره دلم گرفته دوبار کار من انتظاره

یه عکسو درد دلا مو میریزه اشک چشامو غم

تمومی نداره نداره نداره صدای باد هو کوچه

داره تو کوچه میپیچه قلبم اروم نمیشه بقل

گرفتمت انگار دوباره خواب و تکرار باز نبود یو

من تکیه دادم به دیواره

-عکس داداش میلادمو گرفتم جلوم داداشی تو کم کم

کن توکه اون دنیا جات بهشته خیلی تنهام از بچگی همه
دردو دلامو باتو کردم خستم راحتم کن منو ببر پیش
خودت

دخترا برای بار هزارم زنگ زدن به گوشیم اونا
چه گ*ن*ا*هی دارن به نیکا اس دادمو گفتم نگران نباش
حالم خوبه جامم امنه وگوشیو گذاشتم رو حالت پرواز
ستایش یعنی دیونه گی ها شبیه حس خوب تو دل ما
نگاه کن تو چشمای بیقرارم چقد این لحظه هارو دوست دارم
تصور میکنم پیشم نشستی چقد خوبه چقد خوبه که

هستی

-تو عالم خیال داداشمو دیدم که پیشم نشسته داره موهامونازه میکنه
ستایش یعنی حسی که دارم نمیتونم تورو تنها بزارم
(ستایش از مرحوم مرتضی پاشایی)

این قدر این اهنگو تکرار گذاشتمو گوش دادمو اشک
ریختم که نفهمیدم کی هوا روشن شد
ساعتمو نگاه کردم شیش نیم بود
اروم رفتم پایین دخترا خواب بودن رو شونو کشیدمو
اماده شدمو زود رفتم دانشگاه

(راستین)

غروب رفتم تعمیر گاه ماشینو گرفتم

توراه خوابگاه بودم که جلوی یه مغازه نگه
داشتمو رفتم که اب بخرم داشتم پولو حساب
میکردم که شنیدم چنتا پسرا که جلو در بودن
دارن یه دختره رو مسخره میکننو میخندن
وقتی از مغازه اومدم بیورن چشمم که خورد به
دختره وای این که میکاست این که یه متر
زبون داشت واسه من چرا جواب اینارو
نمیده وای این چه مرگشه یه دفه ای یه مشت
زد رو سینه چپش و سوار به ماشین شود نه خدای من
چی دارم میبینم میکا داشت گریه میکرد کل
صورتش خیس بود ماشین رفت یکی از اون پسرا
گفت

پسر- وای بچه ها گ*ن*ا*ه داشت اشکشو در آوردین؟
پسر- 2 نه بابا ماکه زیاده روی نکردیم
دختره نونور بود

هه میگه نونور نمیدونه میکا چقد قوی مغروره
اما اون اشکا ادم واسه این چیزا اشک نمیریزه که
مگه این که.. مگه این که یه درد و غم بزرگ
تو دلش داشته باشه اما به میکا اصلا این
حرفا نمیخوره اخه اون همیشه میخنده
اعصابم خورد شده بود رفتم سمت پسرا

روبه اون پسر 2 گفتم

- توراجب خودت چی فک کردی کسی

کسیو مسخره میکنه که

خودش هیچ عیبی نداشته باشه نه تو که خودت

مثل بوقلمون گردن درازی مثل دارکوب دماغ

دراز مثل گور خر لک لک و عین میمون زشتی

دوستاش انقد خندیده بودن که رو پیاده

رو پهن شده بودن پسره هم چپ چپ نگاشون

میکرد

بهش گفتم

-دفعه بعد اول خودتو تو اینه نگاه کن کانگارو

و سوار ماشین شدمو رفتم سمت خونه نمیدونم

چرا نگران این دختره بودم اصلا چرا به پسره

بخاطر میکا اون جووری حرف زدم

تو خوابگاه خواب بودیم که گوشی ماهیار زنگ

خورد

-هی ماهیار پاشو اونو خفه کن

ماهیار-جونم خانومی؟

..... -

ماهیار-چرا گریه میکنی درست حرف بزن

ببینم چی میگی؟

..... -

ماهیار - چی واسه چی از کی تا حالا؟

..... -

ماهیار - به خونشون زنگ زدی شاید اونجا باشه؟

..... -

ماهیار - چه میدونم خواهری برادری که

ازدواج کرده باشه یا دوستی نداره

شاید اونجا باشه؟

..... -

ماهیار - باشه الان به بچه ها میگم گریه نکن

قوربون اون چشات شم

..... -

ماهیار - باشه خدافظ

ماهیار - هی پسرا پاشید کمک نیاز داریم

الیاس - چی شده ماهیار؟

ماهیار - میکا خانوم از غروب که رفته

خرید تا حالا برنگشته هرچیم بهش زنگ

میزنن جواب نمیده به همه جا هم زنگ

زدن نبوده باید بریم دنبالش بگردیم

اروین-شمارشو بگو همه مون زنگ بزنی

شاید جواب یکیو داد

مهیار-بیاین تقسیم کار کنیم اروین تو جیابونای

طرف...

مهیار-خوب همه فهمیدین پاشین برین

-من میرم سمت پاساژ....

مهیار-باشه داداش تو اون سمتارو بگرد

رفتم سمت همون جایی که دیدمش دور و اطرافو

گشتم نبود همین جوریم زنگ میزدیم بهش

یا جواب نمیداد یا اشغال بود نوه نفر داشتن

بهش زنگ میزدن خوب کجا رفته این دختر

یعنی ممکنه بلایی سر خودش آورده باشه

نه نه میکا ادم ضعیفی نیست هزار دوباره

زنگ بزنی خدایا کمک کن

.دستگاه مشترک مور نظر خاموش میباشد....

یا خدا گوشیش چرا خاموش شد

گوشیم زنگ خورد ماهیار بود

-بعله

ماهیار-داداش برگرد خوابگاه دختره

اس داده که حاله خوبه جامم امنه

-باشه دارم میام

یعنی چی شده کجاست ساعت 2 شب بود

دیگه مغزم نمیکشه بسه

روز بعد تو دانشگاه دیدمش خیلی عوض شده

بود دیگه لبخند رو لباش نبود تو چشماش

یه غم بزرگی بود اما چی کم حرف شده بود

یعنی اصلا حرف نمیزد حتی وقتی با دخترا

تو تریا دانشگاه نشسته بودیم و من بهش

گفتم اخم خیلی بهت میاد قیافه زشتتو

خوش گل میکنه اصلا متوجه من نشد

متوجه هیچ کس نمیشود دوستاش دستشو

میگرفتو این ورو اون ور میکشیدن مثل

این که دخترا همه چیو میدونستن و هر

کدومشون به دوست پسر خودش گفته

بود و قسم داده بود که یه کلمه هم به کسی

چیزی نگن در واقه همه میدونستن جز من

این درد غم چی بود که پسرا این جور دل

میسوزوندن واسه این دختره هی ابجی ابجی

میکردنو دورش میگشتن خدا میدونه

منم بلخره میفهمم

(میکا)

از این همه تنش خسته شدم
دل‌م خواست یه کم سکوت کنم تا پرخاش
جز من کسای دیگه هم هستن که جواب
ناحقو بدن امروز قراره بریم کوه نوردی
من که شب اصلاً نخوابیدم الانم ساعت
چهار صبح قراره پنج راه بیفتیم
بلند شدمو لباسایی که با هزار ذوغ
خریدمو بی حوصله پوشیدم
نشستم تا دخترا آماده شن که ارام
گفت

ارام- این چه وعضشه میکا قیافت شبیه
روح شده چرا یکم ارایش نکردی؟
-نمیخواد خوبه

نیاز- یعنی چی نمیخواد به فکر خودت
نیسی به فکر ما باش که اقاها مون
تورو با این شکل ببینن در میرن؟
-باشه اگه ناراحتید من نمیام؟

نیکا- الاهی قوربونت برم ما که منظور
نداریم به خاطر تو می‌گیم می‌خوایم
سرحالت بیارم

تمنا-بخاطر دل من بیا یکم ارایش کن
-نه نمیخواه حوصله ندارم
نیکا-اه بسه دیگه بیخود حوصله نداری
پاشو بیا این جا بشین خودم ارایش
میکنم
با بی حوصلگی نشستم جلو میز ارایش
و نیکا شروع کرد به ارایش
نیکا-تموم شد خودتو ببین تو آینه
خوب شده بودم با کرم سفید کننده یکم
به صورتم رنگ زنده بودن بخشیده بود
پشت پلکام سایه کم رنگ یاسی زده بود
داخل چشمام مداد و با ریمل چشمای درشت
عسلیمو قاب قشنگی انداخته بود به لبم
یه روژ یاسی قشنگ زد
-زیاد نیست ارایشتم به نظرم کاش سایه
نمیزدی؟
نیاز -نه خیرم خوبه صورتت قشنگه
ارایش کم توش نشون میده
گوشی تمنا زنگ خورد
تمنا-جانم اقای؟
اه اه چه لوس

.....-

تمنا - اومیدیم

تمنا- بچه ها پسر پائین منتظرن بریم

-میشه من نیام به خدا اصلا حال ندارم

خواهش میکنم؟

نیکا- اخه ابجی چرا خودتو این جور عذاب

میدی؟

-نیکا به خدا قول میدم استراحت کنم زود خوب

شم

نیکا- باشه بمون

دختر با قیافه اویزون رفتن خدا منو

بیخشه که این قدر ازیتشون میکنم

(راستین)

دختر یکی یکی اومدن بیرون قرار بود

پسر دو به دو با دختر برن مهیار و ماهیار

با ارام و تمنا. اروین الیاس با نیکا نیاز

منم مجبورم با این دختره پیام پسر

کلی التماس کردن اه پس کوش چرا

نیست دختر سلام کردن

-سلام پس میکا خانوم کجاست؟

قیافه دختر رفت توهم

ارام-نمیادش

ماهیار-چی نمیاد چرا؟

نیاز-اصلا حالش خوب نیست به جای

این که بهتر شه داره بد تر میشه

قیافه پسراهم رفت توهم من نمیزارم

این دختره حال دوستامو بگیره

حالا هرچیم که باشه

روبه بچه ها گفتم شما برید من میارمش

چشمای بچه ها براق شد و سر تکون دادنو

رفتن

(میکا)

اصلا حوصله در آوردن لباس نداشتم

با لباسو همون ارایش افتادم رو تخت

تازه داشت چشم گرم میشود که

گوشیم زنگ خورد

-بعله بفرماید؟

.سلام کجایی پس زیر پام علف

سبز شد؟

وا این کیه چی میگه چشم داشت میومد

بیرون از تعجب

-ببخشید شما؟

.اره دیگه الان دیگه عشقتو عزیز

دلتو نمیشناسی؟

جلل خالق از کی تا حالا ما عشق دار شدیم

بزایکم ازیتش کنم مزاحمو میخوای

منو ازیت کنی حالا بیا

-ا عشقم کجایی عزیزدلم چه خبرا

از این ورا راه گم کردی؟

فدات شم مامان خوبه بابا خوبه

خواهر برادر داشته نداشته چه طور

ای وای اصلا خودت خوبی عسلم

هلو شفتالو باقلوا.....

از اون ور صدای خنده میومد ای

کوفت رواب بخندی که بی خوابم کردی

.هههه خیلی باحالاتی دختر پیر

بیا بریم که دیر شد خندمونم کردیم

-تو کی هستی بچه پورو به روت

خندیدم شاخ شدی بیا بریم دیگه چی؟

.میکا پاشو بیا پایین من که میدونم تو

میدونی من راستینم به نظر من که حالت
خیلیم خوبه پاشو بیا پایین زیر پام درخت
در اومد

-اوا راسی تویی جیگر زودتر میگفتی
دیگه د اخه پسره پرو مگه من باهات
دختر خالم که بامن این جور حرف میزنی
به توجه اصلا خالم خوبه دلم نمیخواه پیام؟
راستین-بی خود زود میای پایین من نمیزارم
روز دوستانمو خراب کنی

-اره عزیزم وایستا پیام
ههه فک کردی خیال کردی
اومدم بخوابم که گوشیم اس ام اس اومد
راستین-شمارش معکوس شروع شد آگه تا
50 شمردم نیومدی میرم به همه میگم
که بخاطر این که چنتا پسر مسخرت
کردن این جووری شدی حالا خود دانی
ای وای ای خدا این کجا منو دیده
نمیدونم باچه سرعتی کتونی نومو
پوشیدمو گوشیمو انداختم تو جیب
مانتمو از پله ها شیرجه میزم پایین
جلو در پله های اخرو داشتم دوتا یکی

میومدم که سکندری خوردم اما خودمو

نگه داشتم دیدم صدا خنده میاد

برگشتم پشتم این پسره لودوس

تکیه داده بود به فراریو میخندید

ای کوفت نخند خندش که تموم شد

یه لحظه فقط یه لحظه کوتاه تو چشای

هم مهو شدیم اما زود به خودمون

اومدیمو سوار ماشین شدیم

بعد از نیم ساعت رسیدیم دربند

گوشیمو در اوردمو زنگ زد به نیکا

نیکا- الو جانم؟

-جانمو درد کدوم گورید من حالتو میگیرم

حالا دیگه منو میندازی به این پسره چیز....

نیکا- ما این جا پشت سرتون توماشینیم

-باشه

گوشیو قعت کردم و رفتم سمتشون

تسمیم گرفتم باهاشون سنگین باشم

همه سلام دادن منم فقط یه سلام خالیو

سنگین گفتمو خودمو کشیدم عقب

تو بحساشون شرکت نمیکردمو نظر نمیدادم

با تل کابین رفتیم بالا اونجا توی رستوران صبحانه
خوردیم از شون دور شدمو اومده از اون
بالا اطرافو نگاه کردم چه قشنگه کاش
نقاشی بلد بودمو اینارو به تصویر
میکشیدم چنتا نفس عمیق کشیدم
که دخترا اومدنو راه افتادیم
آخر از همه راه میومدم وستای راه
بودیم که راستین رو به دخترا با خشم گفت
راستین- به این دوستتون بگین توند تر راه بیاد
اگه نمیتونه قلش بدیم قل بوخوره
زود تر میرسه؟

حال خوبی که از این هوا داشتم از
بین رفت اشک تو چشام جمع شد
چشامو بستم که گریم نگیره که شنیدم
راستین- ترو خدا نگاه کن الان میخواد
گریه کنه شما چرا داغ دل اینوبه
سینه میزنید اخیه برای این شما اهمیت
ندارید براتون نقش بازی میکنه میخواد
حال شمارو بگیره وگرنه تو خوابگاه میخندیدو
شاد بود

فقط تونستم بدوام که کسی اشکامو نبینه

صدای دخترارو شنیدم که صدام میزدن
اما اهمیت ندادمو توند خودمو رسوندم به
خیابونو ماشین گرفتم گوشیمم خاموش
کردم میخوام تنها باشم همین فقط همین
رفتم خونمون یه ساعت بعد رسیدم زنگو
زدم که ماهان جواب داد
ماهان-کیه؟

اشکامو پاک کردم سعی کردم شاد باشم
صدامو کلفت کردم و گفتم
-اقا این ماهیانه مارو ور دارید بیارید
ماهان- ما نوکر خواهر خودمونم هستیم
شما بفرما تو

رفتم داخل و دیدم تو بغلش اخ خدا
شکرت هزار مرتبه شکرت که داداشم خوب
شده

-الاهی فدات شم داداشی خوبی چه
خبر؟

ماهان-سلامتی ابجی کوچیکه خوب توپ
خوب شد او مدی مامان میخواست بهت زنگ بزنه
فردا جشن رهایی منه؟

-نه چی میگی یعنی به این زودی یازده ماه گذشت؟

ماهان-ابجی کوچلوی خودم مثل

این که زیادی غرق درسو دانشگاهیا بعله

شد همون طور که ما نفهمیدیم کی تو سال دومی

شدی؟

-خیلی راحت داداشی درسارو خوندم امتحان

دادم قبول شدم دوباره ثبت نام کردم برای

سال دوم حالا فهمیدی؟

ماهان-اره که فهمیدم

داداشم حق داشت خودمم نفهمیدم

این دوسال چه طوری گذشت فقط

بخاطر وجود دخترا خیلی راحت گذشت

اما از این دوسال فقط میتونم کل کلامو

با راستین عنوان کنم چون وجودش تنش

ایجاد کرده تو زندگیم وگرنه بقیه روزا

راحت میرفتم میومدمو درسمو میخوندم

-خوب حالا داداشی جونم ازم کادو چی میخواه

ماهان-خنده از ته دل خواهرشو

میکا خوب میدونم که از وقتی من این جور

شدم از وقتی مامان بخاطر مرگ داداش میلاد

حالت عصبی پیدا کرد از وقتی که دوست

صمیمیت ثریا ازدواج کردو
بچه دار شدو ازت دور شد تو دیگه از ته
دل نخندیدی حالا برام میخندی ابجی
اشک تو چشمای داداشم جمع
شده بود نمیتونم دوباره مثل
قبل شم نه نمیتونم قلب من با هر ضرب
یه تیکه شکسته الان هزاران تیکه شده
اما نقش که میتونم بازی کنم بخاطر دل
داداشم لبامو از هم باز کردم و گفتم
-خیلی دوست دارم داداشی
ماهان-من بیشتر
-نه خیرم من بیشتر
ماهان-من من من
-من من من من من من من من من من من من
ماهان-پس اگه تو دوسم داری اگه
من یه کچولو قل قلکت بدم ناراحت
نمیشی که؟
-نه ترو خدا نکن ماهان
ماهان افتاد رومو شروع کرد به قل قلک دادن
انقدخندیدم مورددم

اشک از چشمم در او آمده بود تصمیم
گرفتم این دوروز تعطیلی که پیش خانوادم
شادشون کنم

امروز روز رهایی ماهانه منم خودمو خومشل
مومشل کردم که خوش حال شه به زهرا گفتم
برام یه کیک سفارش داده که از کنگره برگشتم
جشن بگیرم براش

-داداشی حالا که همه نپوشیدیمو تیپ

زدیم بیاین یه عکس بگیریم

ماهان-باشه

همه جمع شدیمو گوشی مامانمو که

دوربینش خوب بود گذاشتم رو میز و حالت

تایمر همه ژست گرفتیم که گفتم

-همه باید بخندینا اگه خندتون نمیداد

به بینی بابا ارسام فک کنید

همه مون قه قه زدیم که عکس گرفته شد

اخه بابا ارسام بینیش گوشتیو بزرگه و توی

بیچگی شکسته خیلی باحاله بابا ناراحت

نمیشه وقتی راجب بینیش حرف میزنم

چون میدون تو دلم چیزی نیست خودشم

مىخنده سريى رفتمو عكسو فرستادم برا
زها قرار بود براى رو چوب بزرگش كنن
بعد از سه ساعت تو كنگره بودنو نشان
گرفتن ماهان اومديم خونه به بهونه
دشوىى دويدم تو خونه رفتى سر جام واىستادم
كليد خونه رو داده بودم به زها كه خونه
رو تزن كرده بودو كيكم رو ميز بود
تابلو عكسم گوشه خونه با يه پارچه پوشونده
بودن

ماهان-مىكا اين خونه چرا انقد تاريخه؟
چراغو كه زد دهنش وا موند منو مامان بابا
دست زدېمو مبارك باد گفتيم فش فش روغن
كردمو جلو ماهان مير*ق*صيدم
اوردمش جلو شمع عدد يكو كه روغن كرده
بودم فوت كنه يك دوسه كه گفتى فوتش
كردو دست زدېم كيكم بوريدمو اول تو دهن بابا
مامان گذاشت اشك تو چشمائ همه هلقه
زده بود خدايا ديگه بسه خوشيامونوازمون
نگير ماهان تو دهنم يه تيكه كيگ گذاشت
كه گفتى

-اوووم به به چه چسبید حالا نوبت منه که

کادمو بدم بهت مامان بابا که دادن

مامانو بابام برای ماهان یه دویست شیش

البالویی خریده بودن

-چشاتو ببند

ماهان-اهای ورو جک تو که نمیخواهی سوسکی

عقربی برقی به جونم بندازی؟

-ماهان یعنی چی نه خیر من که دیگه بچه نیستم

ببند چشاتو

ماهان-باشه باشه

تابلو عکسو گرفتم جلوش

-باز کن چشاتو

ماهان-وای میکا این چیه؟

-تواز خواهرت خنده از ته دل خواستی

اینم خنده از ته دل همه ماست که همیشه

باهات باشه داداش گلم این خنده

فقط برای تو برای پاکی تو

ماهان محکم بغلم کرد که زدم زیر گریه مامانم

داشت گریه میکرد که بابام بغلش کرد

خودمو خیلی نگه داشته بودم تا الان گریه نکنم

ولی دیگه نتونستم خودمو نگه دارم

شونه های ماهانم میلرزید الاهی قوریون داداشم

شم من

ماهان- ابجی تور خدا منو ببخشید ابجی

خیلی عذابتون دادم زجرتون دادام

به خدا پشیمون هم خودمو هم شمارو نابود

کردم یه عمریو ازتون گرفتم من خودمو

نمیبخشم هیچ وقت؟

و حق هق مردونش تو خونه پخش شد

خدایا داداشم خوب شد نزار دیگه برگرده

خدا جون بسه زجرو عذاب بسه

اروم اروم سر ماهانو نوارش کردم

-هیس بسه داداشی اروم باش فدات

شم همه چی تموم شد همه چی

ماهان- اجی نمیتونم بس کنم

و دوباره زد زیر گریه

از بغلم کشیدمش بیرون گفتم

-ای بابا جمع کن خودتو قول بیابونی

خودشو انداخته بغل من عین دخترا

گریه میکنه مثلا میخواست منواروم کنه اقاها

میون گریه همه خندیدن

شب پیش ماهان خوابیدم مثل بچه گی
که بغلم میکرد و سرمو
نوازش میکرد اون موقعه که خوب بود
انقد دست کشید سرم که خوابم بورد
نمیدونم چقد خوابیده بودم که باز دوباره
اون کاب*و*س لعنتی دیدم کمک خواستن
داداشم صورت سوختش از خواب که
پریدم تمام بدن خیس بود همه خواب بودن
دویدم تو حیاطو زدم زیر گریه روبه ماه
اسمون نگاه میکردمو با خدا حرف میزدمو
گریه میکردم
-خدایا درست نمیشه هیچی درست نمیشه
من خوب نمیشم قلبم خوب نمیشه
نوجونیمو بچه گیم بر نمیگرده
18 سال از عمرم که با ترسو دردو دعوا
کاب*و*س گذشت خوب نمیشه نه نمیشه
من تنهام با این که ماهان خوب شده
بازم تنهام خدایا خستم خسته
اینقد گله کردم حرف زدم که هوا روشن
شد
دستو صورتو شستم و رفتم داخل

امروز باید بر میگشتم دانشگاه و خوابگاه

چهار روز خونمون موندم از اون شب که

با کاب*و*س بلند شدم دوروز گذشته و کاب*و*سای

من قعت همیشه صبحونمو که خوردم راه افتادم

سمت دانشگاه به دخترا همون شب اول زنگ زدم

که حالم خوبه خونه خودمونم خبر داداشمم

دادم خدارو شکر که از اون روز کوه نوردی

حرفی نزدن

جلو دانشگاه از ماشین پیاده شدمو داشتم میرفتم

سمت حیاط که یه بنز کوپه مشکی با سرعت

از جلوم رد شد واب چاله ای که

بخاطر بارش بارون اب جمع شده بود

ریخت رو کل هیلکم خوب شد برا داشگاه

همون لباس قبلیارو پوشیده بودم بیا

اینم از روز اولی که بعد چهار روز اومدم

دانشگاه ماشین دنده عقب گرفتمو اومد جلو

پام شیشش که اومدپاین قیافه لودوس بایه

پوز خند نمایان شد ای خدا به من صبر بده

هیچی نگفتم تصمیم گرفتم دیگه باهاش

دهن به دهن نشم فقط تلافی کاراشو کنم

راستین-به ماد مازل نونورتشیف اوردن چه عجب
میگفتی گاوی گوسفندی راستی ببخشید که اب
گل صورتتو شوست و قیافه سیاه خودت دیده شد
وااین چی میگه کجای من سیاه اخه
-چی میگی توچشای تو منو سیاه میبینه؟
راستین-اره منم که فقط زاتو میبینم

توقلبت سیاه صورتت سیاه به همه
بدی میکنی روز همه رو خراب میکنی
تو حسودی حسادت میکنی به دوستان
قلبیت خیلی خیلی سیاهه منم با این کار
صورت سیاتو نشون همه دادام
و پاشو گذاشت روگازو دوباره ابارو
پاچید به منورفت
پسره.....لیاقت نداری بهت فوشم
بدم بدنم داشت میلرزید باد سردی
میومدو بارونو میزد به صورتم وقت
کلاسسم گذشته بود با این هیکل گلیم که
نمیتونستم برم تو رفتم سمت سرویس بهداشتی
حیاط و مانتومو دراوردمو با اب گلاشو شستم
با دستم اب پاچیدم به شلوارمو گلای اونم پاک

کردم و او مدم بیرن وای خدا دارم یخ میزنم
باید وایستم تا دخترا بیان باهم بریم
خوابگاه چون کلید اتافو نداشتم
زیر سایه بون لبه پشت بوم دانشگاه
رو صندلی نشستمو دستامو بقل کردم
اصلا حالم خوب نبود احساس ضعف
سر گیجه داشتم انگشتم یخ زده
بودن بخاطر کم خونیم بدنم
مقاومتشو از دست داد چشم سنگین
شدو فرو رفتم تو تاریکی.....
(راستین)

هه دختریه احمق حتما باز فرار
کرد نونور لوس نیومد سر کلاس
بعد دو ساعت کلاس با پسرارفتیم
تريا دانشگاه وهمه قهوه سفارش دادیم
کلاس اولو دخترا هم بودن که اون دختره
خود خواه نیومدو باز این دوستاشو دمق
کرد

-خوب اقایون عاشق شماها نمیخوانین فارق
شین تا کجا میخوانین این جور پیش برین؟

ماهیار-عاقبت منو ماهیار که معلومه تو شرکت

دی دی مشغول به کار میشیمو بعدم میریم

برای مزدوج شدن

اروین-به خسته نباشین معلومه همه میریم

شرکت های بابا هامون بعدم میریم خواستگاری

من که از عشقم نمیگذرم شمارو نمیدنم

الیاس -اره داداش نظرتون چیه باهم عروسی

بگیریم من که تاحالا ندیدم چهار تا عروس داماد

یه جا؟

ماهیار -داداش ماکه از خدامونه دخترا قبول

میکنن؟

-از الان به چه چیزایی فکر میکنین فعلا

که یه سال مونده؟

اروین-راستین خودت چی کار میکنی؟

-هیچی من عین شما خنگ نیستم باشگاهو

که دادم دست کار گر میچرخونه پولش

هر ماه میاد حساب میخوام برم لندن

اونجا یه شرکت قطعات کامپیوتر باز

میکنم با شرکت این جای بابا تجارت

لوازم کامپیوتر میکنیم بعدم میچرخم

خوش میگذرونم

الیاس - ازدواج چی عشق چی؟

- هه عشق منو عشق عمرا من هیچ وقت

ازدواج نمیکنم همه شبیه اون دختره

رزا هستن فقط پولتو میخوان

مهیار - هنوز بابات اسرار داره با اون دختره

رزا ازدواج کنی راستین همه مثل اون نیستن؟

- بیخیال باباراجبش حرف نزنین

حالا عروسی کیه؟

ماهیار - داداش حالا بزار درس تموم شه

بریم خواستگاری بعد بگو عروسی

الیاس - ولی به احتمال زیاد سال بعد عید باشه

اول بهار.....

وسط حرف الیاس گوشی اروین زنگ خورد

اروین - جانم نیاز خانم

.....-

اروین - چی کی همچین اتفاقی افتاده؟

.....-

اروین - الان حالش خوبه؟

.....-

اروین - کدوم بیمارستان؟

.....-

اروین - باشه الان میام بای

الیاس - چی شده اروین؟

اروین - امروز میکارو دخترا بیهوش

جلو دانشگاه پیدا کردن حالش خوب نیست

من میرم خدافظ

ماهیار - اروین وایستا ماهم میایم

وقتی دیدم همشون دارن میرن منم پا شدم

باهم رفتیم

بیمارستان

اروین - ببخشی خانم

پرستار - بعله بفرمایین؟

اروین - مریض مارو آوردن

اینجا میشه بگید کجاست الان؟

پرستار - ببخشید اسمشون؟

اروین - خانم سلیمی

پرستار - تبریک میگم بهتون حال هرسه خوبه

الیاس - چی هرسه؟

پرستار - بعله هم بچه ها هم مادر

ماهیار - چی شد؟؟؟؟

پرستار - یه پسر خوشگل و یه دختر ناز

وا این چی میگه میکا حامله بوده

مهیار- متمعن هستید

پرستار- بعله با من بیاین

پشت سر پرستار راه افتادیم که رفت

بخش نوزادین و دوتا بچه کوچولو با خودش

اورد

پرستار- پدر بچه کیه؟

یه دفعه همه برگشتن منو نگاه کردن

وا اینا چرا منو نگاه میکنن

پرستار اومد جلو یکی از بچه ها که لباس

سفید با دوره ابی داشت داد بقلم و

اون یکی که دورش صورتی بود داد اروین

- خانوم مثل این که یه مشکلی پیش اومده

اینا بچه های من نیستن

پرستار اخمی کرد و گفت

پرستار- اقا به خاطر این که شربنی مارو ندی

بچه هاتم میگی مال تو نیستن

- نه خانم این چه حرفیه بیمار ما حامله نبود

فقط بیهوش شده

پرستار- اقا شیرینیتو نخواستیم جلو خانومت

این حرفارو نزنیا دلش میشکته شما بچه

نمیخواستی شاید ولی الان که دیگه به
دنیا اومدن خدارو شکر کن.....

پرستاره همین جور داشت یه ریز حرف
میزد که یه خانوم جون که لباس بیمارستان
تنش بودو یه زن مسن کمکش میکرد راه بره
اومد سمت ما و گفت

زنه- ببخشید خانوم پرستار میشه بچه های
منو بیارین ببینمشون

پرستار- خانوم سلیمی ایناهاش دیگه این
شوهرتون اینم بچه هاتون

زنه- ولی خانوم ایشون شوهر من نیست
شوهر من فوت کرده

پرستار- وانگو عزیزم این حرفو شاید از
حرفاش ناراحتی ادم بخاطر

دوتا حرف شوهرشو نمیکشه که

الیاس- ای بابا خانم شما عجب گیری دادیا
اشتباه گرفتی این خانوم مریض ما نیست

پرستار- ای وای اقا شما دیگه این جوری نگید
اینا از هم ناراحتن شما دیگه اتیششونو

توندنتر نکن

-ای بابا ساکت چقدر حرف میزنی تو

بچه رو گذاشتم بغل زنه اروینم اون
یکپو داد دست

همراه زنه

-خانوم پرستار مریض ما ایشون

نیستن

پرستار-مگه شما نگفتی سلیمی این خانم

سلیمی هستن دیگه؟

-ایشون سلیمی هستن ولی سلیمی

ما نیستن

پرستار به نگاه به لیست تودستش

کردموگفت

پرستار-ببخشید اسم کوچیک مریضتون

چیه؟

ماهیار-میکامیکا سلیمی

پرستار-اه بعله ببخشید اشتباه فامیلی

شده بیمار شما بخش مراقبت های ویژه

-از اول اینو میگفتین دیگه

راه افتادیم سمت مراقبت های ویژه

که تو راه رو دخترارو دیدیم

چشمای همشون از گریه زیاد قرمز شده بود

-سلام خانوما چی شده؟

نیکا با بغض گفت

نیکا-از کلاس که اومدیم بیرون

بدن بی جونشو رو نیمکت بقل

در دانشگاه دیدم یه ساعت با لباسی

خیس تو سرما بوده کم خونیم داره

بدنش یخ زده

در اتاق باز شدو دکتر اومد

همه رفتیم سمتش

نیاز-چی شد آقای دکتر

دکتر-چیزی نیست به موقه رسوندیش

بهش آرام بخش تزریق کردیم الانم زیر

سرومه تا فردا حالش بهتر میشه

و گذاشت رفت

دویدم سمتش

-ببخشید آقای دکتر

دکتر-بعله؟

-خطری تهدیدش نمیکنه که چیزی اگه

لازمه نگران پولش نباشین

دکتر-ای روزگار جون عاشق من دروغ

نمیگم حالش خوبه

-اما دکتر من عاشقش نیستم من....

دکتر -میدونم میدونم تو دیونشی

دستشوزد روشونمو گذاشت رفت

این دکتر چش بود دیونه چرتو پرت میگفت

رفتم سمت اتاق که بچه هار رفته بودن

همه بالا سرش بودن اون راحت خواب بود

پشت پلکاش کبود شده بود با نوک انگشتاش

یعنی تقصیر من بود که این بلا سرش اومد

نمیدونم این چه حسیه فقط احساس میکنم

قلبم به درد اومده من خیلی حساسم

حتما بخاطر عذاب وجدانه اما اون چرا

موند توسرما میرفت خوابگاه پس

تقصیر خودش بوده

گوشیم زنگ خورد

-الو جانم حمید جان؟

حمید-اقا لوله های دسشویی باشگاه

ترکیده از سرما فلکه رو بستیم

حالا چی کار کنم؟

-حمید جان من تا نیم ساعت دیگه اونجام

زنگ بزن تعمیر کار بیاد

حمید- باشه چشم خدافظ

-خدافظ

گوشیو قعت کردم و گذاشتم رومیز

-بچه ها بهتره که هممون بریم فقط

یه نفر بمونه پیشش

ارام- من میمونم همه برید

همه قبول کردن

ماهیار- میخوای پشت بمونم؟

ارام- نه بورو

ماهیار- پس حداقل بیا پایین تریا

یه چیزو بخور ضعف نکنی

ارام- باشه

همه رفتیم بیرون که یه دفعه یادم افتاد

گوشیمو جا گذاشتم

-بچه ها شما برید من میام گوشیم جامونده

بردارم میام

(میکا)

چشمامو اروم باز کردم سرم خیلی

درد میکرد گلووم میسوخت

اطرافو نگاه کردم همه جا سفید

بود من بیمارستان بودم اما کی

منو آورده بود

در باز شود سرمو گرفتم سمت درکه

دیدم لودوس خر خودمونه پس این

منو آورده اومد جلو گفت

راستین-بیدار شدی حالت خوبه

-مرسی خوبم فقط گلو میسوزه

راستین-طبیعیه خیلی وقت بود تو سرما

بودی سرما خوردی

گوشیشو ورداشت گذاشت تو جیش

یعنی باید ازش تشکر کنم

-من.....من باید ازت تشکر کنم که منو آوردی

اینجا

راستین-هه لازم نیست از من تشکر کنی

از دوستان تشکر کن تو واقعا که خود خواهی

اونا خیلی نگران بودند چرا موندی تو

سرما میرفتی خوابگاه

تو فقط به فکر ازار اونایی میدونی چرا

چون قلبت سیاهه سیاه

و گذاشت رفت و این چش بود

بیخیال یه پرستار اومدو چنتا قرص
بهم دادو سرم کشیدو گفت
پرستار- دارو هاتو که خریدی باید سروق
بخوری فهمیدی
ارام- خیالتون راحت خانوم پرستار اگه نخوره
بازور بهش میدم
پرستار- خوبه
ارام- خوبی؟
-اره خویم ممنون که پیشم موندی بقیه کجان
خیلی بخاطر من حرص خوردین نه
منو ببخش خواهش میکنم
ارام- هی میکا جمع کن این اشکارو
چیزی نشده که چرا نیومدی سر
کلاس تو سرما چی کار میکردی؟
-یه ماشین از بقلم رد شدو اب گلارو پاچید
بهم منم بالباسای خیس نتونستم بیام
کلید خوابگاهم نداشتم که برم اونجا
ارام- خدا بهت رحم کرد که یخ
نزدی
چند روز گذشت با مراقبت های
بچه ها زود خوب شدم

امتحانای ترم دومم تموم شدو
با موفقیت رفتم سال سوم
پسرا هم درسشون تموم شد
ماهان دیگه بر نگشت سمت مواد
و الان توی یه شرکت کار میکنه ویزیتوره
از یه دختره هم خوشش اومده که هم کارشه
رفتیم خواستگاری قراره عید سال جدید
بانفس ازدواج کنه هفته پیش خواستگاری دختره
بود همه شون باهم عروسی میگیرن بعد این
که دانشگاهشون تموم بشه
قراره دست جمعی بریم شمال ویلای
بزرگ آقای وفایی پدر لودوس جون
تو جشن عقد دختره باهاش اشناشدم
خیلی مرد مهربونیه بهش میگم عمو جان
اونم دخترم صدام میکنه این دختره
میخوان همشون با نامزدشون تنها باشن
یعنی چهارتا ماشین که فقط توش دونفره
من بیچاره هم باید با این اعصاب قورت داده برم
همه الان خونه آقای وفایی هستیم از اینجا
راه میفتیم

اروین-عمو رامبود تو راه واسه ناهار

کجا وایمیستید؟

عمو-ای پسره شکمو کو تا سه ساعت دیگه

ما جلو شمایم هر جا شد وایمیستیم

نگران باش

همه خندیدن سوار شدیم

پوف الان نیم ساعت تو راهیم اون وقت

این لودوس روزه سکوت گرفته

بهتره بخوایم چشمو بستم که بخوام

تازه چشم داشت گرم میشد که ماشین تکونای

شدیدی خورد چشمو باز کردم که دیدم

این لودوس از قصد میره تو چاله چوله ها

اهمیت ندادمو چشمو بستم که ضبطو روشن

کرد

وصداشم بالا برد

چپ چپ نگاهش کردم

-بیخشیداخوایید ما کمش کن

راستین-بیخشیدا من رارنده شخصیتون

تون نیستم که شما بخواید راحت

من رارندگی کنم

ایش نمیری یه وقت گوشی داقونمو
از کیفم دراوردم که اهنگ گوش بدم که
باپوز خند گفت

راستین- ادم خسیس دیده بودم
امانه در این حد که حاضر باشه بهش
بخندنو مسخرش کنن این چیه دیگه
عتیقس بپا نشکنه

زبونمو براش در اوردمو رومو کردم
اون ور

راستین- هه خانمو باش قهر میکنه
انگار بادوست پسرش اومده بیرون
راستشو بگو چقد پول جم کردی
با این خساست؟ تازه خانوم زورش
میاد یه پراید ساده بنداز زیر پاش
همش باید اویزون اینو اون باشه
-به تو چه اگه ناراحتی نگه دار

اژانس میگیرم میام

راستین- بیخود بشین سرجات حرف
اظافیم نزن تا اخر این سفر هواسم
بهت هست که سفرو کوفت کسی نکنی

حالتو میگیرم صبر کن بچه پرو
دیگه حرفی نزد بعد سه ساعت رسیدیم
به منجیل که ماشینارو زدن کنار
-چی شده چرا وایسادن؟
راستین- پیاده شو میخوان ناهار بخورن
پیاده شدیمو رفتیم داخل
-عمو جون این جامیخوایم غذا بخوریم؟
عمو-اره چطور دخترم
قیافمو مچاله کردم و اشاره کردم
به یه لیوان که روی پیشخان مغازه بود
داخلش دندونای مصنوعی بود
عمو خندید و گفت
عمو-دخترم نگاه به اون نکن اینجا متمعن
هست صاحبش اشنامه
رفتیم نشستیم سر یه تخت
که پیش خدمت اومد و سفارش
گرفت به پیش نهاد عمو همه کوید
سفارش دادیم اخه خیلی تعریفشو میکرد
بلند شدم رفتیم با دخترا دستامونو بشوریم که
یه فکری به سرم زد برای تلافی زود تر از دخترا رفتیم
سمت پیشخونه و به گارسونه گفتم یه لیوان

کم بیار موقه پخش به لودوس خره نده
گفتم میخوام باهاش شوخی کنم اونم
قبول کرد رفتم نشستم که دخترهم اومدن
غذا رو آوردن پیش خدمت همون
کاریو که گفتم کردو رفت
راستین-برای من لیوان نداشت
-من میارم برات
بلند شدمو رفتم پیش پیش خدمت
و گفتم اون لیوانه که خواستمو بده
رفتم با لبخند دادم به لودوس
با تعجب همه جاشو چک کردو بوش کرد
دختر خندیدنو نگام کردن که
شونه انداختم بالا بی خیال غذامو تا تهش خوردم
همه غذاها تموم شده بود که راستین
لیوان نوشابه شو تا ته سر کشید حالا
وقتشه
-عمو جون؟
عمون -جانم دخترم؟
-میشه بقیه راهو با شما پیام؟
عمو-چرا دخترم راستین ازیت میکنه؟

-اره عمو جون نميزاره كه بخوابم
ميگه نخواب مگه من رارندتم
عمو اخم قشنگي كردوگفت
عمو-باشه دخترم بيا كليد ماشين
بورو دراز بكش ماهم ميايم
لبخندي با محبت بهش زدمو پاشدم كفشامو
پوشيدمو به دخترا چشمك زد كه
چشاشون گرد شود روبه لودوس گفتم
-اقا راستين غذا خوش مزه بودبهتون
چسبيد نه مخصوصا اون نوشابه تهش؟
لودوس با چشاي ريز شده نگام كرد
راستين-اره خيلي چه طور مگه ؟
-اخه نگران بودم ميدونين اخه وقتي
رفتم ليوان بيارم ليواناشون تموم شده بود
مجبور شدن اون ليوانه كه توش دندوناي صاحب
اينجاستو شستن دادن بهم
يه دفه راستين چنتا عق زدو دويد سمت
دششويي همه زده بودن زير خند
عمو-اي از دست تو دختر مگه اين كه تو
جواب كاراشو بدی دويم رفتم تو ماشين عمو
دراز كشيدمو درم قفل كردم

بعد پنج دقیقه همه او مدن وای خدا

هههه لودوسو قرمز شده

یا خدا خندمو که دید حمله کرد بهم

مثل دیونه ها میکوبید به پنجره

راستین - میکشمت دختره احمق

حالت میکنم یه من ماست چقد کره

داره

عمو خاله او مدن سوار شدنو راه افتادیم

عمو - هههه دختر کوفتش کردی غذاشو

هرچی خورده بود بالا آورد

-هقش بود عمو جون اون منو ازیت کرد

منم تلافی کردم

خاله نوشین - مگه چی کارت کرده پسر

پس نمیدونین و بعد شروع کردم

از اولین دیدار تعریف کردم تا الان

عمو و خاله قش کرده بودن از خنده

خاله - گوشتو شکوند؟

-اره

عمو - توهم اینه ماشینشو شکستی؟

-بعله

خاله-موش انداخت تو اتاقتون؟

-اره

عمو-هاهاهاها محصل ریختی تو غذاشون؟

-بعله

خاله-شلنگ روغن ماشین دوستتو برید؟

-اره

عمو-توهم موز کردی تو آگروز ماشینش؟

-بعله

خاله-بهت حرفو تعنه زد روت اب گل

پاچید تو ماشینم با حرفاش

ناراحت کرد؟

-بعله درسته

عمو-وتوهم لیوان دندون مصنوعی بهش

دادی؟

-راستش نه دلم نیومد لیوانه فقط

شبییه اون لیوانه بود

خاله عمو دوباره زدن زیر خنده

عمو-تا حالا هیچ کس جرعت نکرده بود

با راستین این کارارو کنه

-من کردم

خاله-اره کردی

-خاله جون از دستم ناراحت شدید
خاله-نه دخترم خوش حال شدم
پس دلیل قه قه های بی دلیل
راستین کارای تو ازت ممنونم دخترم
راستین زیاد تو خودشه تنهاییو ترجیح
میداد اما الان خیلی خوب شده
بقیه راهو ساکت بودیم که من با دیدن
تابکو خوش امد گویی شهر رستم اباد
با زوق دستامو کوبیدم به همو گفتم
-عمو جون این جا شهر و روستای پدر
مادرمه

عمو -جدا پس اصالتا شمالید

-اره

خاله -چه خوب پس حسابی باید مارو

بگردونی اینجا ها

-ای به چشم

یه ربع بعد رسیدیم ویلا به حدی

بزرگو قشنگ بود که خیلی دلم سوخت

که چرا ماساده کوچیکشم نداریم

یه ویلای سه طبقه محوطه بزرگی داشت

که همه جاش پور بود از گلای رز سفیدو
ابی قرمز درختای بید

بود خیلی شبیه عمارت سراب بود
سه طبقه که از بالکن طبقه دوم همه محل
زیر پات بود بالکناش خیلی بزرگ بود
به حدی که تو بالکن طبقه سوم یه
استخر بزرگو خوش گل بود دورتادور
بالکنم گلدونای گل های مختلف بود
یاس .شب بو .نسترن .شقایق .رز .محمدی....
خیلی زیاد بودن نمای ویلا گچ سفید بود
که برقم میزد

-عمو میشه من جلو در پیاده شم؟

عمو-باشه دخترم

از ماشین پیاده شدم ماشینا پشت سر
هم رفتن داخل برام بوق زدن لودوس
موقعه در شد مصلا میخواست زیرم کنه
با سرعت اومد طرفم که بیخیال کنار گلا
اروم قدم زدم که فرمونو پیچون اون ورو
چنتا بوق پشت سر هم زد هه حرصی
شده بود ترسیده بودم اما متمعن بودم

بههه نهه نهه

کنار گلای رز سفید نشستمو گلارو بو کردم
بوی بهشت میداد سر زنده شدم تصمیم گرفتم
برم پشت خونرم ببینم
وایی خدا جون ایجا چقد قشنگه خیلی
بهرتر از جلوشه دورتادور دیوارای حیاط شاخه
های گل شب بو پیچیده بودو بوی فوق العاده ای
میداد ته های حیاط پر درخت میوه بود
گیلاس. الوچه جنگلی. به. سیب. انگور. وای انار.
.....یه قسمتیم سبزی کاشته بودن یه گوشه
یه الاچیق خیلی بزرگ بود که روی نردهاش
گل دون بود از سقفشم اویزون بودو داخلشم
یه تخت خیلی بزرگ بود که فرش شده بودو
روش متکا پستی بود وای خدا جون یه حوض
استخر نمیدونم چی بهش میگن یه دایره بزرگ
به اندازه یه میدون خیابون بود که اب توش
تمیز تمیز بودو داخلش آبشار به کار گذاشته
بودن که خیلی زیبا ابو به ر*ق*ص در آورده بود
دور تادور حوضم چراغای رنگی بود
اما خاموش بود چون روز بود

داشتم اطرافو نگاه میکردم که صدای پارس
سگ اومد ای جون سگ دنبال صدا رفتم
که به یه قفس بزرگ رسیدم وای خدای من
بین چه نازن سگای بزرگ یکیش مشکی بودو
یکیش سفید و دوتا بچه کوچولو داشتن به نظرم
تازه به دنیا اومده بودن خیلی نازو کوچیک بودن
یکیش سفید بود با یه تیکه های مشکی
گوشه چشم چپش مشکی بود اون یکیم
مشکی بود زیر سینهش قهوای ای خدا چه
بانمک هم دیگه رو گاز میگرفتند بازی میکردن
یه دفه اشک توی چشم جمع شد وقتی
دوم دبیرستان بودم یه سگ بقل خرابه
خونمون 12 توله زاید من دقیقا دوتا که
شبه این سگای این جاستو برداشتم
باهزار خواهش التماس بابا اینارو
رازی کردم بزارن نگهشون دارم
تمام زندگیم شده بودن دردو دلامو
باهاشون میکردم وقتی کتک میخوردم
گریه میکردم میومدن پیشم سرشونو
میزاشتن رو پامو تو چشم زل میزدن
خیلی اروم میشدم اما ارامشم دل

خوشیمو ازم گرفتن سگامو بوردن شمال
چون همسایه ها از سر صداشون شکایت
کرده بودن خیلی وقته ندیده‌مشون
یعنی الان فراموشم کردن؟ خواستم برم جلو
نازشون کنم که یکی از پشت گفت
راستین- حتی سعیم نکن بهشون نزدیک شی
اونا سگای شکارین انگشت کوچیکت بخوره
بهشون تیکه تیکه شدی مخصوصا که
تورو نمیشناسن فکر میکنن میخوای
بچه هاشونو ازیت کنی
هه اینو باش بچه میترسونه من از مارم نمیتروسم
در قفسو بز کردم و خواستم برم تو که
از پشت بازومو گرفتی کشید و باخشم گفت
راستین- باتو بودم دختر بچه نشو بشین جات
بدون حرف زل زدم به دستش که رو
بازوم بود و بعد تو چشاش زل زدم
که دستش از بازوم شل شد
اروم رفتم داخل سگا بد جور پارس
میکردنو آماده حمله بودن
خیلی اروم دستمو بوردم جلو که

از بیرون صدای یا حسین خاله

نوشینو شنیدم

خاله- یا حسین راستین این چه کاریه

مگه تو نمیدونی اونا قریبه رو تیکه

تیکه میکنن مگه باغ بون قبلیه رو

پاشو گاز نگرستن بنده خدا تاندومش

پاره شد الان میشله راه میره؟

راستین - من گفتم مامان خودش لج

بازی کرد به من چه

خاله- میکا جان دخترم بیا بیرون خاله جان

عمو- اره دخترم بیا اونا خیلی ختر ناکن

تو دست ما امانتی عمو جان بیا

بیرون شرمندمون نکن

رنگ دخترا پریده بود همه اسرار

میکردن که برم بیرون اما من نرفتم

من باید به خودم ثابت میکردم که

هنوز اون پاکی که بابا میگفت

توچشات همه چیو رام میکنه وجود

داره ومن پاکم اولش فقط یه لحظه

از دندونای تیز سگا که اماده بری

پاره کردن هرچیز بود ترسیدم اما

بعد خیلی اروم دستمو دراز کردم
زل زدم تو چشای سگا و اروم اروم
رفتم جلو بقیه دیگه از ترس هیچی
نمیگفتن اول سگا خیلی بد دندوناشونو
نشن دادن اما من نباید میترسیدم
اروم رفتم جلو

-هیس اروم من دشمن نیستم دوستتونم
فقط میخوام یکم نازتون کنم همین
باشه

چشم از چشاشون بر نمیداشتمو جلو
میرفتم احساس کردم سگا اروم تر شدن
الان دیگه خیلی زدیکشون بودم اروم
نشستم دستمو بردم جلو خیلی خیلی
اروم دستمو گذاشتم رو سر سگ سیاهه
-هیش اروم سلام خوبی خوشگلم اسم
من میکاست از شنایت خوش حالم
و دستو گرفتم بالا که دستشو بلند
کردو گذاشت رو دستم خندیدمو
دستمو تکون دادمو با دستم زیر
گلوشو خروندم که زبونشو در آوردو

صورتمو لیس زد خخ ای جونم
همشونو ناز کردم
-بازم میام پیشتون دوستای خوشگلم
وبلند شدم از قفس اوادم بیرون که
دیدم همه با چشای گرد شده تو جاشون
خوشک شدن
با صدای بلند زدم زیر خنده
-هههه

با صدای بلند خنده من همه به خودشون
اومدنو دخترا دنبالم کردن
نیکا-خیر ندیده چرا انقد حرصمون
میدی وروجک گفتم الان تیکه
تیکت میکنن
همون جور که میدویدم دور ساختمون
گفتم
-حالا که چیزی نشد من ازشون نمیتروسم
ارام-چیزی نشده دختر مگه نشنیدی
خاله نوشین چی گفت اونا به اشنا رحم
نکردن تو باچه جرعتی رفتی جلو
-خوب من به خودم اعتماد دارم نگران نباش

داشتم میدویدم که خوردم تو یه چیز محکم

دماغم پوکید

-اخ اخ ایی دماغم شکست

سرمو گرفتم بالا تو چشای لودوس که

سر راهم واستاده بود نگاه کردم

خیلی اروم گفتم

راستین-تو خیلی خود خواهی نگاشون کن

بین چقد نگرانتن تو فقط خودتو میبینی

میخواهی سفرشونو خراب کنی بهت

دستور میدم درست رفتار کنی وگرنه

باهات برخورد جدی میکنم فهمیدی؟

-نه نفهمیدم میخواهی چی کار کنی

مصلا؟

مچ دستمو گرفت تو دستشو فشورد

خیلی دردم گرفت اما سعی کردم نشون

ندم با لبخند گفتم

-هه همین فک میکنی با این همه گوشت

انقد ضعیفم نه اقا چیز دیگه ای امتحان

کن

راستین-ازشون معضرت خواهی کن سریع

عمو-راستین چی کار میکنی ولش کن
راستین-نه بابا من نمیزارم این دختره
سفرو به دوستام کوفت کنه این باردیگه نه
و بعد داد زودو با فشار بیشتر گفت
راستین-گفتم معضرت بخواه زود باش
با بغض غروری که جلوی همه خورد شده بود
با چشایی که توش اشک جمع شده بود
به همه نگاه کرد همشون با دل سوزی
نگاهم می کردن
تمنا-اقاراستین ولش کن کاری نکرده که
فقط دوتا سگ بود
نیاز-اره اقا راستین ما به میکا اعتماد
داریم اون فقط یه کم شیطونی کرده
الیاس-داداش اروم باش مگه چی شده
دختر خودشون میگن مشکلی نیست
اونا دوستن خودشون میدونن باهم چه
چیزایی راز دارن چه کارایی که مختص
خودشونه به ما ربطی نداره
راستین-هیش ساکت پرورش نکنین
که به کاراش ادامه بده رنگو روی
دخترارو ببین تا کی باید حرص

یه دختر بی فکر و بخورن؟
همین که گفتم باید معضرت بخواد
و دستو پیچون پشتم
اخ که چقدر درد داشت اشک خود به
خود از چشم ریخت با چشای اشکی
یه نگاه به دخترا کردم و گفتم
-ازتون معضرت میخوام که نگرانتون کردم
و بعد دستمو محکم از دست اژدها در اوردم
و گفتم
-ازت متنفرم متنفر"
و دویدم سمت خونه از خدمت کار
پرسیدم اتاقم کجاست که بردتم
طبقه سوم تو یه اتاق که سمت
حیاط ورودی بود و بالکن داشت
که ازش میخورد به اسختره که
تو طبقه سوم بود با نگاه سرسری
که کردم تو هر طبقه پنج تا اتاق بزرگ بود
و اتاق من دقیق وسط اتاقای اون طبقه بود
رفتم داخل اتاقم در و قفل کردم
رفتم سمت ساک کوچیکم چیز زیادی نیاورده

بودم نداشتم که بیارم لباسامودر اوردم
با لباس خونگیم که کهنه میزدو انقد
مامان شسته بودش رنگش رفته بود
یه تاپ خاکستری با یه گرم کن مشکی
آدیداس که رفوع شده بود
خجالت میکشیدم این جوری برم
بیرون چه کار کنم خوب من اینم
زندگیم اینه من مثل دخترای
رمانا ندارم بگم لباسم این شکلی
بود این مارک این مدل این رنگ
و هر سه ساعت یه لباس بپوشم
خسته نشستم یه گوشه اطرافو
نگاه کردم اتاق بزرگی بود اندازه
حال خونه ما فک کنم 26متر اینا
میشد زیاد از ست مت سر در نمیارم
ولی این اتاقی که توش بودم وسایلمش
رنگای ابی طلایی بود تخت دونفره میز ارایش
بزرگ یه کمد بزرگ برا چینن لباس هه لباس
کی دوتیکه لباس میندازه تو کمد ساک
کوچیکمو انداختم زیر تخت دسشویی تو
اتاق بود اما حموم نه اوم

خب حالا چی کار کنم حوصله سر نره
در بال کنو باز کردم و رفتم بیرون چه قشنگ
افتاب داشت غروب میکرد نشستم گوشه
استخرو پاهامو انداختم تو آب
اخیش چه آرامشی گوشه در به
دافونمو در اوردمو صدای ویالین
سریال لامیا رو گذاشتمو چشمو
دو ختم به خورشید
(راستین)

بابا- این چه کاری بود کردی راستین
اون مهمون ما خیلی کار زشتی کردی؟!
- اه بابا جون بسه دیگه خسته شدم ده بار
اینو گفتین منم گفتم ه ق ش ه اوکی
چرا انقد کشش میدین؟
بابا- پسرم گ*ن*ا*ه داره دختره بیچاره
- اوف بابا اون دختر بیچاره
نیست اون خود شیطانیه اون دل و درونش
سیاه حسود خسیسه نمیدنم چه جادویی
کرده که شماها فک میکنین فرشتس
و دخترا براش دل میسوزونن

بابا- من حالیم نیست پسر هرچیم باشه
اون دست ما امانته و مهمون مراعات
کن تا هست بخاطر من

-چشمم

بابا- افرین پسرم الانم بورو باهات
حرف بزن از دلش در بیار
-نه دیگه نشد بابا چون اون کارش
اشتباه بود تنبی شده اگه بازم بخواد
دوستامو برنجونه به حسابش میرسم
اما اگه کاری نکنه کاریش ندارم
بابا- پوف باش بورو بگو اماده شه
بیاد میخوایم بریم بازار خرید

-چشم

با اسانسور رفتم طبقه سوم
فقط من و اون اوجا بودیم بقیه طبقه
دوم بودن منم میخواستم برم پایین
ولی گفتم بالا باشم که حواسم به این دختره
باشه من بهش اعتماد ندارم
رفتم جلو اتاقشو چند بار در
زدم اما جواب نداد خواب نبود
چون اگه خواب بود با این محکم

کوبیدن در بیدار میشد درم که قفله
پس حتما رو بالکنه از اتاق بغلی رفتم
داخلو دربالکونو باز کردم درست حدس
زدم اون جا بود

پاهاشو کرده بود تو ابو داشت غروب
افتابو نگاه میکرد الان وقت تلافی بود
بر گشتم داخلو درو قفل کردم
برگشتم رفتم اون یکی اتاقو همین کارو کردم
رو دراتاق خودشم کلید یدکو انداختم
که نتونه قفلو باز کنه پس همینه
رفتم تو اتاقم که لباسامو
عوض کنم اتاقم روبه روی اتاق
ترو بچه بود دیزاینشم همون بود
اما بارنگ مشکی قرمز بالکنشم همون
اندازه بود اما بدون استخر با میز
صندلی روبه دریا کمدمو باز کردم
به لباسام که خدمت کار چیده بود
نگاه انداختم از بینشون
یه تیشرت جرب سبز روشن با یه

جلیقه مشکی و شلوار مشکی در آوردمو
پشیدم عاشق جلیقه بودم خیلی بهم
میومد بخاطر این شونه های پهن شکم شیش
تیکه بر اش هشت سال زحمت کشیدم یکم عطر
212 زدمو پریدم پایین عینکمو زدمو
رفتم تو حیاط همه آماده بودن
مامان- راستین مامان پس میکا کو؟
- مامان جون گفت نمیاد خستس گفت دفعه
بعد جبران میکنه
بابا- دخترم هنوز ناراحته؟
ای روزگار اوف
قیافه همه دمق شد کلا بود نبود
این دختره عذاب عذاب
سوار شدیمو راه افتادیم
تصمیم داشتم شامم بیرون نگهشون دارم
(میکا)
افتاب رفته بودو هوا تاریک شد
بلند شدم رفتم تو اتاق مانتمو
پوشیدمو شالمم سر کردم با لباسای
کهنم خجالت میکشیدم هرچی
سعی کردم کلید توقفل نچرخید اه این چشمه

رفتم سمت بالکن که از اتاقای دیگه برم تو
اه یعنی چی چرا اینا باز نمیشه کسیم تو اتاقا
نبود دوباره برگشتم تو اتاق خودمو به در
ضربه زدمو بچه هارو صدا کردم
-نیکا. نیاز. خاله. ارام؟؟؟
هیچ کس جواب نداد
-کسی اون بیرون نیست من این جا گیر کردم!
اه خدایا چی کار کنم
رفتم رو بالکن خم شدم کسی تو
محوطه نبود رفتم سراغ گوشیم اه
انقد اهنگ گوش دادم خاموش بود
حالا چی کار کنم
(راستین)
بعد کلی گشت زدن تو پاساژای رشت
رفتیم یه رستورانو غذای حسابی خوردیم
ساعت 11.30 بود که رسیدیم خونه برق
اتاق میکا خاموش بود عجیبه یعنی نفهمید
قال مونده؟
همه خسته بودیم به همه شب بخیر گفتمو
اومدم بالا اول رفتم جلو در اتاق ترو بچه

گوشمو چسبوندم به در صدایی نیومد
خاک تو کله گاگولت دختر نفهمیده حبس
شده بوده کلیدو از رو در برداشتمو
رفتم سمت اتاقم درو باز کردم و همه جا
تاریک بود دست گردوندمو کلید برقو
پیدا کردم و روشنش کردم اما با
چیزی که دیدم.....

(میکا)

هرچی جیق داد کردم کسی نیومد
دنبالم خسته کلافه پشت در نشستم بغضم
گرفت یعنی چی یعنی ولم کردن و رفتن
همین جور اشک میرختم که یه نفر
کوبید به در تند اشکامو پاک کردم بلند شدم
-بعله کیه

خدمت کار-خانم شام براتون اوردم
-در باز نمیشه من این جا گیر کردم
خدمت کار-الان بازش میکنم

در یه صدایی داد بعد
خدمت کار-خانوم اون ور کلید رو درهست؟
-اره اره

خدمت کار-باشه الان دیگه باز میشه

بیچونیدش کلیدو

توند کلیدو پیچونم که در باز شد

عین یه کی که داره تو دریا غرق میشه

نفس کم میاره پریدم بیرونو نفسای عمیق

کشیدم

خدمت کار-خوبید خانم؟

-بعله خوبم این در چش بود دوساعته

این تو گیر افتاده بودم چرا کسی

نیومد کمک بقیه کجان؟؟!

خدمت کار-خانم بقیه رفتن بازار خیلی

وقته کلید از پشت رو در بود

-پس چرا به من نگفتن؟ چیی کلید!!!!!!؟؟؟

خدمت کار با چشای گرد گفت

خدمت کار-اره اما اقا راستین به همه

گفتن که شما خسته اینو گفتین نمایین

برای همین من براتون غذا اوردم بالا

وایییی خدای من بی احترامی چقد

توهین چقد مگه اون کیه به چه هقی

با غرور من بازی میکنه بابغض گفتم

-باشه ممنون میتونی بری غذا هم نمیخورم

بعد رفتن خدمت کار روزانو افتادم روپاهام

اشکام سرازیر شدن بابدبختی تمام گفتم

-خدا یا چرا؟ چرا منو نقد زجر میدی؟ به چه گ*ن*ا*هی

اخه بس نیست غروری که با هزار بد بختی

جم کردم و چرا باید این پسر خورد کنه

خدایا مگه تو نمیدونی مگه ندیدی بابام

خانوادہ باہام چي کار کردن مگه نديدي

بابام همه جا تو خیابون جلو مردوم تو فامیل

الکی منو خورد کرد غرور مو جلو همه شکست

کوچیکم کرد که بزرگی خودشو نشون بده

بس نیست بس نبود چرا حالا که راه خودمو

میسازم بازم باید غرومو بشکنن بخاطر

کدوم گ*ن*ا*ه ها|| جواب بده لعنتی

جواب بدھهههههههههه

جواب بدہ؟ حق کیو خوردم غرور کیو شکستم

کیوناراحت کردم؟

گ*ن*ا*هم اینہ کہ بدنیا اومدم؟ نکنہ زشتم یا بخاطر

چاقیم خنده داره اخه برای چیی؟؟؟؟

(راستین)

باورم همیشه چی شده این چرا این شکلی شده

این جا چی کار میکنه چرا چرا این جووری شده؟

بابهت به میکا که با رنگ سفید سفیدو چشای
به خون نشسته موهای ژولیده پخش روتختم
نشسته بودنگاه کردم!؟؟

-میکا چی شده؟ خوبی؟ اتفاقی افتاده
اروم سرشو اورد بالا تو چشم زل زد بی روح
انگار که مورده یه دفعه بلند شدو
به سرعت اومد روبه رومو با صدایی
که اصلا نمیشناختم گفت

میکا- چرا؟ چرا این کارو کردی؟ چرا
میخواهی منو خورد کنی چرا با غرورم
بازی میکنی؟

دستامو گرفتی گذاشت رو صورتش
بابهت نگاش کردم بدنش یخ بود
میکا- خوب نگاه کن خوب بینم لمسم کن
خوب این چهره رو بسپار

چون ارزوی این حال منو به گور میبری
من بخاطر تو نشکستم نمیتونی منو
خورد کنی نمیتونی؟ میدونی چرا چون
منو قبالا شکستن منو میبینی این من اصلیه

خانوادم منوشکستن همشون امانو نمیتونی
این کارو کنی چون قبلا شکستم و اجازه ی
شکستنمو بهت ندادم

اشک از چشاش مثل جوی اب رون
از چشاش میومدو از رو گونش رد میشودو
از گردنش پایین میرفت قطره ای نه خیلی
زیاد من نمیفهمیدم چی شده چرا

اون میکای محکم قوی چی به سرش
اومد بخاطر کار من نه نه به این راحتی
نمیشکته این یه تلافی خیلی سادست
حتی از قبلیا هم ساده تر سر یه ادم چه
بلایی میاد که به این شکل میفته چی
یعنی خانوادش چی کارش کردن که
به این روز افتاده؟؟؟؟!

میکا-من کم نمیارم عقب نمیکشم
منتظر جواب کارت باش

و به سمت در دوید رفت بیرون
منو تو بهت تنهایی گذاشت

سر میکا چی اومده خدای من
کی تونسته این جور بشکنتش

نه نه من نمیزارم من باور ندارم که

می‌کا شکسته باشه اون ..اون باقیه
فرق میکنه اون تورو من وایستاد
اون باعث خنده های من باعث شلوغی
اطراف من شده نه من نیزارم هیچ کس
هیچ کس جز من حق نداره به می‌کا
کم تر از گل بگه نمیزارم نه فقط من
من میتونم ازیتش کنم فقط من.
من میفهمم که چی تو اون زندگی لعنتی
تو گذشته من میفهمم

(می‌کا)

خاله نوشین-خوب می‌کا خانوم اول
تو مارو ببر گردش بعد ما
-چشم خاله هرچی شما بگین فقط خاله
چون جاهای زیادی هست دو روز طول میکشه
بهتره لباس بر داریم تو چادر بمونیم یه شب
همه موافقت کردنو راه افتادیم سمت رستم
اباد محل ما با زوق پریدم بالا پایین
چون جاده ها زیاد درستو حسابی نبود
با سه تا ماشین اومدیم بچه ها باهم
منم با خاله عمو ماشین جلویی

از سه راه رستم اباد رفتیم بالا از
توت کابن رد شدیم هوا عالی بود
همه جا سرسبز پر گل خیلی قشنگ
بود پنجرم تا ته باز بود عمو خیلی باحال
بود همش از بچه ها سبقت
میگرفتو بوق میزد صدای اهنگم زیاد
بود حرص بچه ها در او مده بود
منم بلند بلند میخندیدم او مده بودم
بیرونو رو پنجره نشسته بودمو
دخترها هم مثل من میر*ق*صیدیمو میخندیدیم
خدایا شکر شکر خوش بحالشون چقد
خوشن چه خوش بختن من چی
یاد دفعات قبل ها افتادم که با خوانواده
میومدم همیشه تو ماشین دعوا بودو من
گریه میکردم همش به هم فوش میدادن
داد میزدن من محکم گوشامو فشار میدادم
که نشنوم دلم میخواست یه بار با دل خوش
بدون دعوا با کل خانواده باشم همیشه دعوا بود
اما گاهی ماهان باهامون بودو گاهی نه در هر
صورت کوفتمون میشد چون ماهان خونه
هیشکی نمیومند همشم جیم میشد برامواد

یه قطره اشک از گوشه چشم او مد پایین
اروم سر خوردم او مدم پایین رو صندلی
نشستم ساکت شدم خدایا میترسم زیاد
خوشی کنم کوفت خودم شه که هیچ کوفت
بقیه هم کنم اون اژدها هم منتظر من
دست از پا خطا کنم بگه قلبت سیاه پستی
عمو- میکا جان چرا ساکت شدی عمو
-عمو جون یکم سردم شد
عمو- خوب دخترم اول کجا میریمون
-عمو جون اول میرمتون دردشت
بعدم سیدشت فرداهم دهاتامون میریم
سه تا محل داریم
عمو- باشه عزیزم پس راهو نشونم بده
سر تگون دادمو راهو نشونش میدادم
بعد یه ساعت نیم رسیدیم .
-رسیدیم عمو جون برید بقل اون تک درخته
عمو- باشه دخترم
چنتا بوق زدو رفت سمت تک درخت محدوده
اصلی در دشت که دورو اطراف پر مغازه غذا
قصابی بود

همه پیاده شدن

ماهیار- اوف ای جون میکا

مارو اوردی بهشت این جا چقد قشنگه

خندیدمو گفتم

-اره دیگه اینجا بهشت دومه

اروین- میکا این جا غذا مذا چی داره

-ای شکمو بزار برسیم بعد تازه دختر دایم

دختر خالم نیومدن

ماهیار- تا اون موقه این اروین شکمو مرده

همه خندیدن که اروین قهر کردو

روشو برگردوند که هم زمان مرضیه

دختر خالم با ماشینش با حنانه دختر دایم اومدن

بوق زدن پیاده شدن باهم روب* و* سی کردیم

روبه بیچه ها گفتم خوب این دختر خالم

مرضیه صفری . واینم دختر دایم حنانه کاظمی

خوب دختر اینا هم دوستانم

نیکا و نامزدش الیاس. نیاز و اروین. ارام و ماهیار.

تمنا و ماهیار. همه شون تازه عقد کردن

و اصل کاری خاله نوشین و عمو رامبود

گلم پدر مادر آقای راستین وفایی

وبه راستین اشاره کردم همه باهم آشنا شدن

هر کس مشغول به کاری شدن اقایون

چادر زدن و خانوما وسایل ناهار

اماده کردن رفتم سمت عمو

-عمو جون

عمو-جانم دخترم

-شما تناب دارید

عمو-اره برا مواقع زروری بکسل

-میشه بدین من تاب ببندم

عمو قه قه ای زدو گفت

عمو-وای دختر واسه این خودتو

شبییه گریه شرک کردی

چشام گرد شد

-عمو شماهم بعله

عمو-ماهم بعله چرا که نه

تنابو از عمو گرفتمو رفتم سمت

تک درخت تنومد حنانه اومد پیشم

-خوش میگذره حنا خانوم

حنانه-اره خیلی ممنون که دعوتم کردی

ولی یکم احساس معصب بودن میکنم اخه از

همتون کوچیک ترم

-بخیال بابا منو تو از همه بزرگ تریم
چون تو زندگی دردا بزرگمون کرد
لبخندی زدورفت پیش بچه ها
داشتم زور میزدم تنابو پرت کنم
اون ور شاخه نمیشودانقد تکرار
کردم که یه دفه تناب دستمو بورید
-اخ مامان جون دستم
راستین که اون اطراف داشت چیکو
چیک عکس میگرف با دوربین

با صدای اخ واخ من دوید اومد
سمتم جلال خالق این محبت دوستیم
بلده

راستین-چی شد تروبیج...یعنی میکا
چی شد

چی گفت این تروبیچه با من بود
با اخم و از قصد گفتم

-هیچی لودو....یعنی راستین

راستین یه لحظه با بهت زل زد بهم
بعد قش قش زد زیر خنده

ای کوفت درد هناق چته دیونه شدی

-واسه چی میخندی؟

راستین-یعنی دختر تو کم نمیاری نه؟

برام اسم گذاشتی لودو دیگه چیه؟

-نه اسم نذاشتم انقد با این سگ نیاز

بازی کردم و صداس کردم اشتباهی الان

گفتم لدوس

یه هوایی اخماش رفت تو

-ولی شما به من گفتی تروبیچه نه؟

راستین -هان.....نه یعنی منم تروبیچه نقلی

خیلی دوست دارم میخورم بخاطر همون از دهنم

پرید

ای بیشعور عوضی چاخان رو من اسم

گذاشته بهم میگفته تروبیچه

بادستم یکم ور رفت گفت

راستین-زخمت زیاده دستتو باید

ببندی

چشم امر دیگه آقای دکتراسی

بیچه پرویه چشم غره بهش توپیدم

بلند شدمو از تو کیفم یه دستمال

سفید کوچیک دور دستم بستم

بغضم گرفت حالا چه جوری تاب ببندم

راستین - میکا . میکا

برگشتم سمتش گفتم

-بعل....

با دیدن تاب بسته شده و محکم یه

جیق خوش گل زدمو دویدم سمت تاب

از خوش حالی میپریدم بالا پایین یه هوایی

نمیدونم چی شد لب راستینوب*و*سیدمو

گفتم

-مرسی راسی جون دمت جیز

دخترا با دیدن تاب و ببر ببر من امدن

سمتم

تمنا-نپر فل فل زمین لرزید

زبونمو در اوردمو تکون دادمو گفتم

-حسود هرگز نیاسود

پریدم روتابو هی خودمو تکون تکون دادم

اگه پام به زمین میرسید خودمو تاب میدادم

اما خیلی بلند بود تاب بر گشتمو مظلوم

دخترارو نگاه کردم

تمنا-حسود دیگه نه

-نه تمنا جون حسود چیه تو که گلمی

به‌م چش قره رفتو گذاشت رفت
به بقیه نگاه کردم که گفتن
ما کار داریم رفتن
با غوصه پاهامو تکون تکون دادم شاید
راه بیفته اما نشد تو فکر بودم
چی کار کنم که راستین گفت
راستین-تتابو بگیر
و منو به دفعه بی هوا کشید
عقبو هلم داد از ترس جیق زدمو خندیدم
-اخ جون بالا بالا بالا تر
تونند تر هول بده
بلند بلند می‌خندیدم جیق می‌زدم سرعتم
که حسابی تند شد راستین رفت کنار
شروع کرد به عکس انداختنش
منم دیگه میتونستم خودم تاب بخورم
یه ربع تاب سواری کردم که از سر گیجه
موردم دخترا از خنده جیقا من جمع شدنو
همشون به نوبت سوار شدن نامزدشون هلشون
دادن بعدم سرپایی دوتایی سوار شدن راستینم
ازشون عکسای خوشگل می‌گرفت شکار لحظه

میکرد بعد ناهار که کباب گوشت بودو عمو
از قصابی گرفته بود بچه های سر ی رفتن
پاسور یه سریم با مرضیه رفتن دور دور
باهم اخت شدن خدا رو شکر راستین اروین
نیازهم قلیون میکشیدن عمو خاله هم تخمه
میخوردن میوه به بقیم میدادن

-حنا؟

حنانه-جانم

-میای بدوریم دوتایی

فهمید دلم گرفته خیلی دختر با شعوریه

از من چهار سال کوچیک تره ولی

گاهی وقتا همچین نصیحتت میکنه

که ادم تو کف میمونه

حنانه-چی شده میکا خوبی؟

-اره خوبم

حنانه-به منم دروغ میگی از چشات معلومه

چقد خوبی؟

-حنا

با بغض نگاش کردم که سرمو کشید تو بقلش

من راحت گریه کردم حسابی که خالی شدم

گفتم همه چیو گفتم

گفتم که خسته شدم از این زندگی با این که ماهان
خوب شده احساس پوچی میکنم از گذشته
سیاهم که میترسم ایندمم سیاه کن از دوستانم
از راستین از دعوایمون از ناتوانیم از این که عمه
گفته هم میکا هم مرصاد بزرگ شدن وقته
عروسیه از این گفتم که فردا سال گرد
داداشیه که یه بارم ندیدمش اما
عاشقشم و دردو دلام باهاشه
از بی محبطی مامان گفتم از ناسازگاری بابا
از دردای مامانم از بی پولی واسه عمل
گفتم گفتم تاتهی شدم
حنانه- میکا بس نیست چرا انقد تو خودتی
چرا سخت میگیری چته بابا این قد
بهش فکر نکن همچیو زمان فقط حل میکنه
بهم یه قول بده. که دیگه به هیچ
کدومشون فکر نکنی مثل همیشه بخندی
چه کار سختی چرا همه ازم اینو میخوان
-باشه قول میدم
حنانه- برگردیم
همون طور که چشم به جلو بود گفتم

حنا بیا زود باش دستشو گرفتم
دنبال خودم کشیدمش
وایی خداجون این بره بوزو نگاه
کن جاموندی از گلت اخی کوچلو
بقلش کردم با حنانه نازش میکردیم
هرچی دورو اطرافو نگاه کردم گله ای
ندیدم با بره تو بغل برگشتیم پیش بقیه
همه بودن اخه کم کم باید میرفتیم
ارام- اخی عزیزم این چیه دستت میکا
-بچه خر مگه نمیبینی
همه خندیدنو ارام بهم چش قره رفت
-قهر نکن جیگر بچه بزه از گلش جامونده
دوخترا دورش جمع شدنو نازش کردن
عمو- حالا چی کارش کنیم
اروین- کبابش کنیم بخوریم
نیاز- اعی بی رحم گوشت خارنامرد
-چقد تو شکمویی اروین
اروین- نیاز خانوم نکه شما گیاه خواری
حالا من شدم گوش خار درزم میکا خانوم
ادم باید اینده نگر باشه معلوم نیست
الان کجا میبری مارو خوب گشتم میشه دیگه

بره تو بقلم وول خورد صدا در آورد
که خندیدمو بلندش کردم جلو صورتمو
نک بینیمو زدم به بینیش گفتم
-خیلی بی رحمی عمو جون بریم جلوتر
صاحبش پیدامیشه همه سوار شدیم حرکت کردیم
ساعت 4 بعد ظهر بود که رفتیم سمت سیدشت
یکم که دور شدیم صاحب بره پیدا شودو بره
رو بورد بعدنیم ساعت رسیدیم سیدشت

-عمو جون ما باید شب این
نزدیکیا بمونیم اما الان
میخوام ببرمتون جایی که فقط
ازفامیل ما بلدیم ازاین جا
یه ساعت راه تااون جا این دوراهی
اخریو سمت چپ برید تا من بهتون
بگم کجا وایستید
خاله- کجا میخوای بریم میکا جان
من کم کم داره سردم میشه
-طبیعی خاله جون اخه دارم میریم
سمت قله کوه خاله میخوام ببرمتون

جایی که منبع میوه های جنگلیه یکم
صبر کنید خودتون میبینید
بعد یه ساعت مکان های آشنا رو دیدم
خاله - وایی خدای من رامبد ببین اینا
درختای سیب و به وحشیه
عمو - اره نوشین دارم میبینم خیلی قشنگه
میکا عمو جان مارو آوردی

بهشت

-یکم صبر کنید عمو الان میرسیم
بعد پنج دقیقه گفتم
-عمو همین جاست بزنین بقل
عمو چنتا بوق زدو کشید کنار
(واقعا نمیدونم توصیف قشنگی این
مکانو چه جووری براتون بیان کنم کلمات
براش کم میاد)

دور تادور هر جا چشم میگردوندی
سبز بودو درخت همه جاها قاتی پاتی
درخت الوچه های سبز درشت جلو دست
سیب ترش وحشی درخت به جلو تر
تو باتلاق بلاقوتی یا همون زیارم
سبزیایی که با ترشی میخورن پور بود

و گلای نیلوفر ایی وایسی از هواش
نگم که اصلا میمیرم برایش هوای خونک
نم نم بارون بوی خاک الف صدای بل بل
جیر جیرک ملخ و در اخر صدای رود خونه
که ایشو به سنگا میکوبید همه محو اطراف
بودن راستین توند توند عکس میگرفت
-اهای خانوما اقایون تو کدوم باغید
بیاید بیرون همه پخش شدن هرکی
یه کاری میکرد دخترا پسرا میچرخیدنو
عکس میگرفتن خاله عمو زیر انداز انداخته
بودنو جای داغ میخوردن
-مرضیه حنانه بیاید بریم الوچه چینی
قبلا یه بار آورده بودمشون اینجا برای
خودمون رفتیم جلو الوچه میکندیمو
میریختیم تو مشما های مرضیه که
آورده بود
-چه خبرا مرضیه خانوم اقاتون خوبن
خاله خوبه صاحبه خوبه؟
مرضیه -اره حسینم خوبه ماموریت
مامان صاحبه هم خوبن خونه کوره ان

-خوبه پس فردا میبینیمشون
مرضیه -تو خوبی خاله عمو ماهان خوبه
معلومه خیلی بهت خوش میگذره ها
وبه بچه ها اشاره کرد
نیش خند زد مو گفتم
-همه خون ماهانم خوبه عید عروسیشه
میاین تهران دیگه
مرضیه-اره حتما اولین نفر
-توچی حنانه میاین
حنانه-اره با حمید میام شاید بابانیا
-خوبه
کلی الوچه سیب کندم برا مامان وخاله
نوشین همه رو گذاشتم تو صندوق ماشین
-وای خدا من عاشق این هواام
حنا بیا بچرخیم
کفشامونو کندیمو دستای همو گرفتیمو
تند چرخیدیم
- اخ جوون
چه حالی میده توند تر
صدای خنده هامون حواس بقیه روهم
جلب کرد

دویدم دست خاله عمو گرفتمو مجبورشون کردم

بچرخن صدای خندشون بلند شد

دست دخترارو گرفتمو همه رو زوج زوج

کردم همه میچرخیدنو میخندیدن

فقط من بی کار بودمو راستین که فیلم برداری

میکرد انقد خوش حال بودم که نمیدونستم

دارم چی کار میکنم دویدم سمت

راستینو دوربینشو گرفتمو گذاشتم

رو شاخه درخت که فیلمشو بگیره

دستای پر قدرت راستینو که تو هنگ بودو

گرفتم مجبورش کردی بچرخه

خیلی توند میچرخیدیم شالم افتاده بودو

موهام باز شده بودو تو هوا پخش دیگه

راستینم میخندید

-یووووو چه حالی داره

دیگه کم کم داشت حالم بهم میخورد

که وایستادیم خند راستین بند نمیومد

ای جون بچم میخنده چه ناناژ میشه

لپش میره تو یاد ماهان افتادم بی

اختیار طبق عادت تو چاله لوپ راستینو

ب*و*سیدم بعد سریع دویدم سمت بقیه
وای من چرا همچین کردم
(راستین)

هنوز تو بهت حرکتای این دختره بودم
تعقیر حالتش دیشب به اون داقونی
امروز این جوری شاد تعقیر حالت چشاش
تویه لحظه ناراحت بعد یه دفعه شاد
یه دفعه عصبانی یه بار معصوم یاد
عکسهای که گرفتم افتادم اصلا نفهمید
وقتی سوار تاب بودو از ته دل میخندید
وقتی اون بره بزو بغل داشت وقتی رو
در ماشین بابا میر*ق*صید وقتی دستاشو باز
کرده بودو میچرخید دور خودش اون جایی
که با دختر دایش میچرخید و الان که با من
چرخیدو تو چال لوپمو ب*و*سید یه احساس ارامش
یه احساس شربینی تو دلمه
دوربینو برداشتمو از خوشی مامان بابا
بچه ها فیلم میگرفتم
-خوش میگذره مامان جون
مامان-ای بچه پرو منو گرفتی معلومه
که خوش میگذر

مامانینا دست تگون دادن ای جونم بابای

جون

(میکا)

بعد دوساعت راه افتادیم برای

اول سیدشت که چادر بز نیم برای

شب ساعت هشت بود که ساکن شدیم

مرضیه حنانه هم رفتن خونشون گفتن

فردا میان

دور اتیشی که روشن بود همه نشسته

بودیمو عمو ماهی هایی که تمیز خریده

بود کباب میگرد بعد شام عمو اینا رفتن

بخوابن ما جونا هم نشسته بودیم دور اتیش

میگفتیمو میخندیدیم

نیکا-میکا واقعا ازت ممنونم خیلی خوش

گذشت بهمون

الباس-اره خیلی خوب بود مرسی دختر

خوش بحالت که همچین جاهایی میای

یه نیش خند زدموزل زدم به اتیش

من عاشق اتیشم

ارام-میکا جوون

-ها چیه بگو ملوس جان

ارام-اه نامرد نشو دیگه

-خوب بگو

ارام-برامون گیتار میزنی؟

-دیونه شدی با دهنم گیتار بزنی؟

ارام-میدونی من بدون اجازت

گیتار تو گذاشتم تو ماشینو اوردم

-چی گیتار جونم عشق منو؟؟؟؟؟؟

ارام-اره خوب ببخشید میزنی برامون

سرمو تکون دادم

که ارام از تو ماشینشون

گیتار خوشگلمو آورد داد دستم

(راستین)

دوربینو بر داشتمو دکمه ضبط زدم

میکا یکم با سیمای گیتار ور رفتو بعد

شروع کرد به زدن ریتمش برام

اشنا نبود بعد شروع کرد به خوندن

میکا-خدایه چی بگم صبرم سراومده

.از دست زندگی جونم دراومده

.بیچاره این دلم نشسته روبه روم

من بغض میکنم اون گریه میکنه

-صورتشو از آتش گرفت بالا

تو چهره همه نگاه کرد تو چشاش اشک حلقه

زده بود

میکا-خدا یه چی بگم خیلی دلم پوره

فهمیده بی کسم هی غصه میخوره

-دوباره سرشو کشید پاینو زل زد به آتش

میکا-هی غصه میخوره هی اه میکشه

خدا خودت بگو اخه دلم چشه اخه دلم چشه

-سرشو گرفت بالا زل زد تو چشای من

از گوشه چشمش یه قطره اشک ریخت

میکا-از این که روزو شب بگم خدا همیشه بامنه

از این که هرکی گفت کجاست بگم توراه خونمه

همین روزا در خونه رو میزنه میرسه به داد

بی کسیم اخه خدا با مننه

همه تشویقش کردن

ماهیار-خیلی قشنگ بود میکا خودت گفتی

میکا-نه منم شنیدم اما نمیدونم کی خونده

اخره من دیدم یه بازیگرو فوتبالیست میخوندنش

مهیار-خواهری یه اهنگ عاشقونه هم میزنی

برامون ؟

میکا -اره شما بگو چی بزمن داداشی

داداشی ایش دختره لوس چه خودشو

ناز میکنه الان بهت میگم

-زدن خوندن کاری نداره اگه میتونی

بده من بزمن تو باریتم من بخون

میکا -باشه قبوله بیا

گیتارو گرفتمو بعد یکم فکر شروع

کردم به زدن و به لبای میکا خیره شدم

میکا-توبهم دادی ارامشو حالا که دلم من باهات شکر

.باتو انگار همه چی اماده شدنمیخوادکه بگیری امارشو

.بدنتو چفت تنم قیر بقلت که شبا خوابم نمیره

. یکيو دارم که فقط مال منه میخواد بامن بمیره

-بیچه ها بلند شدنو زوجی میر*ق*صیدن

منو میکاهم نگاشون میکردیم صداس

فوق الادده نبود خوب بود عالی نبود

خوب خودشو باریتم هماهنگ کرده بود

من چشم به لباس بود که کلمه هارو چه

به موفه ادا میکرد چه لب خوش فرمی

داره لعنتی

میکا-باتو تنهام نمیرم حتی بایه ادم ناتو

.هرجا نمیدم دست احدی اتو فردام نمیگیره

.هیچ کسی جاتو از ما اوو

.باتوو نمپیرم حتی بایه ادم ناتوو

.نمیدم دست احدی اتوو نمیگیره هیچ کسی

.جاتوو

-این جاشو من خوندم و میکا ساکت شد

-آ نمیدونم براچی باتو خوبه همچی میشه که

ساعت ها باهم تنهاییخیال همه شیم اصلا

پیش همه بده شیم از شلوغیا زده شیم

نفسامون وصله جدا ممکنه خفه شیم

-این جاشو با هم خوندیم که باعث شد

تو چشم هم زل بزیم

میکا.راستین-باتو انگار همه چی مطلوبه

ببین چقد مرامو معرفت خوبه

.هرچقد گذشته ها بد بوده ولی باز نیست

مثل ما توی این محدود

.همه چیزو واسه این که دلت کنار دلم

باشه من ساختم

. کی گفته انایی که مال همین اونایی که

عاشقن بااخت ان

.باتو تنهام نمیپریم حتی بایه ادم ناتو
هر جام نمی‌دم دست احدی اتو
فردام نمیگیره هیچ کسی جاتو از ما
اوو

.باتوو نمیپریم حتی بایه
ادم ناتوو نمی‌دم دست احدی اتوو
نمیگیره هیچ کسی جاتوو
-همه تشویق‌مون کرد میکا بلند شودو
تعظیم کرد منم سرمو به نشونه تعظیم
پایین اوردم

-نه خوب بود بلدی چند وقته کار میکنی
میکا-پنج ساله اولاً خیلی سختم بود
همش نق می‌زدم از زیرش در می‌رفتم
اما الان برای دل خودم یاد گرفتم
-خوبه

(میکا)

-خوب حالا چی کار کنیم؟
اروین-خواجهی جون من قر تو کمرم گیرده
نمیخواهی یه دونه شادشو بیای؟
-من که نمیتونم شاد بخونم میخواهی بزمن
تو بخونی؟

اروین باصدای نازک زنونه گفت

اروین-اوا خواهر نیکو پرسش؟

-خوب چی بزنم؟

در گوشیم یه چیزی گفت که خندیدمو سرمو

تکون دادم شروع کردم زدن

اروینم باصدای نازک و زنونه با ادا پاشود

قر دادو خوند

اروین-بازی زلف توامشب به سرشانه زکیست

.خانه برهم زنن این دل دیوانه ز چیست

.هر کسی از لب لعنت سخنی میگوید

چون ندیدست کسی این همه افسانه ز چیست

.فل فل نمکی نمیدونی والا تو ماه نمکی نمیدونی

.والا

-وای خدا همچین عین دخترا کمرو گردن

میندازه بشکن میزدو میخوند همه مورد

بودن از خنده بقیه پسرا هم بلند شدن رفتن

باهاش هماهنگ انجام دادن حتی راستینم

دوربینو داد دست نیازو رفت وسط

وای خدا یکی پنج تا پسر این شکلی ببینه

میمیره از خنده

اروین- تو خوشگلا تکی نمیدونی والا
دوتا موج تو لبام کردی شکر شکروم
کردی عاشق نبودم تو عاشقم کردی
لب بر لب یارر مزه داره در گوشه کنار
مزه داره

-دختر افتاده بودنو دلشونو گرفته بودن
اروین هی لباشو غونچه میکرد برا نیاز
اشاره میکرد به پشت مشتا
اروین- لب بر لب یارمزه داره در گوشه کنار
مزه داره

احد کردم دل دیوانه اگر بگذارد
نخورم می غم جانانه اگه بگذارد
احد کردم نشوم هم دم پیمان شکنو
عوض گردش پیمانه اگر بگذارد
فل فل نمکی نمیدونی والا
همش تو الکی نمیدونی والا
توماه فلکی نمیدونی والا
دوتا موج تو لبام کردی
شکر شکروم کردی عاشق نبودم
تو عاشقم کردی
لب بر لب یارمزه داره در گوشه کنار

مزه داره

اروین-لب بر لب یار مزه داره در

گوشه کنار مزه داره

.مگزار که فرزانه ی فرزانه بمیرم

.مگزار که فرزانه ی فرزانه بمیرم

.بگزار که دیوانه ی دیوانه بمیرم

.می خانه دگر جای من بی سرو پا نیست

.می خانه دگر جای من بی سرو پا نیست

.بگذار که پشت در می خانه بمیرم

.فل فل نمکی نمیدونی والا

.توماه فلکی نمیدونی والا

.توغرق نمکی نمیدونی والا

.تو حورو نمکی نمیدونی والا

.دو تا موچ تو لبام کردی شیرین شکروم

کردی عاشق نبودم تو عاشقو م کردی

.لب بر لب یار مزه داره در گوشه کنار مزه داره

لب بر لب یار مزه داره در گوشه کنار مزه داره

همه براشون دست زدیم

خیلی خیلی با حال بود گیتار و ول کردم

زمینو دلمو گرفتمو زدم زیر خنده

-وایی هههه وایی خدا

خیلی باحالی اروین کوشتیمون از خنده پسر

نیاز-اه به اقای من نخندیدن مگه اقامون دلّقه

-نیاز جون شما فعلن بورو مووچتو بکن

در گوشه کنار

همه دوباره خندیدن نیازم لبو شود

-ای جوون نیازی لبو نشو الان

اروین دوباره یاد غذا میفته ها

دوباره همه خندیدن

تمنا-بچه ها ساعت 12 میخوان بخوابین

-من که اصلا خوابم نمیاد

همه گفتن ماهم همین طور

-بیاین جرعت حقیقت

دورهم گرد شدیمو یه بطری گذاشتیم

جلمونو من چرخوندم سرش

افتاد به نیکا تهش تمنا

تمنا-جرعت یا حقیقت ؟

نیکا-جرعت

تمنا- باید یه تیکه از دل روده ماهی

خامو بخوری

ارام-ایی چنڊش تمنا بی خیال
نیکا-نه باشه میخورم
نیکا چشاشو بستویه تیکه کوچیک
از اظافه ماهیو خورد توند قورتش داد
دهنشو باز کرد که ببینن خورده
-اوف چه جوری خوردی خیلی بده
یه دفعه نیکا دوید سمت خرابه بالا آورد
بعد چند دقیقه اومد
نیکا بطری چرخوند افتاد به ارام
و ماهیار
ماهیاری-جرعت یا حقیقت؟
ارام-حقیقت
ماهیاری-از شب عروسی میترسی؟
تمنا. نیاز. نیکا. من-اوو
پسراهم خندیدن
ارام با صورت سرخ گفت
ارام-خیلی نامردی این چه سوالیه اخه
ماهیاری-حقیقته دیگه بگو
ارام-اره
همه براش دست زدن برای چیو نمیدونم

ارام بطری چرخوند افتاد به اروین و مهیار

اروین-ج یا ح ؟

مهیار -خدایا خودت رحم کن ببین با

این سوال پرسیدنش میخواد چه بلایی

سرم بیاره

اروین-یه بلای خوب زود باش بگو

مهیار -جرعت

اروین -هاهاهاها باید جوراباتو در بیاری

بکنی تو دهننت سه بار بجویی در بیاری

راستین-اه دهننتو سرویس اروین چندش

بازی در نیارین حالم بد شد

اروین-اگه اینو انجام نمیدی باید تو خیابون

اصلی دستمو بگیر یو بب*و*سیو ازم خاستگاری کنی

-هههه خعلی خولی اروین

مهیار -اولیه ولی حالتو بد میگیرم

مهیار جوراباشو در آورد کرد جفتشو

تو دهنش قیافش توهم بود سه بار جوید

و دوید اون طرفو درشون آوردو عق زدو بالا آورد

تمنا رفت پیشش بعد چند دقیقه اومدو

بطریو چرخوند افتاد به من و راستین

-مهیار گوشتو بیار

مهیار-اره اره ایول خیلی خوبه هههه
-با چنتا دوست دخترات رابطه داشتی؟
راستین بابروهای بالا پریده گفت
راستین-کی گفته من حقیقتو انتخاب میکنم
-من چون امرن اون کاری که من میخوام بتونی
بکنی

راستین-میبینم جرعت
-خودت خواستی ها
راستین- باشه فقط فکر تلافیشم باش
شونه انداختم بالا گفتم
-مهم نیست تو باید کاری کنی
اروین تحریک شه

الیاس-چی؟؟؟؟این کار واقعا بده
-من که گفتم نمیتونه جواب سوالو بده
راستین-نه انجام میدم
اروین-راستین دادش فکر منم کن این
مهیار خیر ندیده تقصیر توها

مهیار-حقته گفتم که تلافی میکنم
راستین-این جا همه خودین اینم فقط یه
بازی توهم باید تاوان کاری که با مهیار

کردی بدی من تلافی این کارو در میارم
راستین پاشود وایستاد جلوی اروین
شروع کرد اول بقلش کردو کمرشو دست
کشید که اروین قش قش خندیدو گفت
اروین-عشقم نکن قل قلکم میاد
همه زدن زیر خنده
راستین گوشه گوش اروینو اول ب*و*س کرد
بعد گاز گرفت که اروین گفت
اروین-اخ اخ من نه نه مورده رو ول کن
اقا گرگه بخدا من شنگول منگول نیستم
من اقا گرگم
دوباره همه خندیدن
راستین کلافه پوفی کردو چنگ زد تو ماهاش
راستین-اخه من چی کارت کنم تو رو که تحریک
شی
بعد اروینو بلند کردو گوشه های لبشو
ب*و*سیدو چند بار زد رو باستش که اروین
جیق زنون عین دخترا فرار کردو گفت
-خدا مرگت بده خیر ندیده باستن خوشگمو کبود
کردی ای خدا ای هواررر ای مردم کمک این
میخود به من تعرض کنه

راستینم همون جورکه دنبالش میدوید گفت
راستین -ای دختره خیره سر از دست شوهرت
کجا فرار میکنی شب زفاف ترس نداره که
بیا اینجا ناناسی زود تموم میشه
اروین -نمیخوام من میترسم اوف میشم
ودوید پشت نیاز قایم شد
منم که دلمو گرفته بودم روزمین
دراز به دراز افتاده بودم
-ههههه بسه ههههه اخ بسه بسه نخواستیم
تنز شدش دیگه اوف
بعد چند دقیقه که بهتر شدیم دوباره نشستیم
راستین بطری چرخوند افتاد به نیاز و الیاس
نیاز- جرعت یا حقیقت؟
الیاس- جرعت
نیاز ریز خندیدوگفت
نیاز-سه بارتونند توند بگو دوغ گاز داره
گاز دوغ داره
الیاس -این که خیلی اسونه
دوغ گاز داره گاز دوغ داره
گوز داغ داره داغ گوز داره

الیاس - او پس من چی گفتم
هممون مرده بودیم از خنده من که دیگه
تاقت نداشتم اشک از گوشه چشم در اومده
بود

- بسه دیگه من نیستم
اروین - نه اجی در نرو واستا
یه بار دیگه میچرخونیم بعد بسه
- بس نیست بابا اوه ست باشه
الیاس چرخوند افتاد به راستینو
من

یا خدا اشهدمو بخونم این پسره
از چشاش شرارت میباره
راستین - جرعت یا حقیقت؟
البته میدونم که حقیقت میگی
اون رازت که دهمه میدونن جز من
و باعث دل سوزی همه به تو چیه
- جرعت

راستین - متمعننی؟
- اره

راستین - الان ساعت 2 شبه باید بری

تو جنگلو تا سه نیای
همه مخالفت کردن
ماهیار-نه داداش خطر ناکه شبه حیوانات
وحشی هست یه چیز دیگه بگو
راستین-خوب حقیقتو بگو
-نه میرم
من امرن به این چیزی بگم
بچه ها کلی اسرار کردن اما قبول نکردم
گوشیم که طبق معمول شارژ نداشت
نبوردم یه چراغ قوه بر داشتمو رفتم
داخل جنگل خیلی میترسیدم من از
تاریکی خیلی میترسم ازاین که تو تاریکی
تنها باشم همه جا تاریک بود اروم اروم
رفتم جلو صدا های عجیبی میومد الان
دیگه دور تادورم تاریک بود چراغ قوه
هم فقط یه قسمت کوچیکو روشن میکرد
یکم که میرفتم جلو باترس بر میگشتم
پشتو میدیدم توند توند اب دهنمو قورت
میدادم رفتم سمت چپ که قلب وایستاد
یکی از پشت گرفته بودتم نمیتونستم

نفس بکشم اشکام بی اجازه او مدن

پاین

-تورو خدا و لم کن به خدا من بی گ*ن*ا*هم

بد مزه نگاه نکن تپلم اصل خوش مزه

نیستم گوشت نیست اینا چربی بد مزست

هیچ صدایی نیومد حرکتیم نشد

جرعتمو جمع کردم و برگشتم پشت

که دیدم روسری به شاخه گیر کرده شاخه رو

جدا کردم و به راهم ادامه دادم

ساعت دستمو نگاه کردم 02.15

تازه یه ربع گذشته بود رفتم جلوتر

که احساس کردم از پشتم یه صدا

او مد برگشتم پشت که سریع یه صدای

بلند تر از سمت چپ او مد سریع چرخیدم چپ

که صدای نفسای یه چیز و شنیدم زل زدم

تو تاریکی که بینم چیه وایی

خدا جون شغال بد بخت شدم

زل زده بود بهم و آماده حمله بود

عقب عقب رفتم که احساس

کردم از پشتم یه صدای بلند تر او مد

با صدا زدم زیر گریه یه جیق بلند کشیدم

ی.....یه.....یه ج....جن یا.رو.....روح
با لباس سفید بالای درخت بود پاهاش معلوم
نبود تو هوا معلق بود سرم نداشت یه جیق
دیگه زدمو دویدم سمت جنگل که پام
پیچ خورد و پرت شدم از یه جا پایین
همین جوری با سرعت پرت میشدم پایین
برای نجات به هر چیزی دست مینداختم اما
هیچی پیدا نشد یه دفعه سرم خورد
یه جا درد بدی تو سرم پیچید و بیهوش شدم
(راستین)

مهیار- کار بدی کردی راستین کار خیلی
خطرناکه اگه اتفاقی براش بیفته چی
-هیچیش نمیشه بابا جای دوری نمیره
همین اولای جنگل وایمیسته سه میاد بیرون
اروین- امید داریم
اه چقدر حرص این دختره تروچه رو میخورن
دیونه ها رفتم گیتارشو برداشتمو باهاش
برای خودم ور میرفتم دخترا با هم حرف
میزدن پسرا هم باهم یه ربع بیست دقیقه
گذشته بود که از جنگل یه صدایی اومد

همه اون سمتو نگاه کردن
نیکا- شما هم شنیدین ؟
الیاس- اره صدای چی بود
سرمو تکون دادم شونه بالا انداختم
که بعد از دو دقیقه دوبار اون صدا یکم
بلند تر دو بار پشت سر هم اومد
از جام پریدم
-صدای جیق بود؟
ارام- اره اره صدای جیق بود
نیاز- میکا||| میکا|||
دختر دویدن سمت جنگل که
پسرا جلو شونو گرفتن
مهیار- وایستید ما میریم خطر ناکه
شما همین جا بمونید
با پسرا چراغ قوه بر داشتیمو رفتیم
سمت جنگل صدا
اما دیگه صدایی نمیومد
اروین- میکا||| میکا|||
ماهیار- باید پخش شیم هر دو نفر یه طرف
مهیار اروین الیاس ماهیا هر دوتا یه طرف
رفتن منم تنها یه طرف

اوف الان سه ساعته داریم میگردیم
اما پیداش نیست دخترا زنگ زدن گفت
نیومده اه خدا لعنتم کنه لعنتم کنه
چنتا مشت زدم به درخت رو به روم
خدایا چیزیش نشه اگه چیزیش بشه من
میمیرم الان نه الان نه که دارم عاشق میشم
الان نه خواهش میکنم داشتم
چشم میگردوندم که یه پارچه سفید
شبيه پیرهن ازدراخت اویزون بودو
دیدم هوا دیگه تقریبا روشن شده بود
چقد عجیبه این پارچه برای چیه
داشتم نگاهش میکردم که سرمو
اوردم پایین چشم خورد چراغ قوه
چی چراغ قوه میکاست که
-اهایی میکا|||امیکا|||کجایی؟؟؟؟؟
رفتم جلو تر پرت گاه بود سمت رود خونه
وای خدای من نکنه افتاده باشه
باکمک شاخه ها رفتم پایین تر که
رو سری یاسی میکارو دیدم
ورش داشتو بوش کردم بوی

میکارو میداد کجایی دختر کجایی؟
چشم گردوندمو رفتم جلو تر دیدمش
دیدمش خدارو شکر خدایا شکرت....
(میکا)

با سر درد بدی بلند شدم
بقل رود خونه افتاده بودم سرم
خورده بود به یه سنگ خون میومد
گیج بودم همه چی یادم بودو میترسیدم
هنوزم میترسیدم جرعت تکون خوردن نداشتم
هوا گرگ میش بود
یه دفعه صدای خش خش پا شنیدم
دوباره گریم شروع شود هق هق میکردمو چشامو
روهم فشار میدادم که چیزی نبینم
یه دفعه دست یکیو رو شونم احساس کردم
بسه بسه خدایا داداشی داداش میلاد کمکم
کن من میترسم
دست منو برگردوند اروم چشامو باز
کردم که

بادیدن چشای نگران سرخ راستین
خودمو پرت کردم تو بغلش بلند بلند گریه کردم

-کمکم کن کمکم کن ترو خدا ترو خدا تنهام نزار

ولم نکن راستین من میترسم من میترسم

محکم بغلش کرده بودم بلند بلند و تند تند

با بغض التماسش میکردم صورتشو میب*و*سیدمو

التماسش میکردم تنها راه نجاتمو

-کمکم کن کمکم کن به خدا من بد نیست

تورو خدا نجاتم بده به خدا من قلبم سیاه

نیست به خدا کسیو ناراحت نمیکنم

تورو خدا نرو از پیشم من میترسم

میترسم منو تنها نزار ولم نکن

راستین -هیششش اروم باش

اروم باش تنهات نمیزام ولت نمیکنم

ساکت باش دیگه بسه من پیشتم عزیزم

تنهات نمیزارم ولت نمیکنم من پیشتم

دیگه تموم شد

با یه دستش موهام با دست دیگش کمرمو

ناز میکرد

انقد گریه کردم که اروم شدم بی حس

هوا کامل روشن شده بود

راستین اروم از بغلش کشیدم بیرونو تو

چشام نگاه کرد

راستین-خوبی خانومی بهتری سرت چی شده

-خوبم خورده به سنگ پرت شدم شغاله

میخواست بهم حمله کنه یه ...یه جن اون

جا بود

خندیدو گفت

راستین-بسه دیگه تموم شد من الان پیشتم

شغالی نیستو اونم فقط یه پارچه بود

نه جن میتونی راه بیای؟

سرمو تکون دادم

-پاهام خوبه فقط سرم درد میکنه

راستین- باشه پس پاشو بریم

همه نگرانتن

بلند شودیمو بازوی راستینو چسبیدم

که ولم نکنه هنوز میترسیدم که ترسمو

فهمیدو دستشو انداخت دور کمرمو

زنگ زد به بچه ها گفت پیدام کرده

ساعت 5.30 رسیدیم به چادرا انقد

بی حال بودم که وقتی دخترا تمیزم

کردنو سرمو چسب زخم زدن خواهم

اونا هم خوابیدن بخاطرم خیلی

ازیت شده بودن خدارو شکر که خاله عمو

چیزی نفهمیدن

با صدای گوشیم بیدار شدم حالم

خوب بود ساعت ده بود رفتم بیرون چادورو جواب دادم

-الو بعله

مرضیه - میکا کجاین ما اول سیدشتیم

-ما اولای محلیم بیان جلو

مرضیه - باشه بای

بعد یه ربع رسیدن

حنانه - سلام

مرضیه - سلام خوبی سرت چی شده

بقیه کجان؟

دستشونو گرفتمو کشیدم کنار ماشینا

-سلام خوبم

و شروع کردم تعریف این که چی شده

-الانم خوابن

حنانه - خدا بهت رحم کرده زنده ای

شغاله تیکه تیکت نکرده

مرضیه - تو اخر با این قود بازیت

سرتو به باد میدی حالا نمیخوای بیدارشون

کنی؟

- چرا بزار بریم براشون یه صبحونه توپ

اماده کنیم بعد

با دخترا رفتم سوپری نزدیک محل

نون پنیر و شکلات صبحانه

گرفتمو اومدیم پیش چادرا

که راستینو کلافه جلو چادرا دیدم

دخترا سلام کردن

-سلام چیزی شده؟

راستین -کجا بودی نگران شدم دیدم

نیستی؟

با چشای گردو متعجب گفتم

-دخترا اومدن رفتیم خرید برا صبحانه

راستین -ترسیدم گفتم دوباره رفتی تو

جنگل

-نه نگران نباش میشه پسرارو بیدار کنی

ساعت 11داره دیر میشه؟

راستین -باشه

خودمم دخترارو و خاله عمو بیدار

کردمو دور همی صبحانه خوردیم

خاله -میکا خاله جان سرت چی شده لباس

چرا کثیفه ؟

-چیزی نیست خاله خوردم زمین همین
نمیخواستم خاله اینا چیزی بفهمن
راه افتادیم سمت سیدان که هم من برم
سر خاک داداشم هم اونجا امام زاده
زیارت کنن ناهارم کوره پیش خاله ملوک
بودیم

رفتم از پشت ماشین لباس سیاهامو
بر داشتمو پوشیدم تک لباس عزاداریم
که مال پنج سال پیشه اما چون زیاد
نپوشیدم تازن

عمو-دخترم چرا سیاه پوشیدی؟

-راستش عمو جون سال گرد داداشمه
خاله -چی داداشت متعسفم خدا بیامرزه
چه جوری کی براچی؟

خاله جون چندین ساله که مورده
یه سال قبل از به دنیا اومدن من 22سال
پیش 10ساله بود که تو دریا غرق

شد

خاله-الاهی بمیرم بیچاره مامانت خیلی

ناراحتی نه؟ تفری بابات.

-ناراحت اری خیلی ناراحتی

برگشتم به زمان قبل من تا 12 سالگی

مامانم همش بیمارستان بودو امام زاده

دیونه شده بود بخاطر بچش میخواست

خود کشی کنه که دستش فلج شد بزرگم

کرد اما محبت مادریشو نداشتم همیشه

نبود همیشه دور بود منو نمیخواست

-رسیدیم عمو جون

جلو امام زاده ماشینا پارک کردنو

پیاده شدیم اول رفتیم زیارت

همه مشغول زیارت بودن که اومدم

بیرون رفتم سمت قبرا

هه هیچ چیز زندگی مثل ادمیزاد نبود

اول رفتم سمت قبر بابا بزرگ مادری

وقتی 18 سالم بود مورد بعد فاتحه

رفتم برای عمو سعدی شوهر عمو فاتحه

خوندمو اومدم بقل قبر پدر بزرگ پدری

وقتی 15 سالم بود مورد براونم فاتحه

خوندمو مثل دوتا قبر قبلی شستمش

رفتم سمت قبر هم دم عزیز دلم

داداش ندیدم هه قبرش هیچ رنگی نداشت

ابو باز کردم و قبرشو با بغض و گریه شستم

-سلام داداش خوبی تولد مبارک

به متنای بی رنگ سنگ قبر نگاه انداختم

پژمان میلاد سلیمی تولد 1367.5.9

وفات 1376.5.9 روز تولدش مورد

از پشتم صدای سولفجه او مد بلند شدم عمو اینا

بودن عین من سر اون قبرایی که شستم

فاتحه خونندو او مدن این جا دونه دونه

فاتحه گفتن رفتن راستین هنوز سر قبر

پدر بزرگ پدریم بودو داشت متنشو میخوند

همه رفتن شروع کردم دردو دل

-چه خبرا جات راحت اونا جا خوب

رفتو مارو تنها گذاشتی نکنه از پا قدم بد منه

که تو رفتی ها چرا رفتی من خوب

نیستم من بچه بدم اونا تورو میخوان نه

منو حال ماهان خوب شده فقط

چون تو کمکم کردی از خدا خواستی

همه چی عادی شده همچی اروم شده

همه خوبين و راضى اما من خوب نيستم
راضى نيستم تنهام خستم بى كسم پوچم
خاليم از هر حس من تورو ميخوام من زندگى
ساده ميخوام مثل خيلى از ادما من نميدونم
پدر بزرگ چيه نه مادر بزرگ من از هيچ كس محبت
نديدم من تنهام خسته شدم از نقش
بازى كردن از خنده هاى الكى ميلاد خواهش
ميكنم خواهش ميكنم منم بير پيش خودت
تو زندگيم همه جاسياهه همه چى سياهه
هه به قول اين پسره راستين قلبم سياه
اما به كسى اسيب نميرسونم خودمو داقون
كردم خودمو سزوندم هيچ نورو رنگى تو
قلب من نيست من سياهم سياه قلب من
نيومدم پيشت ناراحت كنم اومدم
كه منم ببرى پيش خودت داداشى
خيلى دوست دارم كاش بوديو من
ميفهميدم تعم دوتا داداش سالم
داشتن چه جوريه
خم شدمو سنگ قبروب*و*سيدمو
اشكامم پاك كردم برگشتم پشت برم
كه ديدم راستين پشتمه چشاش يه

حالتی داشت نمیدونم ترس. نگرانی.
تعجب. دل سوزی بی اهمیت از کنارش
گذشتمو رفتم سوار ماشین شدم
بعد چند دقیقه اومد راه افتادیم
ده دقیقه بعد کوره بودیم محل مادری
سیدان محل پدری بود
دویدم خاله ملوکوب* و* سیدمو گفتم
-سلام خاله جون خویید چه خبرا پاتون
خوبه صاحبه کجاست؟
خاله م- اوف اروم تر دختر یکی یکی
خوبم. سلامتی. پامم خوبه صاحبه هم
تو باغه تاب میخوره تو خوبی مامان اینا خوبن؟
-منم خوبم همه خوبن سلام دارن خدمت شما
ملوکو سلطنه
خاله م- ای زبون باز شیطان خاله مشغول
خوش بش شد با بقیه منم رفتم سمت
باغ پایین خونه خاله که صاحبه رو
بینم صاحبه دختر بزرگ خالمه از
مرضیه بزرگ تره اما متعسفانه ناراحتی
قلبی داره عقب موندست البته قیافتن

عقلن از من با شعور تره خیلی جیگره

سفیدو چاق خیلی دوسش دارم

عاشقشم مثل بچه هاست دیدمش

از پشت رفتمو بغلش کردم

-سلامم عشق خودم خوفی

حالت خوفه؟

صاحبه-سلام سپیده خوبی دوستم با

خاله اومدی مهانم هست؟

-نه جیگر خودم با دوستام اوادم خوشگلم

بههم میگفت سپیده چون بچه بودم خیلی

سفید بودم از اون موقعه سپید صدام میکنن

تو فامیل

-بیا بریم بالا هم دوستامو ببین هم ناهار

جوج بزن با نوشابه

صاحبه-اخ جون زودتر بریم

باصاحبه رفتیم پیش بچه ها

همه عاشقش شدن

راستین باهاش میگفتو میخندید

اوی جونم چه صحنه ای

بعد ناهار خاله ملوک با خاله ن حرف

میزدو بورده بودش تو باغ سبزی

جانش عمو هم خواب بود

-حنانه؟

حنانه-بعله

-بیا این جا کارت دارم

حنانه از پیش دخترا بلند شدو اومد

پیشم

حنانه-جانم

-میخوام بچه هارو ببرم رود خونه

بورو در گوش دخترا بگو ببین میان؟

حنانه-باشه

-اروین هی اروین؟

اروین-بعله اجی جانم چی میخوای؟

-ببینم یادته تهران بهت یه قول دادم؟

اروین-اره شنارو میگی؟

-افرین اره الان لباس دارین وقته شه؟

اروین-من که دارم بزار از بقیه هم پپرسم

بعد چند دقیقه اومد گفت

اروین-بچه ها پایه ان بریم

-باشه بریم شما برید بیرون ماهم میایم

حنانه-میکا؟

-بعله

حنانه-دختر میگن پسرا میخوان شنا کنن

ما کجا بیایم؟

-باشه بیا بریم پیششون

رفتیم سمت دخترا

-دختر چرا نمایین شمارو میخوام ببرم

تو چاک خاله اینا اونجا منظره خیلی قشنگ

هست که عاشقش میشین؟

دختر قبول کردنو راه افتادیم پیاده

سمت رود خونه

نیاز دوربین راستینو گرفته بود ازش

که عکس بندازن

-مرضیه جون دخترارو میبری چاک

من پسرارو ببرم اون جاکه میشه شناکرد

بعد پیام؟

مرضیه-اره سپیده جان خیالت راحت

تو بورو

وقتی بچه ها اسم سپیده رو شنیدن

با تعجب نگام کردن

دختر رفتن سمت چاک منم با حنانه پسرارو

بردم سمت رود خونه
مهيار-میکا مرضيه خانم چرا سپيده
صدات کرد
نميدونستم چی بگم اخه من تو تهران
ديگه به هيچ کس نگفته بودم دو اسمم
و سپيده صدام ميکنن
سپيده پاک بود اون مال وقتی بود که
بی گ*ن*ا*ه معصوم بود از وقتی که گ*ن*ا*ه کردم
و سياه قلب شدم اجازه ندادم کسی
بهم بگه سپيده
-خوب راستش اين اسم برای وقتی
که بدنیا اومدم و پوستم مثل برف
بود هر ادمی که شما تو شمال ببينيد
منو به اسم سپيده ميشناسن ميکارو نميدونن
برای رسيدن به رود خونه بايد از
خونه اون فاميلمون که سگا پيششون
بود رد ميشديم خیلی
استرس داشتم يعنی بعد اين همه
سال منو ميشناسن
جلو در که رسيديم صدای سگا بلند شد

-تهمینه تهمینه؟

تهمینه-بعله کیه؟

-منم سپیده دختر مژگان خانم

تهمینه دویداومد بغلم کرددختر دختر خاله

مامانم بود

تهمینه -وای خوبی چه عجب از این

طرفا بعد این همه مدت سلام حنا نه جان

سلام اقایون بفرماید تو

ورو به من اروم گفت

فامیلن؟

پسرا باهاش سلام احوال پرسى کردن

-اره مرسى مزاحمت نمیشم میخوان برن

رود خونه شنا میشه از زمیتون رد شیم؟

تهمینه-این چه حرفیه بفرماید

-میشه سگارو.....حالشون خوبه؟

تهمینه-اره میخوای ببینیشون بیا بیا

بفرماید

رفتیم سمت جایی که سگا بسته شده بودن

رکسى و مکسى خیلی پارس میکردن

پسرا با تعجب به من که اشک تو چشم

جمع شده بود نگاه میکرد

بهشون نزديك شدم

-هي سلام ركسي خوبي مكسي منم ميكا

خيلي پارس ميكردنو دندون نشون ميدادن

-هي اروم اروم باشيد منم من ميكا ماما

سگا ميخواستن تيكه تيكم كنن

نه نه خدای من منو نميشناسن باورم نميشه

با بغض و اشكايي كه رو صورتم

رون شده بودگفتم

-ديگه منو نميشناسيد نه منو فراموش

كردين منم ميكا چرا فراموشم كردين

مگه من جز شما كيو داشتم حقمه نه

من شمارو ول كردم شماهم منو فراموش

دويدم سمت پايين رود خونه هق

هق گريه كردم نميخواستم اشكامو ببينن

و بگن بچس ضعيفه

حنانه-ميكا حالت خوبه چته چيه چرا گريه

ميكني اخه عزيزم؟

اومد جلو سرمو بغل كرد

با صدای مرتعشی گفتم

-حنا تو كه فكر نميكني من ضعيفم

حنا باورم نمیشه منو نشناختن منو نشناختن
امیدای زندگیم هم دمای من خیلی بد بختم
خیلی دیر او دم خیلی دیر بابا بزرگم
مورد و ندیدمش چون دیر او دم
دل میخواست من مثل بقیه میفهمیدم
عید چیه لباس عید عید دینی پدر بزرگ
مادر بزرگ چیه با این که سگا ازم دور
بودن اما من از تنهایی سرمو میگرفتم به سمت اسمون
براشون دردو دل میکردم براشون غصه میگفتم
حنانه-هیش اروم دختر بسه گریه نکن
اونا فقط سگن نمیفهمن که اخه
بعد چند لحظه که ارومتر شدم اشکامو پاک
کردمو گفتم بیا بریم پسرا الان تعجب کردن
رفتیم سمت پسرا تهمنه داداش شجاع
پیششون بودن
-بخشید بیاید بریم دیر شد تهمنه
جان تو هم با ما میای دخترا تو چاک ان
پسرارو برسونیم میریم اون ور
تهمنه-بیاین ما بریم شجاع پسرارو میبره
-زحمت می.....
میون حرفم پرید

تهمینه - نه بابا چه زحمتی بیاید بریم
- پسرا شما مشکلی ندارید؟
الیاس - نه بورو ابجی جان
بادختر رفتیم سمت چاک
از دور صدای دخترا میومد که میخندیدن
و جیق میزدن
- هوی چه تونه؟
تمنا - عوضی این جا خیلی قشنگه فوق اولادست
خنیدیدم واقعا هم قشنگ بود
یه محوطه بدون درخت پور بوته و گل
گلای لاله سرخ و شاپرک و گلای سفید و
زرد بلند تا مچ پا با دخترا کلی عکس
گرفتیم خیلی قشنگ شد گذاشته بودیم رو تایمر
و همه ژست میگرفتیمو عکس میفتاد خوابیده
نشسته و ایستاده دوتایی چهار تایی پنج تایی
دست جمعی عکس گرفتیم
- بریم دخترا؟
ارام - خیلی نامردی میکا اینجا خیلی قشنگه
من دوست دارم با اقامونم این جا عکس
بگیرم

-الاهی من فدای اجی جونم شم
فرشته ی من قول میدم بیرمت یه
جا قشنگ ترا زاینجا که باشو و ورت
عکس بندازی الان بیاین
بادختر اراه افتادیم سمت رود خونه
دلش شیطنت میخواست از اون موقعه
که رسیدیم اصلا شیطنت نکردم
-تهمینه جونم؟

تهمینه-چیه فل فلک باز میخوای
کیو با توندیت بسزونی که این جوری
خودتو ملوس کردی؟

-اه ای بابا مگه قیافه من چه جوری
میشه که همیشه لوم میده؟

تهمینه-یه جور خوب لبات پهن میشه
مردمک چشات باز میشه پلکات خمار
میشه و چشات برق میزنه مثل مار
مار که گفت دخترا جیق زدن دويدم

سمتشون

-چی شده؟

نیکا-ما.....ما.....رر

-کو کجاست؟

ارام-او...ن..اوناهاش اون زیر

-ای بابا ای ترسوها این که کورولوکه

نیش نداره بی ازاره فقط ازیتش

کنی گاز میگیره ببین رفت

-درزم اینجا اسم مار نیارید

مامانم میگه وقتی اسم مارو میارید

مثل اینکه احضارش کردین

دوباره راه افتادیم که تهمینه گفت

تهمینه-حالا چی میخواستی فش فش

-میخوام پسرارو یکم بترسونم میای

با هم صدای شغال در بیاریم؟

تهمینه -میدونی که شجاع میفهمه؟

-خوب تو بهش باروش خودت بگو

چیزی نگه

تهمینه -خوب الان عصر ارتباطاته

یه اس میدم میگم اوکیه دیگه؟

خندیدم گفتم

-اوکیه تو دخترارو معتل کن تا کارم تموم شه

تهمینه-باشه

اروم رفتم سمت اون قسمتی که با
صد راهو برای شنا درست کرده بودن
لبه ی رود خونه پشت یه درخت بزرگ خودمو
جادادم

ایی ژوون
عجب هلو هایی دوربینو اویزون کردم
رو شاخه که فیلم بگیره
ای خدا جون حوری های بهشتی
پسرا با شلوارک و نیم تنه ل*خ*ت تو اب
شنا میکردن

ای خدا شیش تیکه هارو باش اوه اوه
این دوقلو هارو هشت تیکن لامسبا
کوفتون شه ارام . نیاز

اوخی اقامون راستینو چه قلمبه قلمبه
از بازو هاش پاهاش و سینش زده
بیرون اجب بدن برنزم دارن پسر

حالا چه جوری از این صحنه دل بکنم
خاک بر سرت میکا چشاتو بدر اقامون
چه صیغه ایه جم کن اب دهننتو

منحرف

اوخ اوخ یه لحظه راستین بر گشت

سمت درخت اما زود خودمو جا دادم
بعد خواستم صدای شغالو که یه سال زور
زدم تا به قشنگیه تهمینه و شجاع یاد
بگیرمو در بیارم اخه تو دهات ها
برای شکار پرنده صدای پرنده در میان
ایناهم برای دور کردن شغالا از گله
صداشونو تقلید میکنن
یه کوچولو صدامو ساف کردم
شروع کردم به صدا در آوردن
الیاس-بچه ها صدای چی بود؟
ماهیار-شبيه صدای گرگه
شجاع-صدای شغاله
اروین-چی شغال مگه تو روزم حمله میکنن؟
شجاع- بعضی وقتا اره
همشون ترسیده بودن میخواستن از
اب در بیان که یه بار دیگه صدا در اوردم
یه دفعه نمیدونم چی شد که کشیده
شدم تو اب جیق خفیفی کشیدم
وافتادم تو اب و.....
(راستین)

دیده بودمش که پشت درخت قایم
شده بودو داشت دید میزد انقد غرقه
صدا در آوردن بود که نفهمید دارم بهش اروم
نزدیک میشم چقدرم خوب اداشو در میاورد
اگه ندیده بودمش منم باورم میشد
وقتی رسیدم زیر پاش یه دفعه پریدم
دستشو کشیدم تو ابو گفتم
-خانم شغاله عجب صدایی هم در میاره
میکا افتاد تو ابو پسرا زدن زیر خنده
داشت فرو میرفت پایین منتظر بودم
بیاد بالا روش اب بپاچم که یه دفعه
صدای یا حسین یکی بلند شد
حنانه-یا حسین میکا میکا میکا
کمکش کنید ترو خدا زود باشید اون
شنا بلد نیست ترس از غرق شدنم داره
دیگه خیلی دیر شده بود چون میکا داشت میرفت
پایین سریع گرفتمش تو بغلم و به سمت
بیرون اب بیهوش شده بود رنگش
سفید شده بود موهاش خیس تو صورتش
بود صداش زدم
-میکا میکا میکا میکا میکا با تو ام بلند

شو نفس بکش به خدا شوخی بامزه ای نیست

میگا باتو ام باشو د لغنتی باشو

از ترس داشتم میموردم خدایا من چی کار

کردم بادست خودم کسیو که دوست دارم

کشتم

سریع از اب کشیدمش بیرونو انداختم

تو خشکی دخترا بلند بلند گریه میکردن

پسراهم داد میزدن این کارو کن اون کارو کن

-اه بسه دیگه خفه شید بزارید تمرکز کنم

مهیبار-راستین اگه نمیتونی بزار من پیام

-نه نمیخواه فقط دخترارو ساکت کن

ای خدا چی کار کنم من اجازه ندارم

لباشو....اما نمیتونمم بزارم کس دیگه

انجام بده خدایا معضرت میخوام

باور کن عشق من پاکیه خدایا کمکمون کن

خم شدم روشو قفسه سینهشو فشار

دادم

1..2..3..4..5..6..7..8..9..10-

بینیشو گرفتمو بایه مکث کوتاه لبامو

گذاشتم و لباشو داخل دهنش فوت کردم

بايد ابا ميومد بيرون

5...4...3...2...1....-

دوباره دوباره دوباره

-اه لعنتي بهوش بيا زود باش تو حق نداري

بميري نه من اجازه نميدم

5.....4.....3.....2.....1..-

خواستم فوت کنم تو دهنش که سلفه

کردو اب از دهنش زد بيرون

-خدایا شکر ت ميکا ميکا خوبي؟

گرفتم تو بغلمو فشارش دادم

دوبار از بغلم در آوردمشو بهش

نگاه کردم چشاش اروم بود معصوم

يه لبخند کوچيکم رو صورتش بود

(ميکا)

با احساس فشرده شدن قفسه سينم دردي

ازش بهوش اودمو سلفه کردم که مقداري

اب از دهنم ريخت بيرون

راستين-خدایا شکر ت ميکا ميکا خوبي؟

ومحکم بغلم کرد

وای خدا چه حس خوبي اون نجاتم دادم

با نفشاش اون نگرانمه اون مواظبمه

ببین چه جور محکم بغلم کرده
عین دیشب اون ازم مواظبت میکنه
حواسش بهم هست این دستای قویش
منو تو حصار امنیت جا داده خدایا
چرا احساس میکنم انقد این همایتو
دوست دارم انقد صاحب این امنیت دهنده
رو دوست دارم

با این تصورات یه لبخند بی جون اومد
رو لبام که منو از اغوشش جدا کرد بهم
نگاه کرد یه دفعه با دیدن لبخندم اخماش
رفت توهمو فریاد بلندی کشید
راستین-دختری احمق وقتی شنا بلد
نیستی چرا همیچین شوخیای خطر ناک میکنی
اگه میمردی چی هان؟ جواب منو بده
چرا گریه میکنی؟ لعنتی جواب منو بده
چرا دستو پا نزدی خودتو نکشیدی رو اب
هاا؟ ازچی میترسی تو که از تارکی
و از اب میترسی غلط میکنی ادعات میشه
من از هیچی نمیترسم الان چرا خفه

خندیدمو به دوربین روی درخت اشاره

کردم

دخترا حمله کردن بهش واقعا که فضول ان

بلند شدمو رفتم پیششون

اول اب از لبو لوچشون اویزون بود

بعد با دیدن رنگ پسر که از ترس پریده

بود از خنده ریشه رفتن

وبعد قسمت افتادن من تو اب سریع

دوربینو گرفتمو نگاه کردم وای ببین

چه جوری از اب کشیدتم بیرون

وای خدا منو... منوب*و*سید

سریع نوار کاستو در اوردمو گذاشتم تو کیفم

که دستن تهمینه بود نواره نو بودو فقط

همین فیلم توش بود

ماتتومو در اوردم که خوش بشه بایه سارافن

موندم کسی نبود که لباسم خوب بود

راه افتادیم سمت خونه خاله جلو خونه

تهمینه اینا که رسیدیم سگا ازاد بودو

مامان تهمینه داشت بهشون غذا میداد

تهمینه- بچه ها بیاین از پشت حصار برین
سگا حمله نکنن دونه دونه رد شدن
آخرین نفر من داشتم رد میشدم که سگا منو
دیدن دویدن سمتم دخترا جیق زدنو
پسرا میگفتن بدو اما من پام به زمین قفل
شده بود تو چشاشون دیگه اون چیزی که
اول بود نبود اونا نمیخواست حمله کنن
دویدنشون مثل زمانی بود که باهم بازی
میکردیم راستین دوید طرفم که ببرتم
اما قبل این که برسه سگا پریدن رومو
شروع کردن به لیس زدن صورتم
منو شناختن اخ خدا جون منو شناختن
تونند توند لیسم میزد
-هههه خوبه خوبه اروم اروم منم دلم تنگ شده
بود براتون بلخره شناختینم
بلند شدم شاید باورنکردنی باشه اما
من به سگا ب*و*س کردنو دالی بازی
یاد داده بودم
رکسی میپزید بالا همش میب*و*سیدم
مکسیم دستاشو گذاشته بود تو دستمو
همش نازم میکرد

نشستم پیششونو گفتم

-اهای بچه ها بیاین دالی بازی خیلی

صحنه قشنگی بود دستامو گذاشتم

رو چشمو گفتم دالی و دستامو ورداشتم

سگا هم که نشسته بودن رو زمین

کارمو تکرار کردن از ته دل خندیدمو گفتم

-افرین افرین پسر و دختر خوب

راستین اومد پیشم گفتم

راستین-میشه من

دستشو آورد جلو که نازشون کنه

-اره اره بیا جلو

دستمو گذاشتم رو دست راستینو

گذاشتم رو سر مکسی

وقتی دیدم ارومه دستمو ور داشتم

یه دفعه رکسی که جنسش دختر

بود دستاشو گذاشت رو زانو راستینو

ب*و*شش کردو لیسش زد زدم زیر خنده

ای جونم بچم جزیب این مردان اهنین شده

هههه داشتم همین جور میخندیدم که

مکسی پسره هم اومد بقل منو منو ب*و*س کردو

بعد لیسم زد با تعجب نگاش کردم که
راستین زد زیر خنده منم از خنده اون
زدم زیر خنده
نیکا-میکا خاله نوشین زنگ زده دیر شدا
ساعت چهاره

دلم نمیخواست از سگا جداشم اما
مجبورم خیلی زور زدم که گریه نکنم
بلند شدمو با تهمینه مامان و داداشش
خدافظی کردم داشتم میرفتم روبه سگا
گفتم خدافظ

که سگا دویدن اومدن سمتمو از پام اویزون
شدن وایی خدایا پامو محکم بغل کرده بودن
جفتشونو ناز کردم نیاز داشت فیلم میگرفت
-بیچه ها ولم کنین بازم میام پشتون
اما محکم گرفته بودنو ولم نمیکردن
دیگه داشت اشکم در میومد

-اقا شجاع بگیرشون لطفا
شجاع اومد ازم جداشون کرد باز
میخواستن بیان طرفم که شجاع گفت
شجاع-بودو بورو از اینجا دور شو
من همین کارو کردم دویدم طرف

خیابون به لبه جاده که رسیدم و ایستادم
بچه هام اومدن رفتیم سمت خاله اینا
خیلی دیر شده بود سریع خدافظی کردیمو
راه افتادیم دیگه حنا مرصیه نیومدن
حاجیده و رفتن شهر رستم اباد
-دختر من زیادی سر خر شدم سر عمو
این بیان زنونه مردونه کنیم یکم خوش
بگذرونیم هم این که خاله اینا تنهانشن یکم
عمو-این چه حرفیه دخترم سر خر چیه تو
عسلمونی شیرینی برا منو خالت
با دخترا نشستیم تویه ماشینو پسرا هم یه
ماشین رفتیم سمت حاجیده تو راه کلی
زدیمو ر*ق*صیدیم با دخترا جلو گاوا که وای
میستادیم ادا در میاوردیم بعد نیم ساعت
رسیدیم
سر مزار حاجیده پیاده شدیم
اول رفتیم سر خاک مامان بزرگمو شستمو فاتحه
گفتم بعد دوباره راه افتادیم
رفتیم سمت خونه خاله کوچیکم
زود تر از بقیه از ماشین پایین

پریدمو دویدم دیبارو که جلو در بود

محکم بغل کردم

-وایی سلام عشقم خوبی

دیا-سلام خوبی چه خبره اروم تر

اینا کین باهاتن خاله اینا کجا؟؟؟

-خوبم. خبری نیست. ایناهم دوستام و نامزداشون

و عمو خاله هم مادر پدر راستین که از

دعواهامون تو تهران برات گفتم. مامان

اینا هم تهران با دوستام اوامدم یه هفتس

دیا رفت جلو با همه سلام احوال پرسید

کردو دعوتشون کرد تو

-نه دیا جون دستت درد نکنه دیر شده

بورو سید بابا رو بیار بیرتمون اقوز رو

دیا -باشه الان میام

دیا تنها دختر خاله هم سن و سال خودم

هست رشتشم حساب داریه بچه اخر از

پنج تا بچه و تهران زندگی میکنن نزدیک

خودمون دختر سبزه رو گرد چهره چشای

بادومپو ریز موهای مشکی بلند ل*خ*ت قد متوسط

لاغر البته اول مثل من بود اما رژیم گرفت

ردیف شد ارادش تو فامیل یکه

سید بابا عموشه که شمال زندگی میکنه
و مادر زادی کوره اما همه چیزش تیزه
همه جارو بلده مرد فوق الادّه مهربون
مهمون نوازیه بعد پنج دقیقه او مدن
بعد از احوال پرسى راه افتادیم نیم
ساعت بعد از کوها بالا رفتیمو رسیدیم
او اما اقوز رو ترکیبی از چاک و سیدشته
همه جا پر گل شاپرک درختای بلند کاج
و گردو و اما نکته جدیدش چشمه ای که از
لای کوه در او مده بود
خاله- میکا جان من احساس میکنم تو این
چند سال زندگی اصلا زندگی نکردم
و هیچ جارو ندیدم تو تو این
دوروز مارو جاهایی بردی که
احساس میکنم بهشت روی زمینه
-خوش حالم که خوشتون او مده خاله جون
با بچه ها کلی عکس گرفتیم بغل ابشار و چشمه
دخترهم با نامزدشون حوصلم داشت سر
میرفت که یه فکری به سرم رسید
پسرا نشسته بودنو حرف میزدم دخترا هم

همین طور این ور یه درختایی هست که
یه میوه گردو ریز داره از جنس چوب مثل
توپ چل تیکس

از اون چنتا جمع کردم تو مشتمو دونه دونه
پرت کردم سمت گردن و سر راستین
وقتی میخورد بهش رومو اون ور میکردمو
بالارو نگاه میکردم زیر چشمی نگاش کردم وقتی
سرشو بر گردوند اومد یکی دیگه پرت کنم
که یه هوایی برگشت منم پاشودم دویدم اونم
دنبال که پام خورد به سنگ داشتم میخوردم
زمین که راستین از پشت بغلم کردو چرخوندم
-یا خدا غلط کردم بزارم زمین الان جفتمونو
می کشی منو پرت میکنی

راستین -نچ نمیکنم
-ایی هههه تورو خدا بزارم زمین
راسی بابا بنده خدا کمرو دست خودت میشکنه
سنگینم

راستین -هه خدایش دست کم گرفتیا عضله هارو
نمیبینی مگه

اروم وایستادو گذاشتم زمین دستاش هنوز دور کمرم

بود سرشو آورد جلو و دم گوشم گفت
راستین-دفعه آخرت باشه از این شیطنتا میکنی
میتروم دوباره چیزیت شه خانوم کوچولو
اخ حرصم گرفت منو با این هیكل میگه کوچولو
هوا داشت تاریک میشد راه افتادیم که
دیگه بریم خیلی خسته بودم سریع
رفتم تو ماشین دخترا چشممو بستم دیگه
کارم تموم شده بود داشتیم میرفتیم رشت
صدای بچه هارو میشنیدم که داشتن خدافظی
میکردن اما من نای باز کردن چشمامو نداشتم
ماشین راه افتاد

تمنا-میکا خوابیده؟

ارام-اره بیچاره خواهرم خیلی خسته شده
این همه هم بلا سرش اومده ولی مارو
جاهاى خیلی قشنگی برد

نیاز-اره خیلی خوب بود راستی دخترا
برای فردا تولد راستین چی خریدین؟
نیکا-منو الیاس که باهم براش کادو گرفتیم

.....

دیگه چیزی نشنیدم و خوابم برد

صبح وقتی بیدار شدم تو تختم بودم
جلل خالق مگه من تو ماشین نبودم
چه جوری منو آوردن طبقه سوم
حتما پنج نفری بلندم کردن با این
وزنم چرا بیدارم نکردن ای بابا
از تخت اومد پاینو دستو صورتمو شستم
رفتم پایین ساعت 1 بعد از ظهر بود
هیشکی بیدار نشده بود حتما خیلی خستن
بزار دست به کار شم براشون یه چیزی بپزم
خوب چی درست کنم بهتره غذای شمالی
باشه اهان فهمیدم فسنجون ترش و میرزا
قاسمی

پس زودتر دست بجوینونم
اول بادمجون و گوجه هارو کبابی کردم
بعد پوستشونو کندم یه بوته سیر رنده کردم
تفت دادم بعد بادمجون و گوجه هارو توش
کوبوندمو سرخ کردم خوب حالا فسنجون
اول مرغو با اب گذاشتم رو گاز بعد بهش گردوهای
اسیاب شده و پیازو رو اضافه کردم دو قاشق رب انار ترش
چنتا سیب زمینی انداختم توش و اخراش
یه میخ تمیزو رو گاز داغ کردم در حدی که

قرمز شد بعد با انبور برش داشتمو انداختم
تو خورشت که خورشتم سیاه شه
کارم تمومه برنجم دم کردم میزم چیدمو
دوغ نوشابه ماستم گذاشتم تورش که
خاله شراره مامان دیبا داده بود برای ماهانو
ریختم تو ظرفا گذاشتم رو میز خوب تمومه
اوه اوه ساعت سه دیر شد برم بیدارشون کنم
ای جون یه فکری رسید به ذهنم
گوشیمو اوردمو صدای رادیو رو که
ضبط کرده بودم برا کرم ریزی
که اعلام زل زله بودو اوردم بعد سریع
از پله ها دویدم بالا و در همه اتاقارو محکم
چند با میکو بیدمو داد میزدم از یه طرف
صدای رادیو که بلند میگفت
.همینک صدایی که میشنوید صدای اعلام خطره
در حال وقوع زل زله هستیم لطفا به پناه گاه
و جای مناسب پناه ببرید
بعد بلند بلند اژیر میکشید
همه ریختن بیرونو دویدن سمت حیاط
جیق میزدنو یا حسین یا حسین میکردن

ای وای دستم خورد رو گوشی صدای رگ
باریه شلیک مسلسل اومد دخترا جیق
زدن پسرا اطرافو نگاه کردن بعد چند لحظه
حمله ور شدن سمتم

راستین- پدرتو در میارم وروجک دوبار اتیش سزوندی
همشون دنبالم بودن سریع دویدم پشت خونه
از در پشتی رفتم سمت دریا همین جور میدویدم
اوناهم دنبالم خونه رو دور زدمو دوباره از در
جلویی رفتم تو داد زدم

-بیخشید خوب غلط کردم بابا بخیال
شید نفسم بند اومد خوبراتون غذا درست
کردم سرد میشد خوب جای تشکره؟
و دویدم تو اشپز خونه پشت میز غذا قایم
شدم بچه ها که اومدن تو میزو دیدن اب
از دهنشون راه افتادو بی خیال من شدن
نشستن غذا هارو با به به چح چح خوردن

بایاد اوریه صبح و رو تخت

سرمو انداختم پایین گفتم

-من.....من یه معضرت خواهی و

تشکر بهتون بده کارم پسرا شما نباید منو

میبردین بالا من شرمندتونم چرا بیدارم
نکردین اخه؟
ماهیار-اجی لازم نیست خجالت بکشی و
ناراحت شی مانبردیمت راستین
بغلت کردو بورد از اون تشکر کن نه ما
وایی چی راستین تنهایی بغل
-من... من نمیدونم چی بگم ازت ممنونم
ولی کاش بیدارم میکردی من پر نیستم
که بلندم کردین
راستین-خیلی خسته بودیو دخترا دلشون
نمیومد بیدارت کنن منم بغلت کردم
با اسانسور بردمت بالا همچین سنگینم
نبودی زیاد من وزنه 250 لیلویی بلند کردم
تو که 150 بیشتر نیستی نه؟
-چی؟؟؟؟ 150 منو با گاو اشتباه گرفتیا
من گفتم سنگینم اما نه این قدر من 88 کیلوام
اونم بخاطر قد بلندم معلوم نی
اروین سوتی کشیدو گفت
اروین-خواهری حواست هست اضافه داری
ناراحت نشیا ولی حیف این صورت خوشگلته

- نه ناراحت نشدم میدونم به تصمیمی دارم

بعد ناهار جمع کردن شستن ظرفا

فکری که تو سرم اومده بود باید اجرا میکردم

- نیاز خواهی به دقیقه میای اتاقم؟

نیاز- اومدم

باهم رفتیم بالا تو اتاق

نیاز- جونم چی میخوای؟

- میگم اول اس بزن به اروین بیاد

جوری که بقیه نفهمن؟

نیاز- باشه بهش اس میدم

بعد چند دقیقه در اتاقموزدن

- بله بفرماید؟

اروین- اجازه هست؟

- سلام اره بیا تو کسی نفهمید که؟

اروین- سلام نه چیزی میخواستی؟

- راستش بچه ها من دیشب تو راه

از حرف دخترا فهمیدم امروز تولد

مرد آهنینه میخوام.....

اروین پرید وسط حرفم

اروین- مرد آهنین کیه؟

- پوف بزار حرفمو بزنم راستینو میگم

نیاز-اع مگه نمیگفتی لودوس بهش؟
اروین-اسم سگ روش گذاشتی اجی؟
-ای بابا ساکت شین اره اول میگفتم
اما الان با اون سوپر من بازیشو بقل
کردن من با این وزن مرد اهنین بیشتر
بهش میاد حالا اجازه میدین بقیشو بگم؟
نیاز-فقط یه سوال مگه تو خواب نبودی کلک؟
-ای بابا نیاز دیونم کردی شما اول که سوار
شدین گفتین اولش بیدار بودم اما بعد خوابیدم
نیاز-اها خوب بگو
-فهمیدم که تولدشه اون دیروز دوبار
نجاتم داد از مرگ میخوام تلافی کنم
براش یه جشن خودمونی بگیرم اما
به کمک شما دوتا نیاز دارم
اروین-هر کاری بگی میکنم
نیاز-منم همین طور
-اروین راستین عمو و پسرارو باید
ببریشون بیلاردی چیزی که سر گرم شن
تا ساعت 8 شب بعد که گفتم بیاریشون
سعیم کن رفتنی تحریکشون کنی تیپ بزنی

همین

اروین-اوکی پس من رفتم

بعد رفتن اروین گفتم

-نیاز توهم خاله رو و دخترارو ببر

ارایشگاه میخوام خونه خالی شه

نیاز -تنها نمیتونی همه کارارو کنیا

-نه خیالت راحت بورو

بعد رفتن نیاز از اتاق گوشیدو بر

داشتمو زنگ زدم به مرضیه اون رشت

زندگی میکنه میتونه کمکم کنه

-الو سلام مرضیه جان خوبی اقا حسین خوبه

مامانینا خوبن؟

مرضیه-سلام سپیده مرسی خوبم حسینم

خوبه مامانم که تازه دیدیشون تو خوبی؟

-اره فدات شم خوبم مرضی جان یه خواهشی

دارم ازت امروز چی کاره ای؟

مرضیه-بیکارم چطور؟

-ببین امروز جشن تولد راستینه میخوام

یه جشن تکمیل برای جبران نجات جونم

براش بگیرم اما من این جاهارو نمیشناسم

و.....

بعد یه ساعت من با مرضیه بیرون بودم
-خوب کیکو سفارش دادم ر*ق*ص نور ارکستم
که گفتم وسایل تزئینم گرفتیم اووووم دیگه
چی مونده؟

مرضیه-خوراکی جات و شام راستی کادو
گرفتی؟

-وای خوب شد گفتم منو ببر یه دارو خونه
بعد پنج دقیقه از دارو خونه در اومدم

-حالا بورو یه لوازم ارایشی

بعد نیم ساعت خونه بودیمو داشتیم

تزئینش میکردیم حیاط پشتیو

ساعت 6بود که همه چی آماده شد

مرضیه-خوب سپیده من دیگه میرم آماده

شم و پیام توهم بورو آماده شو

-باشه بورو گلم بای

به اطراف نگاه کردم خوب همه جاریره

بود یه میز پر خوراکی چییس پفک دلستر

نوشابه کیکم که تو یخچاله ارکستم که 7میاد

شامم که گفتم 10بیارن اوم فش فشه ترقه

هم چیده شدن خوب عالیه نوبت خودمه

اماده شم اول رفتم موهامو شستمو خشک
کردمشون یه فکرایه دارم خدا کنه بشه
بعد یه ساعت تو اینه خودمو نگاه کردم
عالی بودم با لباسی که مرضیه برام قرض
گرفته بود از دوستش بلیز جزیب مشکی
با سرشونه های ل*خ*ت و رو استینش
طرح گل درست کرده بودن با برش
دورشم نگین داشت با ساپورت مشکی
کلفت موهامو فر کرده بودمو دورم بود
جلو موهامو با هزار بد بختی دروست کردم
بلند بود با گیره تافت و تل مویی بافته شده
خوشگل چتری درست کردم صورتمو
برنز کرده بودمو رژ و رژ گونه یاسی زده
بود و اما چشمم هیچ کس نمیشناختم
داخل چشمم لنز مشکی گذاشتم دور
چشامو ارایش مشکی شکلاتی کردم
با موژه های بلند فوق الادیه بود به قول
تقرول تو بفرماید شام (ای دون)
زنگو زدن دویدم پاینو از ایفن تصویری
جواب دادم گروه ارکست بود
-بفرمایید تو

-نیاز نیاز میکا ؟

نیاز-میکا نیاز به گوشم؟

گروه ارکست ر*ق*ص نور تو محل مستقر

شدن همه چی اوکی کی عروسو میارن

نقل نباتارو بپاچیم ؟

نیاز-فرمانده مهمونا مستقر شدن سوژه

مورد نظر طبق گفته سروان اروین سر

خیابونن دارن میارن عروسو

-سرگردنیاز برقارو قطع کنید آماده دستور

باشید

نیاز -مفهوم شد تمام

خندیدم ساعت هشت بودو مهمونام

که دخترا بودن مرضیه با شوهرش حسین

حنانه و حمید بچه های دایی و دیا

منتظر پسرا بودیم بیان برق خاموش بود

همه جلو در ورودی آماده خوشامد گویی بودیم

-نیاز اومدن داخل شدن برقارو بزن

نیاز-اوکی

راستین-اینجا چه خبره چرا انقدر تاریکه

مگه مامانینا نیستن دخترا میترسن از
تاریکی زود باشید
وقتی رسیدن جلمون برق روشن
شودو همه هورا کشیدن
وارکست اهنگ تولدو زودو بچه ها خوندن
منم ابشارارو روشن کردم فیلم بردار
داشت لحظه لحظه رو ثبت میکرد
هوررا تولد تولد تولدت مبارک....
همه رفتن جلو تبریک گفتنو رفتن
سمت حیاط پشتی
ارکست میزدو همه وسط میر*ق*صیدن
منم دویدم تو آشپز خونه که کیکو
بیارم برای پذیرایی اون خدمت کاره
که روز اول اومده بود برای تمیز کاری بودو
دوتا دختراش خیالم راحت بود
کیکو گذاشتم رو میز چرخ دارو هولش دادم
سمت حیاط با وارد شدن من ارکست دوباره
اهنگ تولد مبارک گذاشت رفتم سمت میز
مخصوصی که راستین پشتش نشسته بود
تو چشام زل زده بود باورش نمیشد منم کیکو گذاشتم
جلوش که شعمارو فوت کنه یه کیک بزرگ

قلب كه شكلاى بودو روش بىستو چهارتا

شمع بود رفتم جلو گفتم

-تولدت مبارك ايشالا تمام سالاي عمرت

به شادى

و بغلش كردموگونه هاشوب*و*سيدمو

چاقوى تزئين شده رو دادم دستش

خواستم بيام كنار كه دستمو كشيد

راستين-مياي باهام فوت كنيمو كيكو ببريم؟

لطفا؟

سرمو تكون دادمو رفتم پيشش

بچه ها تا ده شمرن

10..9...8...7...6...5...4...3...2....1'

وهم زمان منو راستين شعمارو فوت كرديمو

بچه ها دست زدن

نوبت كيك برى بود

دسته چاقو رو گرفتمو راستينم دستشو

گذاشت رو دستمو اروم روى كيك

فشار آوردو بريدش دوباره همه دست

زدن يه تيكه كيك ور داشتو اول به مامانش

بعد به باباش داد اوناهم دادن راستين

و بعد راستین اومد سمت منو یه تیکه تو دهنم
گذاشت منم کیکو بوردم سمت دهنش که انگشتم
گاز گرفت سریع دستمو کشیدم به بقیه پسرا هم
همین کارو کرد کیکو بردنو دوباره همه ریختن
وسط نشسته بودم به خوش حالیشون نگاه
میکردم که احساس کردم یکی پشت
سرمه سرمو بر گردوندم راستین بود
بهش لبخند زدم که جوابمو با لبخند داد
راستین-خیلی عوض شدی امشب چشای
مشکی بهت میاد با چتری
بهش نگاه کردم یه شلوار مشکی براق
تنش بود بایه تیشرت مشکی که روش
طرح کفش بودو از کفشاش بند اویزون
بود سه بعدی بود مصلا روشم یه جلیقه
چرم مشکی براق بود صورتش بایه ته
ریش ملایم موهاشم دیزلی بود
-مرسی ممنون توهم فوق الادیه شدی
لبخندی زدو گفت
راستین-میشه باهام بر*ق*صی فقط امشب که
اتش بسه بینمون
قبول کردم و رفتیم بین بقیه ر*ق*صنده ها

اهنگ ملایم دونفره قشنگی بود با یه دستش
کمرمو با دست دیگش دستمو گرفته بود
منم یه دستم دستش بودو اون یکی رو کتفش
سرمو گذاشتم روشونشو اروم هم راهیش
کردم خیلی ارامش داشتم بعد چند دقیقه
سروشو چسبوند به پیشونیمو تو چشام نگاه
کرد حرف میزدیم اما ساکت بودیم با چشامون
حرف میزدیم اما من نه حرف چشم اون
نه حرف چشای خودمو میدونستم اهنگ
که تموم شد ازش فاصله گرفتمو رفتم
اشپزخونه یه لیوان اب خوردمو رفتم
بالا ارایشمو تمدید کنم بقیه هم رفتن
برای سرف شام
تو اتاق وقتی مدادمو کشیدمو روژمو زدم
امدم برم بیرون که گوشیم. زنگ زد
ای دون زهراست دلم براش تنگ بود
-الو عوضی سلام چه عجب یاد من کردی؟
زهر-وهمچنین متقابلا شما یاد ما کردی
-خنخ خیلی عوضی خوبی چه خبرا
خوش میگذره جدی چی شد حالی از ما

گرفتی؟

زهره-خوبم. مرسی. سلامتی. جای شما خالی
هیچی زنگ زدم بگم عقد که نبودی پیش خاهرت

اگه زحمت نمیشه عروسی بیا

-وایییی جدی میگی کی کجا با کی؟؟؟؟؟

زهره-اره جدی میگم دوروز دیگه تالار.....

با رضا

-قبولش کردن ایول بابا خوش بحالت خوش بخت شی

زهره-مرسی عزیزم میکا فردا میای بریم

من لباس عروسمو پرو کنیم تنهام؟

-اره میام خواهر حتما ارزوی دیدن

عروسی ثریا که موند به دلم خواهرمو تو

لباس عروس ندیدم اما مال تورو از دست

نمیدم

زهره-خوبه پس فردا ساعت 2 میبینمت؟

-اوکی بای

گوشتیو قطع کردم و بالبخند تصور

زهرارو تو لباس سفید کردم خدایا

شکرت که خواهرم به عشقش رسید

سریع وسایلمو ریختم تو سالم که فردا صبح

زود راه بیفتم برم

رفتم پایین همه شام خورده بودن و موقه

کادو ها بود

همه کادشونو دادن

مامان باباش این ویلارو دخترا پسرا لباس کفش

گوشیو امپیتریو ساعتودادن

نوبت من بود تو دلم خندیدم به این

کارم میخواستم باز ازیتش کنم

با لبخند کادورو گرفتم باز کرد

با دیدن دندون مصنوعی ها همه زدن زیر خنده

-اینا دندونای همون لیوانست که توش

اب خوردی گفتم برات بگیرم از الان به فکر

پیریت باشی خیالت راحت زیاد کثیف نیست

جدیده فقط صاحب قبلیش باهاش یه بار کله

پاچه سیراب شیردو نو پیاز خورده

همه باز زدن زیر خنده

راستین هر لحظه رنگش سرخ تر

میشد خواستم ادامه بدم که یه دفعه

دندونارو پرت کرد جلو پامو با داد گفت

راستین -مسخره کردن من این قدر

برات شیرینو لذت بخشو خنده دار
بود انتقامتو گرفتی حالا راحت شدی اره
من فکر کردم فکر کردم تو میخوای باهم
خوب باشیم دوست باشیم فکر کردم
تو هم به من احس.... احمقانست که
باور کردم تو هم خویو دل داری
تو قلبت سیاه سیاه قلبی اصلا
نمیتونی خوشی دیگرانو ببینی
دیگه اینو متمعناشدم ممنون ممنون
ازت بابت کادوت

-اما من... من فقط میخواست...
راستین -بسه دیگه نمیخواهم هیچی بشنوم
اشکام اجازه درست دیدن نمیدادن دویدم
سمت اتاقم چرا این جوری شد
من فقط میخواستم شوخی کنم باهاش همین
من براش کادو نگرفته بودم چون تمام پسندازمو
دادم برای این جشنو وسائش اما میخواستم
کادو گردنبند یادگاری میلاد داشتم که یه
زنجیر پلاک الله طلا بودو بدم بهش
برام انقد ارزش داشت من اون زنجیر
پلاکو از جونمم بیشتر دوست داشتم

سریع زنگ زدم اژانس ساکمو بر داشتم
لباسامو پوشیدمو لنز در اوردمو ارایشمو
شستم موهامم جمع کردم
رفتم سمت اتاق راستین
پلاکو زنجیرو که تویه جعبه
قشنگ بود با نامه که نوشته بودم
گذاشتم بغل میز تختشو
از ویلا زدم بیرون سوار تاکسی شدمو
راه افتادم سمت تهران
(راستین)

خیلی اعصابم خورد بود من خیلی
خنگم چرا احساس کردم میکاهم دوسم داره
چرا واقعا چرا احساس کردم نگاهاش فرق داره
با قبل

مرضیه-اقا راستین با اجازه ما دیگه داریم
میریم ایشالا صد ساله شید عمرتون به خوشی
حسین-بعله خدا بهتون سلامتیو شادی بده
ایشالا سال بعد بهتر از امسال سالای دیگه
-مرسی ممنون که اومدین خیلی خوش حال
شدم بازم بیاین پیشمون خوش حال میشیم

حسین-ممنون

مهمونامون خدافظی کردنو رفتن

ارکستم رفت

رفتم سمت ساختمون بقیه هم دنبالم

تو عمرم این جوری تحقیر نشده بودمو کوچیک

خواستم برم بالا که اروین دادزد

اروین-کجا با این عجله این چه کاری بود

کردی واسه چی سر میکا دادزدی تحقیرش

کردی جلو فامیلاش ؟

-ساکت شو اروین حقش بود بدتر از اینا

میگفتم بهش من تحقیر شدم نه اون

اروین-تو شوخی حالت همیشه تو که بدتر

از اینا سر ما آوردی

-هه شوخی این شوخی بود نه نبود

اون سیاه دل فقط میخواست شب منو

کوفت کنه جلو فامیلاش شما کوچیکم

کنه اون یه دختر عوض.....

یه دفعه یه طرف صورتم سوخت

نیاز-حق نداری اینارو بهش بگی بسه

تو قبل از حرفی خودتو نگاه کن تو سیاه

تر از اونی اون بادش این کارو کرد

تو توی خود خواه اصلا فهمیدی همه ی
اینا تمام خرجارو میکا کرده بود فقط برای
تو تو که هر بار همین حرفای مزخرفو کردی
تو ذهنش بسه دیگه تو لیاقت اینارو نداری
اروین-نیاز بسه اروم باش
نیاز-نه اروین بس نمیکنم توکه همه چیو
میدونی اون میخواست تشکر کنه ازش
که دوبار جونشو نجات داده در صورتی
که این اون بود که به سمت مرگ هولش
داد اون بخاطر فقط یه شوخی اونو شکوند
اون رفته از اینجا رفت همون لحظه
حالا خوش حال باش
وبعد زد زیر گریه اروین رفت بقلش کرد
دویدم از پله ها بالا
نه اون نباید بره من چی کار کردم
همش تخسیر قضاوت بی جا زود منه
دراتاقش باز بود همه جا مرتب بود
هیچ اثری از میکا نبود جز بوی تنش
که تو اتاق مونده بود
از اتاق اومدم بیرونو درشو بستم و قفل

کردم که بوی تنش نره
رفتم سمت اتاقمو خودمو پرت کردم رو
تخت به سقف خیره شدم این تولدو
اون برام گرفته بود با پول خودش
بهترین تولد عمرم بود چرا رنجوندمش
چرا قلت زدم سمت دیوار که روی میز
کنار تخت یه جعبه خیلی قشنگ تزئینی دیدم
با یه نامه

سریع برش داشتمو بازش کردم یه زنجیر
پلاک خیلی قشنگ الله نامه رو باز کردم
بسم الله رحمان رحیم
به نام ان که افرید تورا برای من
و من را برای تو

سلام راستین امروز میخواستم
برات بهترین روز زندگیتو بسازم
اما بدترینش شد ببخش اما من
از قصد این کارارو نکردم فکر
نمیکردم یه شوخی ساده دل بزرگتو
بشکنه منو ببخش من باید یادم بمونه
که از دنیای شما نیستم من زیادی
دستمو به سمت خورشید گرفتم

زیاد خواهیم منو سزوند بر هر حال
فکر نکنم از حرف دلم چیزی بفهمی
کاش تو دنیا یه کلمه هایی جادویی
بود تا با به زبون آوردنش مثل متعسفم
کینه غمو غوصه رو از دل کسی در بیاره
متعسفم متعسفم متعسفم متعسفم
و این کادوی اصلی تو بود که میخواستم بدم
اما نشد این کادو تازه نیست شاید از بقیه
کادوهات کم ارزش تر باشه اما بر گرفته
از احساس دله اره دل سیاه من این پلاک
مال داداشم میلاد بود بعد اون من از گردنم
در نیاوردم تا الان حالا برای تو چیزی
که برای من مهمه پیش کسی که خودشم
ادم مهمیه خدا نگه دار
میکا
به پلاک نگاه کردم سریع انداختمش گردنم
اجازه نمیدم ازم دور شه هیچ وقت
(میکا)
-ای دون ای دون
بین خواهر خوشگلمو چه ناز شودی تو

میخوای رضارو بکشی

زهراریز خندید

دوروز از او مدن من میگذره والان

عروسی زهراست باهاش او مدم

ارایشگاه شبیه ماه شده تو این لباس

پفی سفید که همه جاش منجق دوزی شده

پارچش اکلیلیه برق میزنه مدل پروانه ایه

اما درخشش چشاش از لباس بیشتره

چون داره با عشق ازدواج میکنه به

موهای نسکافه ایش

وابروهای قهویی تمیزش نگاه کردم

ارایش ملایم ابی با لنز ابی موهاشم فوق الادیه

قشنگ با مدلای بافتی جمع درست کرده

بودن و تاج قشنگ پر نگینو تور بلند سرش که

دونباله دار بود

-خوش بخت شی خواهری جونم

پیشونیشو اروم ب* و* سیدمو شنل لباسشو

سرش کردم و فرستادمش بیرن پیش داماد

بعد چند دقیقه خودمم آماده رفتم پایین

ماهانوفس او مده بودن دنبالم

-سلام داداش سلام نفس خوبی
باهاشون روب*و*سی کردموراه افتادیم
نفس دختر خون گرموارومی بود
پوست سبزه چشای یشمی موهای
مشکی قد بلند لاغر
-چه خبرا عروس خانم چه عجب ما شمارو
دیدیم ؟

نفس -ای بیشعور تیکه میندازی من
که همش خونه شمام تو نیستی
همش خوابگاهیهو گردش با دوستان
-دیگه تموم شد بعد عروسیتون پایان
ناممو تحویل میدمو خلاص
نفس -به سلامتی

-سلامت باشی
تا رسیدن به تالار دیگه حرفی
نگفتیم

شب فوق الاده رویایی بود عشق عروس داماد
روی زبونا بوداقرارضا انقدزوق داشت
که برامون خوند البته خوانندست تو مجالس
میخونه تو هیت هاهم میخونه

اما فکر نمی‌کردم به اون قشنگی دور زهرا
بچرخه و براش بخونه اهنگ همسر خوبو
نازنیم اما اداهای عاشقانه رضا خیلی قشنگ بود
تاز زهرام ترکیه ای خوند خدا خوش
بختشون کنه بگیرم جیگری شده بودا
کت شلوار سرمه ای با پیرهن مشکی خیلی
بهش می‌ومد یکم اخم داشت اخه از اول
راضی نبود اما میدونم دلش پاله اون جور
که موقه خدافظی پیشونی زهرارو ب*و* سیدو
دستشو داد دست رضا یه کوچولو هم رضارو
تحدید کرد که اگه خواهرمو ازیت کنی فلان
اما اخرش لروس دوماد مال هم شدن برای
همیشه

پنج ماه بعد

اوف پدرم در اومد بابا ولم
کنید انقدر با این نفسو ماهان رفتم
خرید خونه که مورد 30 روز دیگه
عروسیشونه 3وم عید خونشون طبقه
بالای خونه خودمونه که بابا براش درست کرده
تازه NSF وسایلو خریدیم من که
دیگه از پا در اومدم اما خوش بختی

داداشم شیرینو لذت بخشه خدایا

شکرت

پنج ماه پسرارو ندیدم از تولد راسی اخر

هفته اوناهم برگشتن خاله نوشین

زحمت کشید الوجّه هارو وسایلی که

چیده بودمو داده بودن برام آورد یکم نشست

رفت همشون دعوتن عروسیه ماهان

دخترهم پیشمون شدن عید نمیگیرن

عروسیو اخرین ماه تابستون عروسی

چهار عروسو دومادمونه همه خوش حالن

پس من چی اقبّت من چی

چشامو بستمو باز کردم سی روز پر

امشب عروسیه ماهان تک برادر من

نمیخوام تو این شب عزیز به گذشته

فکر کنم فقط خدایا شکرت

تو اینه به خودم نگاه کردم

چقد عوض شدم موهامو مدل باز

بسته درست کرده بودن و با اسپری

رنگی طلایی توش تیکه تیکه در آورده

بودن ابرو هامو تمیز و رنگ روشن کرده

بودن تزد داشت با موهای سرم
ارایش ملایم سبز طلایی
لباسم دگته سبز بود که تا کمر تنگ
بود بعد باز میشود و چین میخورد
تا زیر پام خیلی قشنگ بود و بهم میومد
جای خالی الله تو گردنم حس میشد
دلیم برایش تنگ شده بود سرویس بدل
سبز رنگو که نفس برام کادو گرفته
بود و انداختم عالی شد
نفس-میکا
-وایی خدا جونم نفس حوری شدی
چشم کف پات
نفس-واقعا خوب شدم احساس
میکنم رنگ موم بهم نمیداد
نگاش کردم
موهای مشکیش حالا بلوند با رگه های
استخوانی بود و مدل فرو باز بسته دورش
بود موهایش تا کمرش بود خیلی نازه
ابروهایش هم رنگ موهایش یه ارایش
زیبای صورتی نقره ای تو چهرش
نشسته بود یه تاج پرنسسی تور بلند

لباسشم دكلته پرنسسی پف دار نباطی بود

-عادت داشتی به مشکی طبعیه

ببخشید خانم خانوما شما ملکه كدوم كشوری؟

نفس-كشور قلب داداشت

-ای دون

دست نفسو گرفتمو خیلی خوشگل جلو

دوربین بردم دادم دست داداشمو بر گشتم تو

وسایلو جمع كردمو زنگ زدم به بابا

-الو بابا كجایی بیا دنبالم

بابا-میکا من نمیتونم پیام این جا پام

گیره بزار بینم کسیو میتونم پیدا کنم بفرستم

بیاد

-میخواهی ماشین بگیرم پیام

بابا-نه با اون تیپ لباس

-وا بابا مگه شما منو دیدین

بابا-وقتی خودت خودتو درست میکنی

همه میفتن دنبالت وای به حال این كه

بری ارایشگاه بمون الان یکیو میفرستم بیاد

-چشم

بعد چند دقیقه گوشیم زنگ خورد

-بعله

راستین-بیا پایین منتظرتم

-باباتورو فرستاده بیای دنبالم

راستین-اره بیا

با ارایش گر خدافظی کردم و رفتم

پایین سوار مزدا 3 قرمز رنگ شدم

-سلام ماشین نو مبارک

راستین-سلام مرسی ولی تازه نیست

راه افتادیم سمت باغ نفس اینا تو شهریار

راستین -خیلی خوشگل شدی

-مرسی توهم همین طور

زیر چشمی نگاش کردم کت شلوار

یشمی پوشیده بود با بلیز سبز هم رنگش

راستین-میکا

-بعله

راستین-من متعسفم بابات اون روز که...

-مهم نیست چیزی نگو راجبش

راستین-هدیت خیلی قشنگه خیلی دوسش دارم

به پلاک الله نگاه کردم که تو گردنش بود

اورد بالا روش ب*و*سه زد قلبم لرزید

-قابلتو نداره بهت میاد

بعد یه ربع رسیدیم باغ فوری رفتم رخت
کنو مانتمو در اودمو وسایلمم جا دادم
رفتم سمت مهمونا احوال پرسى خوشامد
گویی کردم همه از تعریف میکردن سرم
خیلی شلوغ بود عروس دوماد اومدنو
ر*ق* صیدن توند توند شاباشارو جمع میکردم
مینداختم توکیف عروس بعد یه درو
بادخترار*ق* صیدم بعدم رفتیم شام

عمه-میکامیکا جان؟

-بعله عمه

عمه-غذاتو بردار بیاییش ما

-چشم اومدم

اه خیلی ازت خوشم میاد بازور

لبخند زد مورفتم پیشش پیش چنتا

خانوما از فامیل نفس نشسته بود

-سلام

نشستم پیششون

عمه-خانم صادقی ایشونم عروس گلم

میکا

چیایی عروسم عروس گلم منو میگه

خانومه-خوش بختم دخترم

ماشالله هزار ماشالله چه عروس ماهی داری

خوش بخت شی دخترم

-ممنون

وا خدایا از حرص داشتم منفجر میشدم

به چه حقی با ابروی من بازی میکنه

سریه وسیعت نامه مسخره منو عروسمش

میدونه

مامان-میکا امیکا؟؟

ای بابا درد میکا میکا بمیره این همه صداس

نکنین

-بعله مامان

مامان-بیا نفس کارت داره

-جانم نفسی چیه

نفس-میکا این بند پشت لباسمو خیلی

محکم بستی یکم شولش میکنی؟

-اره

لباسشو درست کردم کنارشون نشستم

دیگه میل به غذا نداشتم

نفس-نمیخوای غذا بخوری؟

-نه میلی ندارم

نفس -بمیرم خیلی ازیت کردم دوماهه

خسته شدی ؟

-نه بابا خوبم

ماهان -خواهری چرا انقد قرمز شدی ؟

-چیزی نیست

ماهان-میکا گفتم بگو

-عمه صدام کرد بورد به یکی از

فامیلای نفس نشونم داد گفت این

عروسمه

نفس -کدوم فامیل ؟

-فکر کنم صادقی بود اسمش

نفس -ماهان پسر عموم رهامو میگه خاستگار

سمجه میکا عمت چرا این جوری گفت ؟

ماهان -نمیدونم چرا داره با ابروی خواهرم

بازی میکنه بخاطر یه تیکه کاغذ

ماهان -مامان مامان ؟

مامان -چیه ماهان چرا داد میزنی ؟

ماهان -این عمه چرا راه افتاده تو فامیلای

نفس میکارو نشون میده عروسم عروسم

میکنه به بابا بگو بره بگه خودشو

جمع کنه وگرنه خورش حلاله

مامان-زشته ماهان داد نزن میشنوه

ماهان -منم بلند میگم بشنوه

مامان -بسه دیگه پاشید برید سر جاتون

مهمونی ادامه داره میکا بابات گفت

دیجی گفته بعدشام دومین اهنگ میزنه

پورو اماده شو

-چشم

دویدم سمت رخت کنو کمر بند ر*ق*ص عربیمو

با پابندام بستمش

منتظر موندم تا صدام کنن بعد

چنددقیقه گفتن

دیجی-و حالا ر*ق*ص سفارشی و سوپرایزی

خواهر دوماد تقدیم میکنن ر*ق*ص عربیو

به برادرشون و عروس خانوم گلگون لطفا

میدون ر*ق*صو خالی کنید

همه رفتن کنار و چراغا خاموش شد

دویدم وسط وایستادم ژست شروعو

گرفتم خدایا کمکم کن پنج ماه تمرین جواب بده

اهنگ شروع شدو من با پام ضرب زدم

که صدای کمرم بلند شود وبعد چراغ پیست
روشن شد باریتم اهنگ چند بار به چپ راست
ضربه زدمو بعد شروع کردم لرزوندن همه دست
میزدن همین جوری ادامه دادم حرکت سینه
حرکت پلو حرکت باستن و در اخر چندین
چرخش حرکت رو به پوشتو پرت کردن افتادن
نفسم بالا نمیومد همه تشویقم میکردن
قفسه سینم میسوخت بدنم خیس خیس
بود قلب خیلی بد میزد بلند شدمو از همه سمت
تعظیم کردموراه افتادم سمت رخت کن
حالم اصلا خوب نبود
راستین-فوق الاده بود خیلی عالی ر*ق*صیدی
-مم.....ن.و

چنتا سلفه زدمو افتادم رو زمین نمیتونستم
نفس بکشم راستین دوید طرفم
راستین-میکا میکا خوبی چت شد یه هوایی
عزیزم خوبی؟
(راستین)

بعد ر*ق*ص میکا که عالی بود رفتم
پشت سرش که بهش تبریک بگم و

باهاش حرف بزئم میخواستم بهش بگم دوشش
دارمو عاشقش شدم

- فوق الادہ بود خیلی عالی ر*ق*صیدی

میکا- مم.....ن.و

و بعد یہ دفعہ افتاد زمین خیلی ترسیدم

-میکا میکا خوبی چت شد یہ هوئی عزیزم خوبی؟

بازور گفت

میکا- نمی....ت.و....نم....ن....نفس....بکشم

-باشہ باشہ اروم باش نترس بہ من نگاہ کن

بہ سینہ من نگاہ کن چہ جوری نفس میکشم

سعی کن خودتو ہماہنگ کنی باہام

انگشت اشارمو گذاشتم تو گودی گلوشو اروم

فشار دادم موقہ نفس خس خس میکرد

-تو آسم داری؟

میکا-ا...ارہ....ک....کم....خ....خفیف

-باشہ باشہ اروم باش زیادی فشار آوردی

رفتم از پشت بغلش کردم و در گوشش گفتم

-با من ہماہنگ نفس بکش اروم و عمیق

اروم و عمیق نمیدونم این تپش قلب منہ

بہ این محکمہ یا مال اونہ اونم دوسم دارہ

خدایا

(میکا)

بعد چند لحظه خوب شدم اما آگه زیاد
نفس عمیق میکشیم سلفم میگرفت
صدای قلبشو احساس میکنم اما نه به اندازه
محکمی مال خودم یعنی اونم دوسم داره
یا دچار ش*ه*و*ت شده بخاطر نزدیکی
اروم ولم کردو اومد جلو روم
راستین-بهتری؟

-اره ممنون

راستین-راستش میخواستم ازت یه چیزی
پپرسم

-پپرس

راستین-تو...توهم مثل من یعنی احساس منو
مامان-میکااا؟

-بعله مامان اومدم فعلا خدافظ میبینمت

دویدم سمت مامانینا یعنی چی میخوست

بگه مثل تو چی راستین چی

-بعله مامان

مامان-عروس دوماد میخوان ر*ق*ص دونفره

اخرشونو کنن بیا شاباشاشونو جمع کن

-باشه

نفسو ماهان رفتن وسط زوجی ر*ق*صیدن
اهنگ دوم سبدو دادم مامان گوشه ماهانو
گرفتمو فیلم برداری کردم زوجای دیگه

هم رفتن وسط

.بیخشید سلام

به سمت پسر قد بلندو خوش اندامی برگشتم
چقد برام اشناست موهای خورمایی چشای
عسلی تیره پوست سبزه صورت کشیده ملوس
کت شلوار سفید بلیز ابی کم رنگ

-سلام بفرماید

.شناختیم میکا خانوم منم مرساد؟

اووم مرساد مرسادمرساد کی بود

اه یادم نمیداد گیج نگاش کردم که گفت

مرساد-دستت درد نکنه دیگه دختر دایی

دیگه پسر عمتو نمیشناسی؟

اععع ماما این پسرعمه ی منه همون که

عمه منوزنش کرده

-وای سلام بیخشید شناختمت اخه من

من آخرین بار ...

مرساد-اره اءرین بار 15سال پیش همو دیدیم

بزرگ شدی خوش گل شدیو خانم

-مرسی نظر لطفته توهم خوب شدی

مرساد-ای وروجک یعنی بد بودم اول

خندیدم گفتم

-نه

مرساد-دیگه عوضش نکن حرف اول همیشه از

دل میاد خوب حالا به این اقای خوب

افتخار یه ر*ق*ص دو نفره میدید

مردد نگاش کردم دستش تو هوا مونده بود

یه لبخند زدمو دستشو گرفتم

رفتیم وسط

(راستین)

رفتم پیش پسرا گرم حرف شدم

توی اهنگ دوم همراه عروس دوماد

زوجای دیگه هم رفتن وسط پسراهم

با نامزداشون رفتن وسط داشتم نگاشون

میکردم که چشمم خورد به میکا

خوشک شدم قلب وایستاد از یه طرف

اون صحنه از یه طرف اون چیزایی که

میشنیدم

خانم اول- ماشالله ماشالله یلدا خانوم
نگاه پسر تو عروست چه بهم میان خدا حفظشون
کنه عروسیشون کیه؟

خانم دوم- هنوز که دختره ناز میکنه اما قولشو
از داداشم گرفتم مال خودمونه به احتمال زیاد
عید سال بعد عروسیشون باشه دعوت میکنم
حتما بیاید قد.....

دیگه بقیه حرفاشو نمیشنیدم
فقط عشقمو تو بغل یه پسر دیگه میدیدم
که داره میر*ق*صه و میخنده

چرا باهام بازی کردی لعنتی چرا ؟
دیگه طاقت موندن نداشتم رفتم پیش
ماهانو خدافظی کردم و زدم بیرون به
مامانینا هم گفتم مشکلی تو باشگاه پیش او مد
(میکا)

اون شبم تموم شد و گذشت نظرم
کامل نسبت به مرصاد تعقیر کرد اون مثل عمه
نیست اون شب کلی منو خندوند و وسیعت
نامه رو مسخره کرد البته گفت که به دور از
وسیعت نامه دوست داره ادامه زندگیش

بامن باشه من همسرش شم که من
گفتم من قصد ازدواج ندارم منتفی شد
نمیدونم اون شب چرا هرچی دنبال
راستین گشتم که بقیه حرفشو بپرسم
نبود کجا رفته بود یه دفعه بعد رفتنش
بی حال شدم همش فکرم دنبالش بود
الانم دوماه که سخت دارم برای پایان نامم
کار میکنم خرداد باید تحویل بدم راحت شم
اوف بلخره تموم شد راحت شدم از درس
از دانشگاه اومدم بیرون خوب حالا چی
کار کنم بزار زنگ بزنم به بچه ها ببینم
کجان بریم بیرون شماره تمنا رو گرفتم
تمنا-الو بعله

-سلام عنخشم خوفی حالت خوفه اقات
خوفه؟

تمنا-به میکا خانم بی وفا چه عجب بعد
سه ماه یاد ما کردی بی وفا از اون موقه
که واسه پایان نامه از خوابگاه ها رفتیم
خونه خودمون دیگه پیدات نشد؟ منم
خوبم اقامم خوبه شما چه خبر پایان

نامتو دادی؟

-اووه چه خبر چقد گله خوب شما

هم مارو تحویل نمیگیری همش با اون

سه تا کاراتونو کردین تازه به خاطر

اقاهاتون از من زود تر تموم کردین

تحویل دادید تازشم بی معرفتا چهار

تایی عروسی گرفتین هیچ تازه رفتید

یه اپارتمان پنج واحده گرفتین همتون

باهم باشید بعله تحویل دادم الان از

دانشگاه در اومدم

تمنا-اوخی عزیزم تنها موندی خوب به

من چه تو هم شورر کن بیا با ما عروسی

بگیر تازه یه واحد که خالیه این بالا البته

واسه این راستین خوشمسلست اما تو شوررتو

کن ما میدیمش به تو حالا کجایی؟

-نه خیرم من شورر نمیکنم گولم نزن

الان دارم میرم خونه شماها کجاین؟

تمنا-داریم با دخترا میریم خرید عروسی

میای؟

-چرا که نه منتها خرمو بابام اجاره کرده

واسه همسایه نمیتونم با پای خودم

زود تر از دو قرن دیگه برسم پیشتون

تمنا- خخ خیلی خری دختر کدوم

خیابونی الان داریم میایم دنبالت؟

-خیابون

تمنا- باشه اومدیم بای تا های

-بای تا های

بعد یه ربع یه ماشین بنز کوپه زرد

جلو پام تورمز کرد شیشه هاش

دودی بود محل نذاشتم حتما

مزاحمه رومو اون ور کردم

راه افتادم ماشین هی بوق میزد

-اه چته روانی؟

راستین- خانم خانوما افتخار میدیدن؟

اه این که راسی خودمونه این این جا

چی کار میکنه مگه قرار نبود دخترا

بیان دنبالم

-سلام خوبی چه خبرا این جا چی کار

میکنی؟

راستین- سلام خوشگل خانم اومدم دنبال

عشقم تو چی؟

یه دفعه قلب وایستاد عشقش راستین

عاشق شده عاشق کی؟

-اهاان چه خوب منم اینجا منتظر دخترام

میخوایم بریم خرید خوش حال شدم دیدمت

دیگه وقتتو نمیگیر بهتره بری

اومدم برم که بوق زد

-بعله

راستین-کجا پیر بالا خانم خوشگه دیرمون شد

باچشای گرد شده گفتم

-چی بامنی مگه دنبال عشقت نیومدی؟

راستین-شوخی کردم بابا اومدم دنبال

تو دخترا فرستادمم زود باش پیر بالا

سوار ماشین شدم داخلش مشکی نارجی

بود موندم تبریک بگم یانه اخه میترسیدم

دوباره بگه جدید نیست اصلا این چنتا

ماشین داره

-این ماشین مال خودته؟

راستین-اره خوشه میاد؟

-اره خیلی قشنگه جدیده مبارکه؟

راستین-اره مرسی ممنون قابل نداره؟

-مرسی ممنون

راستین-راستی چرا یه ماشین برای خودت
نمیگیری؟ اگه بخوای من اشنا دارم یعنی
بابای مهیار ماهیار یه نمایشگاه نانا داره
من ماشینامو از اونجا میگیرم
-فعلا بوجه ندارم بعدا شاید گرفتم ممنون
راستین -ای خسیس بودجه نیست یا
زورت میاد؟

-نه جدی پول ندارم فعلا
راستین-باشه هر جور راحتی هر وقت خاستی
بگو باهات پیام راهنمایت کنم
-راستی بچه ها کجان چرا نیومدن دنبالم؟
راستین-اونا پاساژمن نزدیک بودم
داشتم میرفتم پیششون گفتم دنبال توهم
میام پایان نامه رو دادی؟

-اره بابا راحت شدم بلخره
راستین-خدارو شکر به سلامتی ایشالا
که قبولت کنن

بعد 5دقیقه رسیدیم پیاده شدمو
بغل هم وارد پاساژ شدیم دخترارو

که دیدم باجیق همه شونو بغل کردم
-ای عوضیا دلم براتون یه زره شده بود
عروس خانوماچه خبرا خوش میگذره
بدون من؟

نیکا-وای میکا باورم نمیشه انقد دل تنگت
شده باشم الان که دیدمت احساس میکنم
دوباره خواهرمو پیدا کردم دیونه بدون تو
همه چی یه چیزش کمه
ارام-اره به خدا راست میگه منم همین طور
من اون قدر که برای مامانم قرار دل تنگ
بشم ناراحت نیستم به اندازه ای که برای تو میشم
نیاز-حالت خوبه خواهری چه خبرا
همه چی طبق روال هست ماهان مامان
بابات خودت؟

تمنا-میکا خواهری کاش توهم یکی بود
باهاش مزدوج میشدی عروسیمون باهم بود
دیگه همه چی تکمیل میشد

همشون سر تگون دادندو دمی شدن
-ای باباچه خبره پشت هم ردیف میکنین
جواب نمیخوانین نیکا جون منم حسم مثل
تو اما خیلی بیشتره عزیز دلم آرام جان

اون ور دنیا نیستی که خیالت راحت
من هر روز ناهار و شام خونه یکیتون
تلب میشم احساس دل تنگی نکنین
نیاز جون من خوبم ماهان عالی و خوش
بخت مامان باباهم میسازن میسوزونن
همه چیم قابل تحمله تمنا خانم شما
به فکر خودت باش خواهری که شورر
کردی منو ول کردی اگه نمیتونستی بیای
دنبالم میگفتی ماشین میگرفتم چرا اقا
راستینو تو زحمت انداختی؟
همشون هم زمان بلند گفتن ایشش
بعد همه زدیم زیر خنده
راستین- زحمت نه رحمت خوب بچه ها
چیا موند بگیریم؟
الیاس- همه چی تکمیله گرفتیم فقط مونده
لباس عروسا لباس دوماد وسایل سفره
عقد بعدم باید بریم شروع به چیدن خونه
چیزی نموند تا سه روز دیگه
مهیار- خوب اول بریم لباس دوماد
چون کارای خانوما طول میکشه

باهم رفتیم طبقه دوم پاساژ تو
بزرگ ترین مغازه کت شلوار فروشی
بین لباسا میگشتیمو هر کی یه نظری میداد
-بیچه ها اجازه هست منم نظر بدم؟
اروین-این چه حرفیه ابجی کوچیکه اصلا
من میخوام برای منو تو انتخاب کنی
ماهیار-راست میگه برا منم تو انتخاب کن
الیاس مهیارم همینو گفتن
-نه نه من فقط خواستم یه پیشنهاد بدم
همین حق انتخاب با زنا تونه نه من
نیکا-میکاما دختر اهام میخوایم تو برامون
لباس انتخاب کنی خوش سلیقه هم که هستی
برا پسرارم انتخاب کن ما مشکلی نداریم
-نه این چه حرفیه این روزا فقط برای
شماست که از تک تک لحظه هاش لذت ببرید
من فقط خواستم یه پیشنهاد بدم همین
راستین-ای بابا دختر چقد ناز میکنی
تارف نداریم که میگن انتخاب کن بگو باشه
-باشه من انتخابمو میگم پیشنهادم میدم
اما اگه خوشتون نیومد رد کنید حتما
همه قبول کردن

- شما یه شب استثنایی دارید گفتم لباسا هم
استثنا و سوپرایزی باشه همتون ست هم
یه شکل باشین قشنگ میشه انتخاب منم
اونه

وبه گوشه سالن ردیف بالا اولین کت اشاره
کردم

کت شلواری سفید مشکی که خیلی زیبا
بود کت مشکی با یقه سر استینای سفید
دکمه های مشکی و شلوار سفید
الیاس- من که از این خوشم اومد سفید
مشکی ترکیب قشنگی شده فقط پیرهنشو
انتخاب کن

بقیه هم از همون برداشتن
با دختر رفتیم سمت فروشنده
- ببخشید اقای پیرهن سفید با یقه مشکی
سر استینای مشکی دارین یا یه چیز تو
این مایه ها؟

فروشنده- بعله میدونم چی میخواین این
چه طوره؟

فوق الادیه بود همون طور که میخواستم

به اضافه نگین هایی که روی قسمت
پارچه مشکیش بودو مثل شب پر ستاره
بود

ارام-عالیه از همین چهارتا بدین لطفا
پسرا رفتن پروو کنن
نیاز-خیلی خوش سلیقه ای توله من
که فکر میکنم اروین تو اون کت شلوار فوق
الاده شه بخاطر چهار شونه ایش
نیکا-اره به همشون میاد همشون هیکل
ورزش کاری دارن کت شلواره هم شیکه
همین طور که دخترا حرف میزدن
چشم خورد به راستین که کلافه بین تعداد
کت شلوار های زیاد می گشت اروم رفتم
سمتش

-کمک میخوای؟

راستین-اره بد جور گیر کردم بین این دوتا
دوتا کت شلوازی که نشونم دادو نگاه
کردم یکیش سرتا پا کلی سفید بود
اون یکی پارچه براق مشکلی داشت با
خطای سبز و ابی ریز عمودی داشت
-به نظر من این مشکیه برای عروسی

بیچه ها بهتره اون سفید برای
تک شب زندگیت خوبه روزی که به نیمه
گم شدت میرسی البته نظر من اینه
راستین- نه خوبه همین ممنون برا کمکت
میشه من برم پروو تو یه پیرهنم به سلیقت
بیاری؟

-البته تو بورو
دوباره رفتم سمت فروشنده گفتم
-ببخشید یه پیرهن سبز ابی بهم میدی
با سایز لارج؟
فروشنده-این خوبه؟

-اره بدینش
داشتم میرفتم سمت اتاق پروو که
چشم خورد به جلیقه مشکی براق
ست کته

-ببخشید میشه اونم بدید
جلیقه رو هم گرفتمو رفتم سمت در
درزدم
راستین-بعله
-منم پیرهن اوردم

درو نیمه باز کردو دستشو آورد جلو

جلیقه و پیرهنو دادم دستشو

رفتم سمت بچه ها که پسرارو نگاه

میکردن تو لباسا

-خیلی خوش تیپ شدین داداشا

اروین-ای شیطون تو از ما تعریف نکنی

کی بکنه اخه

همه خندیدنو پسرا رفتن لباسارو در بیارن

رفتم سمت اتاقک راستینو در زدم

راستین-بعله

-راستین منم پوشیدی میتونم بینمت؟

درو بازکرد

وای خداچه معرکه شده کت تو تنش کیپ

شده فوق الاده

بهش میومدیه چرخ زد

راستین-چه طورم؟

-عالی خیلی بهت میاد

راستین-اهای دختر چشاتو درویش کن قورتم

دادیاتموم شدم

-نترس تموم نمیشی خیلی زیادی

امدم برم که صدام زد

-بعله

راستین - حالا چرا قهر میکنی و ایستا

اینو ببین

و بعد دکه کتو باز کرد و درش آورد

با جلیقه مهشر شده بود خیلی به شونه های

پهنش بازو های کلفتش میومد

یه دفه راستین دستشو گرفت جلو صورتشو گفت

راستین - اخ اخ چشم در او مد

دویدم سمتش

-چی شد راستین خوبی راستین تو رو خدا نگام

کن سرتو بگیر بالا

سرشو گرفت بالا زل زد تو چشماتو گفت

راستین - تو داری با من چی کار میکنی

دختر برق اون چشات منو کور کرد یعنی

انقد خوشگل شدم والان این چشهای فشنگت

نگران منه

ازش دور شدم قلبم با تموم قدرت میکوبید

-من...من میرم دیر شد لباساتو در بیارو بیا

و رفتم سمت بچه ها که داشتن حساب میکردن

راستینم اومدو رفتیم سمت مغاز لباس عروس
ارام-واییی خدا باورم نمیشه من میخوام اینارو
بپوشم ای جون من دیگه طاقت ندارم همش
خیلی قشنگه

ماهیار-خانومی تو تو این لباسا فوق الادیه میشی
-دختر اونا رو نگاه کنین

و به چهار تا لباس یه شکل با رنگای متفاوت
اشاره کردم لباس پفی دکلمته که روی سینه هاشون
به صورت مار پیچ تا پایین دامن منجق دوزی شده
بود تو دوسه ردیف و توری بلند پور منجقی داشت
دختر حمله کردن سمت لباسا که پسرا
خندیدن دختر هر کدوم یه رنگشو بر
داشتنو با کمک اقا هاشون رفتن بپوشن

رفتم سمت وسایل سفره عقد

یه سریو انتخاب کردم

-ببخشید خانم یه لحظه میاین

فروشنده-بعله بفرماید؟

-اون سفره طلایی و اون کاسه های نقره ای

اون کله قندای تور سفید با روبان صورتی کم

رنگه اون سنگای اکلیلی صورتی ابی نقره ای

طلایی و اون صدفهای ریز و اون قلبای شیشه ای

ریز قرمز میخوام

فروشنده-الان براتو اماده میکنم چیز دیگه

نمیخواین؟

-اوم شما ابشار فش فشه منورای رنگی

دارین؟

فروشنده-اره چنتا میخواین؟

راستین-از هر کدوم ده پونزدهتا بدین

-چه خبره پنج تا بسه

راستین-نه بدین استفاده میشه

-باشه

الباس-میکا دخترا میگن نمیای ببینیشون؟

-نه دوست دارم شب عروسی ببینم

الباس-اوکی ما الان میایم دخترا پسندیدن

تو وسایل سفره رو انتخاب کردی؟

-اره بیاین

الباس-باشه

داشتم با افسوس ناراحتی به لباس

عروسا نگاه میکردم هیییی خدا

یعنی میشه من یه روز بپوشم پیش عشقم

خوش بخت شم یه اه از ته دل کشیدم

راستين-چي شده چرا اه ميكشي؟

-هيچي همين جوري

بچه ها اومدنو رفتيم سمت اپارتمانا

مبل مان واسايل چوبي هر طبقه رو اوردن

خيلي كار بود تو دو روز چهار طبقه رو

ميخوان بچينن تصميم گرفتيم جمعي بريم

واحد به واحد بچينيم زنگ زدم خونه

گفتم شبو پيش دخترا ميمونم كمك

مامان با هزار فوش حرف قبول كرد

-اخ من كه ديگه NSF شدم از درد

و خستگي يعني واقعا تموم شد؟

مهيار-اوف اره مثل اين كه

اروين-من كه خيلي گرسنه دارم ميخشم

-داداش لايك داري اين دفعه كاملا باهات

موافقم

بقيه هم تكيذ كردن كه الياس زنگ زد

برامون پيتزا اوردن از ديروز بكوب

كار كرديم تا سه شب بيدار مونديم

بعد از خستگي هركي يه ور افتاد

خوابيد دوباره صبح با خستگي بلند

شديمو تا الان كه ساعت 11شبه كار

کردیمو هیچ کی هیچی نخورده

پیتزا رسیدو همه حمله ور شدیم روش

بعد که سیر شدیم من بلند شدم آماده شدم

نیکا- کجا میکا آماده شدی ؟

-میخوام برم خونه دیگه تموم شد مامانم

گفت بیا خونه زود

نیاز دستمو کشید کنارو گفت

نیاز-الاهی بمیرم خیلی ازیتت کردیم

مامانت دیشب خیلی فوشت داد نه؟

-عیبی نداره خواهری فداسرت

نیاز -الان دیروخته خودم زنگ میزنم

رازش میکنم امشب بمونی فردا خودم ببرمت

-نه تروخدا بیخیال میترسم بد دهنی کنه

یه وقت

نیاز -نه بابا همچینم نیست مادره فقط نگرانیت میشه

نیاز رفت زنگ زدو منم رفتم پیش بچه ها

نشستم

نیاز-اوکی شد گفت بمونه

-جلدی چیزی بهت نگفت که؟

نیاز-نه تازه اجازه پیک نیک فردارم گرفتم

-پیک نیک فردا دیگه چیه؟

ارام-فردا با بچه ها دست جمعی میریم
آخرین پیک نیک مجردی جاده چالوس
عنخش حال

-ای دون ای دون دوشت دالم

اروین-ای فدات شه بابایی با اون

زبون شیرینت دوست داری؟

-اله کیلی دوشت دالم باباعی ژوون

راستین-جون بایی دخترکم؟

-باباعی من اجوچه لپاچک تولچک هم

دوشت دالم بلام میگیلی؟

راستین-اره بابایی دیگه چی دوست

داری برات بگیرم خوشگل بابا؟

-اوم دیجه علوسک توپ

راستین-باشه بابایی میخرم برات حالا

بیا یه ماچ کن بابارو

-بیشین بینیم باو بچه پرو

همه زدن زیرخنده

ماهیار-بچه ها بیاین به بازی کنیم

مهیار-اره بیاین پانتومیم یکم بخندیم

بچه ها با همسرشون منم با راستین افتادم

اول نیاز برای اروین شروع کرد بهش گفته
بودیم بهش بگه خوک شکم پور
نیازم هی دماقشو میکشید بالا ادای صدای
خوکو در میاورد مورده بودیم از خنده
اروین میگفت مریض شدی چیزی رفته
تو دماغت میخوای دماغتو عمل کنی
بعد کلی زوراروین فهمید
بعد نوبت ماهیار و ارام بود که به ماهیار
گفتیم ادای گوگوشو در بیاره
بدبخت یه ساعت زور زد

هی لباسو غنچه میکرد ارایش میکرد
ادای خواننده در میاورد اخر سر میزد
رو گوشاش ارام میگفت میخوای ارایش
کنم ب*و*س میخوای میخوای بری مهمونی
بخونی صدات گوش کر کنه نمیکشوی صدا
بشنوی اخرم نتونست بگه باختن
هین جور ادامه داشت تا این که اخر افتاد
به من بچه ها گفتن بگم دارم عاشقت میشم
رفتم جلوی راستینو با دستم عدد سه رو

نشون دارم

راستين-سه كلمست؟

سرمو تكون دادم شروع كردم به راه رفتن

راستين-دارى ميرى جايى؟

سرمو به معنى نه تكون دادم

رفتم سمت كابينتو درشو باز كردمو بستم

راستين-دارى درو.....

وسط حرفش دستو پا زدمو اشاره كردم

برگرده عقب

راستين-دارى

سرمو تكون دادم اره

راستين-دارى چى خوب؟

اشاره كردم من نه تو

راستين-من دارم

سر تكون دادم اره

و بعد با دستم يه قلب درست كردمو

گذاشتم رو قلبمو انگشتامو باز بسته كردم

راستين-قلب دارم

سرمو به معنى نه تكون دادم

خيلي بعيد بود اما به زبان اشاره

كرو لال ها اول خودمو بعد اونو نشون دادمو

دوتا انگشتای بین اشاره و کوچیکه رو خابوندمو

نشونش دادم

راستین - با تعجب سر در گمی صدای ضعیف

گفت

راستین - تو عاشق منی؟

سرمو تکون دادم اشاره کردم منو حذف

کنه عاشق نگه داره تورم حذف کنه

راستین - عاشق

تونند توند سرمو تکون دادم

بیچه ها شروع کردن به شمارش معکوس

برای پایان

با التماس نگاهش کردم که سرشماره 3 گفت

راستین - دارم عاشقت میشم

جیق زدمو پریدم بالا

-هوررا گفت گفت ایول راسی جون

و پریدمو گونشوب*و*سیدم از خوش حالی

نمیدونستم چی کار کنم

بعد کمی صحبت همه رفتیم بخوابیم

دختر تو یه اتاق پسرایکی دیگه

صبح زود از هیجان بلند شدم دخترا هم بیدار

بودن پسرانم مشغول جمع کردن وسائل بودن

فقط راستین نبود

-پس راستین کو؟

اروین-خوابه اقا هر کاری کردیم بلند نشد

-من بیدارش میکنم

رفتم سمت اتاق پسرانم درو باز

کردم خودشو توی پتو پیچیده بودو

خواب بود رفتم جلوش نشستمو صورتشو

نگاه کردم چقد ناز خوابیده بود موژه های

بلندش روهم افتاده بودنو بهم گره خورده

بودن لبای خوش فورمشو تو دهنش جمع

کرده بود شبیه اینایی که میخوان جلو

بغض و گریشونو بگیرن قسمت جلوی

موهایش که بلند تر از بغلاش بود خراب

شده بودو شل*خ*ته تو صورتش بود

من خیلی دوست دارم راستین خیلی

اما هیچ وقت جرعت نمیکنم بهت

بگم من از دنیای تو جدام دورم خیلی

دور ازش با دوربین گوشیم یه عکس

گرفتم خوب حالا چه جوری بیدارش کنم

رفتم پشتشو اول اروم یه فوت تو گوشش

کردم که دستشو آورد بالا تگون داد هههه
فکر کرده مگسه یه تیکه از موهامو گرفتمو
کشیدم زیر بینیش که دوباره دستشو
تگون داد جلو دهنش یه ناله ضعیف کرد
ای بابا پاشو دیگه یه تیکه از موشو گرفتم
اروم کشیدم هیچ حرکتی نکرد محکم تر
کشیدم که یه تگون خورد اما بلند نشد
یه فکری به سرم زد دویدم تو اتاق خودمونو
ماژیکو برداشتمو رفتم سمت راستین
ابروهاشو کلفتو پیوسطه کردم بعد براش
ریش سیبیل کلف کشیدم بغل دماغشم یه
خال گونه گذاشتم حالا وقتشه چنتا عکس
گرفتمو بعد اینه رو ور داشتمو گرفتم
جایی که وقتی راستین پاشه صورتشو
میبینه بعد یه هوایی یه جیق بلند زدمو گفتم
-ایی کمک دیو دیو کمک
راستین که بلند شد وقتی تو اینه دست
من قیافه ترسناک خودشو دید فکر کرد دیوه
پشت سرشه بلند شود هی جیق میزد مثل دخترا
دوید تو حال رفت سمت بچه ها

که دخترا با دیدنش ترسیدنو جیق زدن
اونم از جیق اونا دوباره جیق زدو دوید
سمت پسرا پسرا که قزیه روفهمیده بودن زور
زدن نگهش دارن منم که دلمو گرفته بودمو
گریه خنده می کردم بعد چند لحظه که همه
اروم شدن بقیه هم خندیدن راستین
با تعجب نگامون می کرد بعد یه هو دوید
سمت اینه که من رفتم از ترس تو اتاقمونو
درو قفل کردم راستین بعد کلی دادو غال
رفت اماده شه منم اماده شده اومدم
بیرون پیش همه میخواستیم سوار ماشینا شیم که
الیاس گفت
الیاس - میکا با راستین بیا
-نه ترو خدا نه
اروین -وا چرا خوب ماشینش خالیه تنهاست
بیا دیگه باهاش
-نه بابایی تلو خدا این دیوه منو میخوله
من تازه بچم موخام ژندژی تونم بابایی من
با مامانینا میلیم شما هم با عموها این دیوه بلین
همه خندیدن
با دخترا سوار یه ماشین شدیدم پسرا هم

با ماشین راستین اومدن
صدای ضبته تا اخر زیاد کردیمو میر*ق*صیدم
وسط را پسرا رفتن مغاز که وسایل بخرن ما
واینستادیمو رفتیم داشتیم برا خودمون
حال میکردیم که یه ماشین با دوتا پسر
ژینگول اومدن بغلمونو هی چرتو پرت
میگفتن

پسره-خانومی جوجه هاتو بخورم

-گوه نخور عوضی

-نیاز بزن بغل بزن بغل

سریع چاقو زامنیمو در اوردمو

پریدم سمت پسر گفتم

-چی واق واقعی کردی دیوس؟

پسره-هون که شنیدی س.ک.س.ی.خودم

-خفه شو حروم زاده

و با پا زدم تو جای حساسش اون

یکی پسره اون حمله کنه سمتم که

دخترای یکی با قفل فرمون و بقیه با چاقو

میوه خوری که تو صندوق بود اومدن جلوم

که پسره عقب عقب رفت که تمنا گفت

تمنا- پسر او مدن

پسر ای لات سریع سوار شدن که برن

راستینینا رسیدن بهمون که پسر پرو

سرشو گرفت بیرون گفت

پسره- چاقال قل بخور تا بهم برسی

و گازشو گرفتو رفت اینو نگفت من

دیونه شدمو پامو کوبیدم که با تمام قدرت

بدوام دنبالش که راستین محکم بغلم

کرد با تمام قدرت تکنون میخوردم

که از بغلش دریام اما خیلی محکم

گرفته بودتم اونا که رفتن جیق زدم

-ولم کن لعنتی ولم کن به من دست نزن

راستین اروم ولم کرد دیونه شده بودم

داشتم منفجر میشدم هی این ور اون

ور میرفتمو موهامو میکشیدمو فش میدادم

زیر لبی دخترا او مدن سمتمو بغلم کردن

اروم نمیشدم باید میزدمش باید

رفتم سمت درخت کنار جاده و هی

بهش مشت میزددم دستام زخم شده بود

راستین او مد جلو دستامو گرفت

-ولم کن ولم کن میخوام بکشمش

راستین -هیش بسه دیگه اروم باش

تموم شد

و کشیدم تو بغلش منم بلند بلند گریه کردم

جیق زدم یکم که گذشت خوب شدمو از

بغلش در او مدم راه افتادیم

به طبیعت چالوس که رسیدیم یه جای

دبش نگه داشتیمو چادور زدیم وسایلو

اماده کردیم راستین داشت اتیش روشن

میکرد که اروم رفتم کنار اتیش نشستمو

پاهامو بغل کردموزل زدم به اتیش

بعد چند دقیقه راستین کنارم نشست

راستین -خوبی؟

-اره

راستین -چی تو اون اتیش میبینی؟

-خودمو

راستین -خودتو یعنی چی؟

-خودمو چون منم از جنس اتیشم و عاشق

اتیش

راستین -چه جالب منم عاشقم اما عاشق

یه ادم یه دختر که همه چیمو با شیطنتاش
و رفتارای عجیش گرفته
اشک از چشم جاری شد راستینم عاشق
شده مبارکه عشقم مبارکه
راستین -خیلی دوش دارم خیلی
با تمام ویژگیهای عاشقشم جونمو فداش
میکنم اما نمیدونه
-من عاشق یه نفرم عاشق یه پسر با تمام
لج بازیاش با محکم بودنش با غرورش با
خورد کردنام با ناراحتیش با خنده هاش
با همه چیز اما اون نمیدونه
نمیدونم من تصور کردم یا چشای راستین
غمگین شود
رفت سمت اتیشو کبابارو آماده کرد
رفتم پیش بچه ها نشستم با الیاس
اروین و مهیار حکم بازی کردم بعد کلی
کوری خوندنو شیطنتو تحدید منو مهیار
بورديمو قرار شد الیاس و اروین برامون
تکنو بر*ق*صن بعد ناهار
میخواستیم وسطی بازی کنیم اروین
راستین سر گروه شدن

اروین نیاز نیکا ماهیارو ارامو کشید
راستینم منو تمنا الیاس مهیارو کشید
بازی شروع شود من گوشه وایساده بودمو
همش فرار میکردم اما چون گنده بودم هی
میخوردم راستینم گل میگرفت منو
دوباره میاورد تو تا این که هممونو زدن
راستین موند سر عدد 6 راستین خوردو
نوبت اونا شد منو راستین روبه روی
هم بودیمو همه رو به رگ بار بسته بودیم
اما این اروین بیشور عین فر فره بود
آخر سر با پر تاب ناگهانی من تو 10 شماره
خورد جیق بلندی زدمو دویدم سمت راستینو
دستامونو کوبیدیم به هم دور اخر بودو ما
وسط شرط کرده بودیم هر گروهی باخت
باید ببرتمون شهر بازیو شام افتادیم
وسطو بچه ها محکم میزدن و رحم
نمیکردن اولین نفر رفتم بیرون لبو لوچمو
اویزون کردم اه بد شانس بعد من مهیار خورد
بعد سه دور تمنا و دو دور بعد راستین یه
گل گرفتو منو آورد تو چهار دور بعد

الیاس رفت بعد همین جوری داشتیم
فرار میکردیم 8 دور حواس راستین
بخاطر زنگ گوشیش پرت شدو خورد
قلبم داشت توند میزد خدایا کمکم کن
بچه ها تشویقم میکردن میکا زرنگ
باش اونا تورو دست کم گرفتن
توپ ها با سرعت بالا از یه میلی متریم
رد میشدن بچه ها حرصی شده بودن
آخرین توپ بود قلبم توند میزد که اروین
محکم شوت کرد که با تمام توان پریدم بالا
توپ از بین پاهام رد شد
-هورا ما بردیم ما بردیم
هورا
راستین دوید اومد بغلم کردو شروع کرد به
چرخوندنم
راستین-افرین افرین خوشگلم افرین عزیزم
خیلی خوب بود عالی بود تو تونستی عشقم تو
عالی بودی
همین جور داشتم میخندیدم که با شنیدن
این حرفش خنده رو لبم خشک شد
اروین اروم وایستادو پیشونیمو عمیق ب*و*سید

راستین -خیلی خوب بود خانومی

چشاش برق میزد خوش حالی ازش میبارید

چالای گونش معلوم شده بود یه دفعه

پریدمو چال گونشوب*و*سیدمو در رفتمو

از ته قلبم خندیدم عشقش منم منم خدایا

شکرت

بابچه ها سوار ماشینا شدیم رفتیم سمت

شهربازی ارم

وقتی از ماشین پیاده شدیم

چشم خورد به یه دختر پسر که داشتن

متور سواری میکردن با حسرت

به اونا نگاه میکردم که راستین

گفت

راستین-چه باحسرت نگاه میکنی دلت میخواد سوارشی

-اره خیلی

راستین-باشه واستا یه دقیقه

رفت سمت پسره و یه چیزی

بهش گفتو یه چیز بهش داد

متورو ازش گرفت اومد سمتم

راستین-پیر بالا خانومی

-شوخی میکنی دیگه نه؟

راستین-چه شوخی مگه نمیخواستی

سوارشی زود باش پیر بالا

با زوق سوار متور شدم

راستین-کمرمو بگیر نیوفتی

-نه خودمو نگه میدارم

راستین-باز لج کردی که دختر میفتیا

-نه نمیفتم بورو

اول اروم میرفت اما یه دفعه یکم

سرعت گرفت بعد یه نیش تر مز

زد که از ترس محکم بغلش کردم

صدای خندش بلند شد

راستین-حالا خوب شد باید از

اول میگرفتی

بد گازشو گرفتم با سرعت تو

خیابونا دور دور کردیم سمو گذاشتم

رو کمرش با ارامش لذت بردم

بعد رفتیم بیش بچه ها بازوق گفتم

و میله هارو محکم چسبیده کاملاً

معلوم بود از ارتفاع میترسه اما

نخواستم به روش بیارم گفتم
-راستین من یکم سرده می‌شه بیام
بغل تو بشینم
راستین- نه نه ممکنه این ور سنگین
شه بیفتیم
پسره پرو رومن گفت سنگینم اما
بیخیال گ*ن*ا*ه داره باید اروم بش کنم
-ترس چیزی نمیشه اینا محکم اروم میام
و سریع بلند شدمو نشستم پیشش
اول اتافک یه تکون کوچیک خوردو
بعد ارم شد
-راستین منو نگاه کن
با ترس منو نگاه کرد
-اون دستتو.... یعنی می‌شه بغلم کنی
اروم یه دستشو انداخت دور کمرمو
گرفتم باید حواسشو پرت می‌کردم
-هی راستین اونجارو ببین اون چراغا
مال اون خونه ها هست خدا میدون
چنتا ادم توشه چه جوری زندگی میکنن
منم ارزو دارم بین اون خونه ها یه خونه

حتی کوچک داشته باشم توش با عشقم
زندگی کنم با شوهرم شوهر ایندم
اقام خسته از سر کار بیادو من کتسو
بگیرم برایش غذای خوش مزه و گرم بزارم
بخدو نمش برایش از روزم بگمو از
روزش بپرسم بعد ها با بچه هامون
بازی کنیم بخندیم شاد باشیم برای
بچه هامون شادی به ارمغان بیاریم
و بعد یه اه بلند کشیدمو به
جلو نگاه کردم که احساس کردم
راستین سرشو گذاشته رو سرم
سرمو بلند کردمو بهش نگاه کردم
اروم بود عین من به اون چراغ های
خونه ها زل زده بود خودمو فشار دادم تو
بغلشو سرمو گذاشتم رو سینهشو اونم
گذاشت سرشو رو سرم بعد چند دور
پیاده شدیم
رفتیم کشتی تو بقیه وسایل راستین
کم تر میترسیدو همش دست منو
محکم گرفته بودو موقه ترس فشار
خفیفی میداد

-همین که گفتم من سوار می شوم

شما میخوانی نیاین؟

نیاز-چرا لج میکنی خواهر من خطر داره

تنهایی هیشکی نمیخواه اونو سوار شه

-نه من میرم شما نیاین

ورفتم سمت وسیله همون ترسناکه که

نیاز نشون داده بود هیش کدومشون

نیومدن با بلیط منتظر بودم سوار شم

که یکی دستمو گرفت برگشتم داد

بزنم که دوتا چش سبز ابی دیدم

-تو این جا چی کار میکنی راستین؟

راستین-میخوام سوار شم

-چی؟؟؟؟ نه نه تو نیا تو اخه نه نمیشه

بورو اصلا میخوام تنها سوار شم

راستین-نگران من نباش باتو که

باشم از هیچ چیز نمیترسم

-نه من بخاطر تو نمیگم میدونی

اخره اصلا خودم پشیمون شدم میخوام

برگردم

اومدم برم پیش بچه ها که دستمو گرفت

راستین-میکا من میخوام سوار شم

میخواهی منو تنها بزاری؟

تو چشاش زل زدم

-باتو هر جا میام حتی جهنم

دستم گرفت رفتیم سوار شدیم

کلی کمر بندبستن بعدم حفاظ

اورد پایین دستای همو گرفته بودیم

-وای راستین چرا انقدر دستات سرده

خوبی تورو خدا بیا پیاده بشیم

راستین-خوبم خوبم چیزی نیست

نترس روبه روتو نگاه کن لذت ببر

خیلی تر سیده بودم خدایا چیزیش نشه

غلط کردم دستگاه روشن شودو شروع

کرد به چرخش چشم جلو بودو یوووهوو

جیق میکشیدم دوراخر بود که احساس

کردم راستین خیلی غیر عادی یخ

کرده برگشتم نگاش کردم دیدم چشاشو

بسته دستگاه وایستاد

-هی راستین چشاتو باز کن تموم شد

میخوایم پیاده بشیم

اما اون حرکتی نکرد حفاظمو باز کردم

مال راستینم باز کردم تکنونش دادم

-اقا راستین پاشو بریم تموم شد

راستین راستین با تواما اصلا شوخی

بامزه ای نیست

-راستین راستین تورو خدا پاشو کمک اقا

کمک تورو خدا راستین پاشو پاشو راستین

دیونه شده بودم جیقای هیستریک میکشیدم

چند نفر دویدن اومدن پیادم کردنو راستینم

اوردن بیرون از دستگاه نمیزاشتن

نزدیکش شدم

مرده-خانوم اروم باشید چیزی نیست

شوهرتون ناراحتی قلبی دارن؟

-نه نمیدونم تا الان که نداشت ؟

مرده-یکم اروم باشید تمرکز کنید متمنن؟

-یه لحظه وایستید

زنگ زدم به اروین

-الو الو

گریه نمیزاشت حرف بزنم

اروین-الو میکا الو چی شده چراگریه

میکنی الو...

-اروینتورو...توروخدا بیا.....راستین

وزدم زیر گریه مرده گوشیمو گرفتم

با اروین حرف زد رفتم بغل راستین

زانو زدم

-اقایی راستینم تروخدا پاشو راستین

غلط کردم گوه خوردم تروخدا پاشو

عشقم پاشو به خدا دیگه ازیت نمیکنم

عزیز دلم الهی فدات شم همش تخسیر

من خره تو این جووری شدی راستینم

اقایی پاشو تروخدا راستین راستینم

مرده-ای بابا خانوم باز افتادی روش

که بیا عقب الان گروه امدادمون میان

خانم بیاین کمک اینو بکشین عقب

مردم دورمون جمع شده بودن من

زجه میزدمو راستینو صدا میزدم

زنه زور زد منو بکشه عقب اما زورش

نمیرسید چند نفر با کیف کمک های اولیه

اومدن دور راستینو قلبشو فشار میدادنو

نفس مصنوعی میدادن بچه ها بلخره

اومدن پسرا رفتن سمت راستینو

دخترها منو کشیدن عقب جیق زدم

-ولم کنین راستین راستین

پاشووو پاشوو لعنتی

تو حق نداری بری پاشوو

بعد بایه شک راستین چشاشو باز

کرد بلندش کردن بردن تو یه کانتینر

بهش سرم وصل کردن بچه ها پیشش

بودن منم بیرون کانتینر نشسته بودمو

گریه میکردم بعد نیم ساعت حال راستین

خوب شد منو که رو زمین دید دارم

گریه میکنم اومد نزدیکمو بلندم کرد

راستین-چته خانومی چرا انقد گریه

میکنی نمودم که زندم این اشکات

واسه منه

هولش دادم عقبو سرش داد زدم

-خفه شو لعنتی من که گفتم نمیخواه

سوارشیم

-همش تقصیر منه خره اصلا

چرا بهم نگفته بودی مشکل

قلبی داری ها! جواب بده؟؟؟

مشتامو میزدم توسینشو باگریه دادحرف میزدم

-جواب بده لعنتی اگه چیزیت میشد

من چی کار میکردم هاچی کار میکردم

بدون تو تو لعنتی مگه نمیدونی من تورو...

بقیه حرفمو نگفتم زدم زیر گریه

دستامو گرفتمو کشیدم تو بغلش

راستین-هیشش اروم

اروم باش چیزی نیست من این جام

پیشتم نزدیکتم ببینم اروم باش

تموم شد عزیزم تموم شد

با تموم وجودم بوش میکردم

خدایا چرا چرا عاشق شدم عاشق

این این دنیاش کاملاً از من جداست

با یه لنگه چرخ ماشینش میتونه کل

زندگی مارو بخره من تو زندگیش

جایی ندارم باید ازش دورشم دور

از بغل راستین اومدم بیرونو گفتم

-من میخوام برم خونه

اروین-کجا ابجی تازه میخوایم بریم

شامو بستنی؟

-نه من میخوام برم خونه الان شما

باشین من میرم
راستین - من میرسونمت
- نه خودم میرم
راستین - گفتم میرسونمت
لحنش دستوری بود با بچه ها
خدا فطی کردم و قرار شد فردا
برم ارایشگاه با دخترا نشستم
تو ماشینو راه افتادیم دلم نمیخواست
راستین خونمونو ببینه اما الان ببینه
ازم سرد و دور میشه منم اینو میخوام
راستین - خونتون کجاست؟
- جاده ساوه اسلامشهر گلستان.....
راستین - چیی جاده ساوه اونجا که...
میدونی منظورم اینه که پاین شهر
مگه شما پول دار نیستید؟
- نه من یه بچه پاین شهرمو بابام
مسافر کشه من همینمو بس
دیگه حرفی نزدیم جفتمون رفتیم
تو فکر بعد یه ساعت رسیدیمو من
پیاده شدم

-ممنون که رسوندید بابات اون اتفاقم....

راستین-مهم نیست تخسیر تو نبود

من ازت ممنونم بهترین شب زندگیم

بود بخاطر تو

پوز خندی زدمو خدافظی کردم

رفتم تو دیگه تموم شد ازم سرد میشه

(راستین)

به در بسته خونشون نگاه کردم

عجب شبی بود فک نمیکردم

میکا همچین جایی زندگی کنه

اومدم راه بیفتم که یکی زد

به پنجره پنجره رو کشیدم پایین

-بعله

مرده-سلام ببخشید میشه یه لحظه

وقتتونو بگیرم

-بعله ببخشید شما؟

مرده-من همسایه اقای سلیمی هستم

-بعله بفرماید امرتون؟

مرده-میشه یه جا دیگه حرف بزنیم؟

-بعله بفرماید بالا

سوارش کردم و رفتم یه کوچه بالا ترو

پارک کردم

-خوب بفرماید من در خدمتم

مرد-راستش من شمارو دیدم بنظر

ادم درستو خونواده داری میاد شما

دختر آقای سلیمی رو میخوايد؟

-فکر نکنم این حرفا به شما ربطی

داشته باشه؟

مرد-بعله درکتون میکنم اما من فقط

میخواوم کمکتون کنم شما باید یه

چیزایی راجب این خانواده بدونید

این وظیفه انسانی منه که بگم

این خوانواده ادمای خوبی نیستن

همش خونشون دعواست اقا و خانوم

سلیمی میخوان از هم جدا شن تاز پسرشونم

اعتیاد داره شیشه میکشه تازگیا ازدواج

کرده دختره بیچاره سیاه بخت شود

تازه از همه مهم تر دخترشونه خیلی

بد میگردد ارایش زیاد بد حجابی

پسر میاورد جلو درو خدا میدونست

چی کار میکنن تو تاریکی تازه سه

چهار سالم قییش زده بود فکر کنم فرار کرده بود

عصبانی شدمو سرش داد زدم

-بسهه بسه آقای به اصطلاح محترم

واقعا شما به فکر منید یا بی ابرو کردن

دختر مردم از خودتون حرف در میارید

اون چند سال دانشگاه میرفت خوابگاه

میموند واقعا که لطفا از ماشینم پیاده شید

مرده- اقا شما اشتبا.....

-پیاده شید اقا

مرده-از من گفتن بود

پیاده شدو من گازشو گرفتمو رفتم

میکای من این جوری نیست نه نیست

باید بیرسم شماره الیاسو گرفتم

الیاس-الو کجایی پسر پس؟

-الیاس الیاس بگو که دروغه بگو میکا....

.....

(میکا)

تو اینه به خودم نگاه کردم

ساده اما عالی بودم موهامو بافت

افریقایی زده بود جلوشو شبیه تل شده

بود بقیش ل*خ*ت شلاقی بود داخل چشم
لنز ابی بود و ارایش چشمم مشکلی ابی بود
روژ قرمز پرنگم زده بود برام ناز شم
الاهی خنخ لباسم لباس سبز ابی مشکلی
بود مدل لباسای خورم سلطان خیلی بهم
میود دخترارو نگم که ماه شده بودن
نیکا لباس عروشم همون مدله به رنگه نباتی
بود نیاز کرم بود ارام سفید تمنا صورتی خیلی
کم رنگ تو مایه های سفید ارایشاشونم ست
لباس خیلی قشنگ شده بودن دامادا اومدن
دخترارو دونه دونه شنل پوشوندمو بردم دادم
دست دامادش بعد اخر سر خودم وسایل
خودمو دخترارو گذاشتم صندوق ماشین
راستینو راه افتادیم حدسم درست بود
سرد شده بود اصلا تو ماشین حرف نزد
-خیلی خوش تیپو خوش گل شدی
یه نیم نگام کردم و خیلی سرد گفت
راستین - ممنون
بغضم گرفت دیگه هیچی نگفتم خودم
خواستم این جوری شه

-قرارمون سر جاشه

راستین-اراه اماده باش صدات میکنم

از ماشین پیاده شدمو رفتم داخل

باغ انگار لونه مورچه رو خراب کردی

چهار هزارتا ادم تو یه باغ شیش هزار متری

خانواده های بچه ها هر کدوم یه میلیارد

گذاشته بودن برای این مهمونی خیلی

خیلی زیاد بود وحشت کرده بودم

بد جو احساس قریبی میکردم سریع

رفتم سمت اتاقی که سفره عقد پهن

کرده بودم عاقد اومدو شروع کرد به

خوندن ختبه کرد منم پشت بچه ها قند

می سابیدم بعد عقد همه رفتیم تو باغو

مشقول ر*ق*ص شدیم بعد یه ساعت دیجی

گفت

دijی-خوب اقایون و خانوم ها نوبت

ر*ق*ص عروس ها ودومادهای گلگونه

چشم گردوندم دنبال راستین

پس چی شد کجاست اه دیدمش

توبغل یه دختره داشت میگفتو میخندید

خدایا چرا احساس میکنم دارم
دافقون میشم دارم منفجر میشم
چرا انقدر قلبم دردمیکنه
دستیار دیجی اومد پیشم
دستیار-خانم سلیمی؟
-بعله خودمم
دستیار-دیجی گفتن آگه آماده اید تشیف
بیارید؟
-اره بریم
رفتیم رو سکوی مخصوص گیتارمو
گرفتم دستمو رو صندلی نشستم
دیجی-خوب عروس ها و دومادهای
گلمون بیان وسط
برقا خاموش شدو فقط چراغ میدون
ر*ق*ص روشن بود
صدامو اروم ساف کردم با اشاره
دیجی شروع کردم به حرف زدن
-خانوم ها واقایون مهمان های عزیز
دوستان و اشنایان گرامی عزیز به
جشن خوشی دوست هامون خوش آمدین

امشب برای دوستای من بهترین شب
زندگیشونه من باهاشون خاطره های
زیادی دارم خدا بهم 4 خواهر و 4 برادر
داد درسته از خونم نیستن اما پیوند
بین ما عشق خواهر برادری محبت
دوستای عزیزم برای تلافی تمام
محبت ها و عشقتون میخوام براشون
یه کار ناچیز که ازم بر میاد بکنم میخوام
براشون بزنمو بخونم بخاطر صدای بدمم
معصرت میخوام ممنون میشم چند لحظه
تحمل کنید بنده حقیر و ممنون
همه تشویقم کردنو دیجی با اشاره
من شروع کرد هم نوازی با من اهنگ
قشنگ اندیو که برای امشب تمرین
کردم اهنگ اولش رو که زدم با
چشام همه رو از نظر گذروندم
بچه ها وسط داشتن دوتایی تو بغل
هم میر*ق* صیدن فیلم بردار ازشون
فیلم می گرفت چشمم خورد به راستین
زل زدم تو چشاش و شروع کردم به خوندن
. تو نگاهت عشقو دیدم *** تپش قلبو شنیدم

توی جاده های احساس *** من به عشق تو رسیدم
تو کتابا عشقو خوندم *** عکس خورشید و سوزوندم
جای خورشید تو کتابا *** نقش چشما تو نشوندم
جای خورشید تو کتابا *** نقش چشما تو نشوندم
توی شب های منو تو **** لب عاشقی بی صدا نیست
توی دنیای منو تو ***** واسه غم ها دیگه جا نیست
تو همون عشقی که ***** با تو بغض کینه ها میمیره
از تو دستای لطیف ***** مرغ شادی پر میگیره
تو نگاهت عشقو دیدم *** تپش قلبو شنیدم
توی جاده های احساس *** من به عشق تو رسیدم
توی جاده های احساس *** من به عشق تو رسیدم
تو کتابا عشقو خوندم ***** عکس خورشید و سوزوندم
جای خورشید تو کتابا ***** نقش چشما تو نشوندم
جای خورشید تو کتابا *** نقش چشما تو نشوندم
تویه شعری بی نشونه ***** نه تب داغ شبونه
خون عشقت توی رگ ***** هام که از عاشقی میخونه
بی توتنها خواهش من *** گرمی نوازش من
سررو سینه هات میزارم *** ای همه ی آرامش من
تو نگاهت عشقو دیدم ***** تپش قلبو شنیدم
توی جاده های احساس *** من به عشق تو رسیدم

.توی جاده های احساس *** من به عشق تو رسیدم
.تو کتابا عشقو خوندم ***عکس خورشیدوسزوندم
.جای خورشید تو کتابا *** نقش چشما تو نشوندم
. جای خورشید تو کتابا ***نقش چشما تو نشوندم
(اندی)

بغض تو گلوم داشت منفجرم میکرد
اهنگ که تموم شد همه تشویقم کردندو
میگفتن دوباره دوباره اما من حالم اصلا
خوب نبود

-دوستان من معضرت میخوام دیگه
نمیتونم بخونم اما دیجی براتون میخونه
همه هورا کشیدنو ریختن وسط و دیجی
دوباره شروع کرد به نواختن رفتم یه گوشه
وايستادم که جمعیت کم بود نشستمو
عشقمو نگاه کردم که تو بغل اون دختره
دارن دوتایی میر*ق*صن تو کجای این
زندگی که من هرچی میگردم نیستی
عشق من بزار یه دل سیر بینمت
شاید دیگه هیچ وقت نبینمت
خدایا ممنون که عاشقم کردی درسته
کم بود اما واقعا شیرین بود اما کاش

بهم میدادیش واسه همیشه کاش کاش
اهنگ تموم شدو همه رو دعوت کردن
برای شام بی سرو صدا رفتم غذا کشیدمو
خوردم دوباره بساط ر*ق*ص شروع شد
رفتم پیش بچه ها که خدافظی کنم برم
اشک از چشم ریخت پایین نمی دونم چرا
همش احساس میکنم دیگه نمیبینمشون
ارام-الاهی قوربونت شم چرا گریه میکنی؟
بغض نمیزاشت حرف بزنم دخترا اومدن دورمو
همش میپرسیدن چی شده
تمنا-اه بس کن دیگه خواهری اخه چته؟
نیکا-میکا منو نگاه کن کسی چیزی گفته بهت؟
-نه هیچی نیست..... فقط دارم..... تنها میشم
دیگه شما ها.....رم ندارم.....شما هم مثل.....مثل
ثریا میرین.....دیگه نمیبینمتون.....تنها تر از همیشه میشم
خیلی تنها
هق هقم توجه پسرارم جلب کرده بود
اومد بودن نزدیک دخترا همشون بغلم کردن
نیاز با بغض گفت
نیاز-مگه فراره بریم جای دور ما تنهات نمیزاریم

ما میایم تو میای

-ثریا هم همینون میگفت اما الان دوساله ندیدمش

اون رفت سر زندگی خودشو من فراموش شدم

شماهم فراموش میکنید من دوباره دارم میرم

تو همون خونه باهمون دردا من تنهام من مثل

شما عاشق شدم اما هیچ وقت بهش نمیرسم

وبه راستین نگاه کردم که باز با دختره میخندید

بچه ها میدونستن اما قسمشون دادم بهش نگن

اروین-نبینم اشکتو خواهری واسه چی خودتو

ازیت میکنی توی این شب به این قشنگی

-اروین تروخدا ببخش شب تورم کوفتت کردم

داداشی شماها همتون ازماهان بیشتر برام

برادری کردین شما منو خندوندین منو تو جمع

خودتون بردین اما من همیشه ناراحتتون کردم

منو ببخشین

اروین کشیدم تو بغلشو گذاشت راحت گریه

کنم نمی خواستم شبشونو خراب کنم

از بغلش اومدم بیرونو گفتم

-امید وارم همتون خوش بخت شید از ته

دل میگم من دیگه باید برم

ماهیار- به قول خودت بیشین بینیم باوو

بچه پرو

الیاس- تو بگو ماهم گذاشتیم تو بری

مهیار- ابجی خوشگله خودم تازه میخوایم

بریم اپارتمانی که اون قدر زحمتشو کشیدی

او مرن بزارم بری

-داداشا اما اگه دیر وقت شه نمیتونم تنهای

برم خونه

اروین- تنها چرا راستین میبرتت اگه نبورد

خودم نوکرتم

-اما من نمیخوام مزاحمش.....

الیاس- هیس دیگه هیچی نگو همین که

گفتیم الانم بورو لباساتو بپوش بریم

وقتشه

رفتم سمت رخت کنو لباسامو پوشیدم

همه خدافظی کرده بودندو رفته بودن

فقط خانواده ها میخواستن دنبال

ماشین عروس کتن بعدش ما جونا

یعنی بچه های خودمون خواهر ارام

وخواهر نیکا داداش تمنا داداشای الیاس

و خواهر اروینم بهمون اضافه میشن
بعد یه ربع رسیدیم به ساختمون
خوانواده ها رفتن خودمون موندید
رفتم یه گوشه روی صندلی توی
حیاط پشتی ساختمون که چیده بودن
نشستم بچه ها هم همه میر*ق* صیدن مشغول
بودن واسه خودشون که یه دفعه
احساس کردم یکی کنارم نشست
سرمو برگردوندم اون دختره که با راستین
بود دیدم لبخندی زدو گفت
رزا-سلام من رزا هستم دختر دوست
خانوادگی بابای راستین از شنایی
باهات خوش بختم تو خیلی دختر خوشگلی
هستی حتی تپلیم بهت میاد زشت نکرده
-سلام منم میکا ام دوست عروس دوماد ها
منم از شنایت خوش حالو ممنون از تعریف
چشات قشنگ میبینم
رزا-چرا تنها نشستیو کاری نمیکنی؟
-یکم خستم همین
رزا-راستی خیلی قشنگ خوندی
-ممنون

بلخره ساکت شد داشت دیونم میکرد
اخه چیه این دختره جز اندامش سر تراز منه
خدا اقا راستین اشک منو در میاری الان حالتو
میگیرم

-رزا جون

رزا-بعله

-تو دوست دختر راستینی میدونی اخه
اصلا با اون چیزی که راستین میگفت شبیه
نیستی

رزا-مگه راستین چی گفته بود؟

-هیچی بخيال

رزا-نه خواهش میکنم بگو دوست دارم بدونم
-میتروسم دلت بشکند

رزا-بگو لطفا کنج کاو شدم

-میگفت.....میگفت که رزا یه دختر نجسبو

پرو خودشو به من میچسبونه از زشتی

انقد ارایش میکنه باز خوش گل نمیشه

میگفت خیلی سیاهه اصلا نمیتونم تحملش

کنم فقط بخاطر بابا مجبورم باهاش باشمو

از این حرفا

رزا با بغض گفت

رزا- من زشتم من چسیدم بهش حالیش میکنم

پسره بیشعورو

و بلند شد و رفت سمت راستین که داشت با

پسرا میر*ق*صید و یه دفعه یه کشیده محکم

زد بهش که همه کپ کردن و اهنکم قطع شد

رزا- من سیاهم من زشتم

لیوان شربتو برداشت و پاچید تو صورتش

رزا- خیلی پستی عوضی خیلی ازت منتفرم

راستین- چی میگی رز اینا چه حرفیه؟

رزا- میکا گفت گفت که تو گفتی من بهت

میچسبم من پروامو من زشتمو با ارایش

میپوشونم بازور بامنی اره خیلی نامردی

زد زیر گریه و از خونه رفت بیرون

راستین با تنفر نگام میکردم حمله کرد

سمتم که پسرا گرفتنش دخترها هم او مدن جلوم

راستین بلند داد زد

راستین- چی از جونم میخوی لعنتی این چه حرفایی

بود که زدی چرا نقد پستو مریضی چشم

نداشتی بینی من خوشم نههه با اون

قلب سیاهت اجازه ندادم به دوستام صدمه

بزنی حالا داری از خودم انتقام میگیری
به چه گ*ن*ا*هی چی از جونمون میخوای
چرا گم نمیشی تو زندگی لعنتی خودت
اشکام مثل جوی اب میرفت که با آخرین
جملش مثل شیشه شکستموریختم پاین
راستین- شماها میدونین این کیه این یه
دختر خ.ر.ا.ب.س.ت. که پسرارو میبرده
جلو در خونشون اون بچه طلاقه اون
مثل پدر مادرشه تازه از کسی که تو پاین
شهر بزرگ شده داداشتم شیشه میکشه
معتاده چه انتظاری جز این کارا دارین
داداشش یه دختر و گرفتو داره بد بختش
میکنه خودشم افتاده به جون ما میخواد
مارو نابود کنه چون حسوده اون سیاه قلبه
انقد کینه نفرت حسادت تو دلش پر کرده که
قلبش سیاه سیاهه گمشو گمشو تو دنیای
خودت از مون دور شو
دیگه طاقت نداشتم رفتم جلو زدم تو
گوششو با گریه گفتم
-خفه شو لعنتی خفه شو راجب خانوادم

درست حرف بزن آگه من تو اون خانواده
بدنیا اومدم که تو پایین شهرن آگه مامان
بابا باهم نمیسازن آگه داداشم بخاطر
دوستای ناباب معتاد شده آگه من بخاطر
کم بود محبت گرفتار یه اشغال شدم که
برام حرف درست کنه من خرابم تقصیر
منههه اره جواب بده خوب
گوش کن اقا راستین همه زنو شوهر
باهم دعوا میکنن اما خوب میشن
و اما داداشم اون الان از تو پاک تره
و عاشق زنشه و خوش بختش کرده
منم تو عمرم از ارم به یه موجه هم نرسیده
میدونی گ*ن*ا*ه من چیه زندگی کردن فقط
همین از نظر شما پول دارا ما حق زندگی
نداریم گ*ن*ا*ه من زندگی کردنو عاشق شدن
عاشق تو بودن من بد نیستم من سیاه نیستم
نه نیستم این تویی که سیاهی قلبت سیاهه
تو سیاه قلبی نه من باشه باشه از زندگیتون
برای همیشه میرم خدافظ
جلوی چشمای اشک الود بچه ها متعجب
دیگرون از خونه زدم بیرونو برای

اولین ماشین دست تکون دادم

-در بست

رارنده-کجا میری خواهرم ؟

-شمال

(اهنگ تنها از محسن یگانه)

.حوس کردم بازم امشب زیر بارون تو خیابون

.به یادت اشک بریزم طبق معمول همیشه

.اخه وقتی بارون میاد رو صورت یه عاشق مثل من

.حتی فرق اشک بارون دیگه معلوم نمیشه

.امشب چشای من مثل ابرهای بهاره نخند به حال من

.که حالم گریه داره چرا گریم نمیتونه روتو تاثیری بزاره

.اره بخند بخند که حالم خنده داره اره بخند بخند که

.حالم خنده داره بخند بخند که حالم خنده داره

.این عشق یک طرفه من رو کشونده تو خیابونا

.نمیخوام توی این خلوت کسی درو برم باشه

.نه پلکام روی هم میرن نه دست میکشم از گریه

.نه میخوام بند بیاد بارون نه چتری رو سرم باشه

.امشب چشای من مثل ابرهای بهاره نخند به حال من

.که حالم گریه داره چرا گریم نمیتونه روتو تاثیری بزاره

اره بخند بخند که حال خنده داره بخند بخند که حال
خنده داره بخند بخند که حال خنده داره
نه پلکام روی هم میرن نه دست میکشم از گریه
نه میخوام بند بیاد بارون نه چتری رو سرم باشه
امشب چشای من مثل ابرهای بهاره نخند به حال من
که حال گریه داره چرا گریم نمیتونه رو تاثیری بزاره
اره بخند بخند که حال خنده داره اره بخند بخند که
حال خنده داره بخند بخند که حال خنده داره
(تنها-محسن یگانه)

-خدا کجایی چرا منو نمیبینی مگه من
بنده تو نیستم چرا منو فراموش کردی
چرا داداش دیدی دیدی چچور خوردم
کرد عشقم دیدی چچور بد بختیامو کبوند
تو سرم اره من بد بختم بگین بیاد بهش
بگم اره من حسودم چون نداری کشیدم
اره من سیاه قلبم چون به خودمو خانوادم
بد کردم داداشی من تنهام تنها من عاشقش
شدم داداش دوسش دارم داداشی چرا منو
فرستادی این دنیا داداش من باختم باختمش
عشقمو باختم چون بچه پاین شهرم چون
داداشم معتاد بود چون مامان بابا دعوا میکردن

چون دنبال محبت گدایی پسرارو میکردم
بد شکستم داداش بد جور با ابروم بازی کردن
خدا با ابروشون بازی کنه داداشی منم ببر
پیش خودت از این دنیا خستم خسته من دارم
میام پیشت منتظرم باش
سنگ قبروب*و*سیدمو بلند شدمو لباسامو تگوندمو رفتم سمت ماشینی که
در بست گرفته بودم خدا میدونه چقد پولش شه
-اقا برگرد تهران
رارنده-چشم ابجی ببخشید فضولی نباشه
تازه فوت شدن کیتون میشه؟
-اره تازست عشقم بود همسرم
رارنده-خدا رحمتش کنه حیف شما خیلی
جونید زود بیوه شدید
-مرسی ممنون
صبح ساعت 7رسیدم خونه صد هزار
پولم رفت کلید انداختمو رفتم داخل
بابا داشت میرفت سر کار
بابا-میکا دختر اومدی این چه وقت اومدنه
چی شده تا الان کجا بودی این چه قیافه ایه
میدونی دوستان چند بار زنگ زدن د حرف

بزن دختر؟

-بابا ترو خدا چیزی نپرس دارم اتیش میگیرم
خودمو انداختم بغل بابا زار زار گریه کردم
میون گریه همچیو گفتم همچی حتی عشقم
نسبت به راستینو

بابا-دخترم همه این مسائل تقصیر منه منو ببخش
-بابا از این جا بدم میاد خیلی میشه از این
خونه بریم از این محل ترو خدا
بابا-باشه دخترکم باشه اروم باش از اینجا
میبرمت

-یه چیز دیگه بابا من تصمیممو گرفتم بگین
عمه اینا بیان من آماده عروسی با مرصادم
البته اول از این جا بریم
بابا-دخترم تو الان عصبانی عجول نشو
-نه بابا خیلی وقته بهش فکر میکنم

یه هفته از اون روز میگذره از اون
جا اسباب کشی کردیم اومدیم کرج یه
خونه کوچیک اما با آرامش گرفتیم
همه چیمو تو اون خونه دفن کردم
اومدم دوستانمو گوشیمو ادرسو دیگه

هیچ کس نمیتونه پیدام کنه دیشب
بعله برونم بود عقد کردم عروسیمم
یه سال دیگست دیگه همچی تموم شد
همه چی اول خواستم خودکشی کنم اما
بعد گفتم زندگی مامان بابامو سیاه نکنم
(راستین)

باشنیدن حرفاش دنیایی که
باتنفر ازش ساخته بودم شکستو
از بین رفت خواستم صداش کنم
برم دنبالش که دخترا جلوم وایسادن
ارام-بسه بزار بره تو شکوندیش
نابودش کردی بخاطر چی بخاطر
پول اره؟

نیاز-داداش راستین بخاطر پول
ما حاضریم هرچی داریمو نداریم
بدیم براش ما چهار نفر اون وقت از
خودت وبابات پول دار تر میشه
نیکا-چرا واقعا بخاطر پول به چه
گ*ن*ا*هی گ*ن*ا*ه میکا چی بود راستین
عشق گ*ن*ا*هش این بود که یه دختر

پاین شهر عاشق راستین وفایی شده
پسر میلیونر آقای وفایی صاحب
شرکتای زنجیره ای اره گ*ن*۱*هش
عاشق تو شدن بود
-نیکا من.....

تمنا-هیشش ساکت
تو دیگه حق حرف زدن نداری فقط
بشنو دختری که با اون حرفا شکوندیش
ماه‌مه چیشو از اون روز اول میدونستیم
اون ساده بود همه ی ادمای اطرافشو
عاشقانه دوست داشت اگه بهش میگفتم
میکا جون تو بده میداد اون عاشق محبت
بود فقط لازم بود یه دست سرش بکشی
تا همه چیشو فدات کنه

اروین-اون هیچ وقت به دخترا حسودی
نکرد اون فرست طلب نبود هیچ وقت
از هیچ کدوم از ما یه هزاریم نگرفت
مهیار-میگفت داداش انقدر درد کشیدم
که اصلا خجالت نمیکشم خودمو دلچک
جلوه میدم بقیه بخندنو شاد باشن
اما ما باهاش چی کار کردیم تو باهاش

چی کار کردی؟

ماهیار - همه میگفتن مگه میکاهم گریه
بلده امانمیدونستن پشت خندهاش پشت
قه قه هاش

گریه های هر شبش تو بالشتشه
زخمهای عمیق رو قلبشه

الیاس - راستین بابا مامان توه

دعوا میکنن ولی بعد برهم جون

میدن داداش اون اعتیاد داشته

اما میدونی چرا چون جنازه برادر

کوچیکشو تو بغل مامانش دیده

حال بده مامانشو دیده سخته

سخته کسی که از به دنیا اومدنش

هر لحظه هم بازیت بود حالا جنازشو

بینیو تحمل کنی یادمه میکا بهم گفت

اگه من به سمت محبت پسر کشیده نمیشدم

حتما منم معتاد میشدم گفت محبت مادری

پدري و برادريو تو وجود هر پسري گشتم

نبود فقط جسمم مورد علاقتون بود

همون پسرای که اون میاورده جلو
درو همسایشون دیده شبایی بوده که
دل شکسته بوده از دست برادرش کتک
خورده یا مادرش باحرفاش آزارش داده
اروین-داداش میکا ترک کرده الان بهترین
زندگیو داره با زنش خوش بنخته مامان
باباش باهم خوب شدن عین پدر مادر تو
خودش سال هاست با هیچ پسری رفیق
نبوده اون تازه داشت درداشو فریاد میزد
تازه داشت زخماش التیام مگرفت اون
باتمام زخم زبونات عاشقت شد اون دیشب
داشت برات پر پر میزد که چرا بخاطر اون حال
تو بد شده

مهیار-اماتو حرف همسایشونو قبول
کردی نه به حرفای من گوش دادی نه چشمای
عاشقشو دیدی که تمام شب رو تو بود تو
لعنتی که همش تو بغل اون دختره که میگفتی
ازش منتفری بودی

-من نمیزارم بره من میرم دنبالش
من....من اشتباه کردم اما عشقمو
از دست نمیدم نه

دویدم سمت ماشینمو سوار شدم و روندم

سمت خونه میکا

هر چی گوشیشو میگرفت خاموش بود

-عشق من کجایی منو ببخش ترو خدا برگرد

برگرد

(باورم کن - محسن یگانه)

.همون لحظه همون موقه با اون حال خیلی بد

.درست وقتی که میرفتی دلم شورتورومیزد

.همون وقت که تورو داشتم یه هو از دست می دادم

.از اون شب به خودم هرشب چقد لعنت فرستادم

.چه کاری بود که من کردم تورو سزوندم از ریشه

.این اتیش همون روزه که دامن گیر من میشه

-خدا لعنتم کنه خدا لعنتم کنه چرا باهات این

کارو کردم میکا چه جوری همه چیو مثل

اولش کنم چه جوری تیکه های قلبتو

بچسبونمو خوب کنم تو راست گفتی

من سیاه قلبم نه تو

.رفتی که تنها بمونم باخودم هیزم اتیش تنهایی شدم

.باعث اون همه تنهایی منم عاقبت باید که تنهامیشدم

-میکا اتهام نزار ولم نکن ترو خدا نرو آگه از

دست بدم میمیرم

.توی این خونه ی متروکه دلم جون میده میمیره

.شباشم بی ستارستو غروباشم نفس گیره

.به توبد کردم الان بین عاقبتم اینه

.که تنهایی با دل تنگم دیگه ساکت نمیشینه

.به توبد کردم اون روز که عشقت رونفهمیدم

.که هر کاری باهات کردم دارم تاوانشو میدم

.رفتی که تنها بمونم باخودم هیزم آتیش تنهایی شدم

.باعث اون همه تنهایی منم عاقبت باید که تنهامیشدم

.رفتی که تنها بمونم باخودم هیزم آتیش تنهایی شدم

.باعث اون همه تنهایی منم عاقبت باید که تنهامیشدم

(باورم کن-محسن یگانه)

از ماشین پیاده شدم رفتم جلو

تازنگو بزمن که گوشیم زنگ خورد

-بعله

الیا-راستین کجایی؟

-جلو در خونشون

الیا-زنگ نزدی که؟

-نه هنوز چه طور چی شده؟

الیا-ما زنگ زدیم خونه نرفته

مامان باباشم نگرانن خون داداششم

نیست

-حالا چی کار کنم؟

الیاس-برگرد بیا اینجا تا ببینیم چی میشه

-اما شما شب اول عروسیتونه باید تنها

باشید فردا میام

الیاس-چه شبی بابا پاشو بیا دخترا انقد

گریه کردن موردن همه نگران میکایم زود

بیا

-باشه فعلا

الیاس-فعلا

گوشیو قعت کردم و سوار ماشین شدم

کجایی دختر کجایی

(میکا)

-نمیخام

مرساد-بی خود میکنی دختره بد

رژیم بگیر نه این جوروی موهات میریزه

کچل میشی صورتت لک میشه من زن

کچلو کک مکی نمیخوام

-اع این جوریاست باشه اصلا زنت نمیشم

مرساد-چرا لج میکنی خانومم اخه هر روز

صبح به صبح یه لقمه میخوری تا فرداش
تازه میوه هم لب نمیزی ای بابا اصلا من
این جوری تپول دوست دارم
-میخود میکنی منم رژیم گرفتم دیگه
کسی بهم نگه تپول چاقاله
مرساد-کسی بی جا میکنه به عشق من
بگه چقاله تپول جز خودم
قیافمو تو هم کردم و سرمو طرف دیگه
کردم

اه ای بابا پدر منو در آورد این اخه من
میخوام تو شب عروسیم خوب باشم
این نمیزاره شب تا صبحم و دل منه
نمیدونم مگه خودش خونه زندگی نداره
از ده ماه پیش که عقد کردیم مدام خونه
ماست یا میبرتم بیرون خرید عروسی
ولی فقط خودم میدونم چقد وابستش
شدم تو این مدت کاری کرده دوشش
دارم اره دوشش دارم خیلی زیاد اما عاشقش
نیستم فقط عاشق یه نفر تا اخر عمرم میمونم
اون سیاه قلب احساس میکنم بدون مرساد
هیچم تنها امید زندگیمه

مرساد- خانومی؟ جیگرم؟ جوجوم؟ خانومم؟ زندگیم

همسرم؟ خانوم خونه؟ اهاای باتواما عمر من

-هوم چیه؟

مرساد-عشق من باهم قهره؟

-اهووم

مرساد-خوب ببخشید غلط کردم شکر خوردم

-اووم

مرساد-ای بابا میکا دیونم کردی اوم اهوم هوم

اشتی میکنی یانه؟

-نچ

یه دفعه خیس خالی شدم بلند شدم شلنگ

ابو از دست مرساد کشیدمو گرفتم رو سرش

که کشیدم تو بغلشو محکم نگه‌م داشت

جفتمون خیس خالی شده بودیم تو چشای

هم نگاه میکردیم شلنگو گرفتم کنارو سرمو

گذاشتم رو سینه مرساد

که دیوانه وار میزد اون واقعا عاشقمه

کاش منم لیاقتشو داشتم روی سرمو

ب*و*سیدو دستمو گرفتمو کشید تو خونه

کرده بودم بغل کردو فوتبال نگاه کرد

رفتم از پشت موهاشو کشیدم که با
دستاش هولم داد کنار دستامو گذاشتم
رو چشاش که با زور بر داشت رفتم جلو
تی وی هی این ور اون ور کردم یه دفعه
حمله کرد گرفت منو گذاشت رو پاشو
محکم بغلم کرد
مرساد - حالا بشین نگاه کن این تنبیهت
- اقای جونم ولم کن دیگه
مرساد - نه
- شوهرم آقای خونه
مرساد - اصلا
- عزیز دلم میدونی چقد دوست دارم؟
مرساد - مال خودت درازه
- چی؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟
مرساد - گوشت
زدم پس کلش که یه اخم خفن کرد خودمو
خیسیدم نمیدونم چرا این مرساد ماهان
انقد از پسی بدشون میاد انگار فوش خار
مادر میدی بهش یکم تو بغلش تگون خوردم
دستاش سفت تر شد شروع کردم

استفاده از سلاح زنونه صورتشوب*و*سه
بارون کردم محل نداد زیر گلوشه گوشه
لبشونه مثل این که همیشه چرخیدم سمت
تی وی که اون چنتا ادمه....که دنبال یه توپ
فسقل میدویدنو دیدم اشکم در اومد
جدی متفکر بودم ازش
مرساد-چی شد میکا خوبی چرا گریه میکنی
جایت درد میکنه دستام فشار آورده؟
-مرساد

مرساد-جون دلم خانومی قوربون این جور
مرساد گفتنت شم
-ولم میکنی به خدا حالم بد میشه فوتبال
میبینم توروخدا تو ببین ولی منو ول کن سرم
درد گرفتش

وبا صدای بلند زدم زیر گریه
مرساد -باشه خانومی ببخشید ببخشید اشتباه
کردم بیا دراز بکش رو مبل سرتو بزار روپام
نازت کنم

همین کارو کردم مرصادم شروع کرد به بازی
با موهام نوازشم روم سمت مبل بودو تیویو
نمیدیدم مامان باباهم تا اخر شب نمیومدن

خونه ماهان اینا بودن نفس حاملست پسره
انقد ارامش گرفتم که نمیدونم کی خابم برد
(راستین)

خدایا خسته شدم انقد دنبالش گشتمو نبود
کجاست پس یعنی انقد دلش ازم شکستش
الان ده ماهه تمام جاهایی که فکر میکردمو
گشتم شمارهاشونو عوض کردن خوشونو عوض
کردن فامیلاشونم خبر ندارن ازشون کجایی
عشقم کجایی دارم دیونه میشم ولوم اهنگو
بردم ته ته نیست نیست دیگه پیداش نمیکنم
تمام اتاقم پر عکسای تو عکسای شمال فیلما
تماش جو چشمه خندهات وقتی سگارو
ناز کردی، وقتی بوزو بغل کرده بودی
وقتی زیر بارون میچرخیدی.....

کجای نازنینم کجایی نفسم کجایی
(خواب اور - محسن یگانه)

.چشام بستس نمیخوابن

.چشام بستس نمیخوابن

.چشام بستس نمیخوابن

.چشام بستس ولی فکرم به عمریه نخوابیده

.مورورت میکنم هر با بهم حس جنون میده
.نفس میکشمو اشکام نشون میدن چقد خستم
.نمی دونم دونم چرا زندم نمیونم چرا خستم
.نمیخوام بایه دل شوره که افتاده توی جونم
.تورواز اتفاقی که نیفتاده بترسونم تورواز اتفاقی که
نیفتاده بترسونم

.صبوری میکنم هر بار یه حسی تو دلم میگه
.دلت اروم گرفت اخر ولی پیش یکی دیگه
.از امروز هر شبم گریست بایه حس عذاب اور
.شبو روزام یکی میشه با این قرصای خواب اور
.صبوری میکنم هر بار یه حسی تو دلم میگه
.دلت اروم گرفت اخر ولی پیش یکی دیگه
.از امروز هر شبم گریست بایه حس عذاب اور
.شبو روزام یکی میشه با این قرصای خواب اور

-میکا عشقم یعنی فراموشم کردی یعنی
دیگه بر نمیگردی چی کار کنم عشقتو ندیدم
توهم خسته شدی نه منو ول کردی مگه
نگرانم نیستی من دست کی سپردی
نگفتی خسته ای از من نگفتی که داری میری
فقط دیدم به جای من داری تصمیم میگیری
.سپردی من رو دست کر به دیوارای این خونه

.منو این قرص خوابی که واسم لالایی میخونه

.هنوز هر جای این خونه واسم خاطره میسازه

.نگاهم سمت چی باشه منو یاد تو نندازه

.هنوز هر جای این خونه واسم خاطره میسازه

.نگاهم سمت چی باشه منو یاد تو نندازه من یاد تو نندازه

.صبوری میکنم هر بار یه حسی تو دلم میگه

.دلت اروم گرفت اخر ولی پیش یکی دیگه

.از امروز هر شبم گریست بایه حس عذاب اور

.شبو روزام یکی میشه با این قرصای خواب اور

(خواب اور-محسن یگانه)

-من تسلیم نمیشم نه نمیشم پیدات میکنم عشقم

(میکا)

اخ جون فردا عروسمه خیلی استرس

دارم خدایا یعنی جدی جدی دارم خوش بخت

میشم مرساد عاشقمه منم دوشش دارم

مرساد-خانومی به چی فکر میکنی ها؟

-به فردا اورم نمیشه منم دارم خوش بخت

میشم

مرساد-نفسم این حرفو نزن تو خیلی لیاقت

بیشتر از ایناست قول میدم خوش بخت

کنم

-خیلی دوست دارم مرساد خیلی

مرساد-من بیشتر خانومم

-مرساد

مرساد-جون دلم خانومم

-قول بده هیچ وقت تنهام نزاری و همیشه

این جوری دوسم داشته باشی

مرساد-من غلط بکنم عشقمو تنها بزارم

همیشه همین جوری برات میمیرم قول میدم

مرساد- خوب حالا بخند میخوام برم اتولیه چنتا عکس

اسپرت با جوجم بندازم

-باشه گور به

هر دو خندیدیم و بعد چنتا عکس برگشتیم

خونه

مرساد با شیطننت گفت

مرساد-میكاااا

-جوونمم؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مرساد-اون عکس تیشرت مشکیه هست

توش خیلی خوش گل شدم اگه یه روزی مورد

این عکسمو برا اعلامیه چاپ کن

-خفه شو مرساد خوب خفه شو
بشقاب از دستم افتاد زمینو شکست نشستم زمینو
زدم زیر گریه مرساد با نگرانی دوید ستم
مرساد-میکالا چی شد خوبی چرا گریه میکنی
جایت برید؟
بلند تر گریه کردم
مرساد-دع جواب بده لعنتی دارم دیونه میشم
چت شد؟
با گریه گفتم
-تو بخاطر یه بریدگی کوچیک انقد نگران
منی اون وقت جلو من میگی اگه موردم
این کارو کن اون کارو کن خیلی بدی فردا
شب عروسیمونه تو حرف مرگ میزنی
میخوای دغم بدی به خدا مرساد اگه بخوای
ولم کنی به هر بهانه ای حتی مرگ حلاله
نمیکنم هیچ وقت
کشیدم تو بغلشو در گوشم گفتم
مرساد -غلط کردم خانومی نریز این اشکارو
قلبم درد میگیره چشم هرچی تو بگی قلب
من همیشه باتو تا ابدیت

ارایش گر-ماشالله هزار ماشالله ماه شدی

فرشته کوچلو

-مرسی خاله اشرف جون زحمتای شماست

اشرف-میکا باورم نمیشه انقد بزرگ شدی

که عروست کنم انگار همین دیروز بود

که با اب پاش تمام شیشه هارو خیس کردی

خندیدمو گونشوب*و*سیدم

تو اینه به خودم نگاه کردم موهای نسکافه ای

که مدل بافت های مختلف و بسه بود ابروهای

رنگ شده مثل موهام صورت سفید ارایش طلایی

فیروزه ای لباس پروانه ای سفید که رو سینش

پر نگین کار بودو پارچش براق بود و پفی بود

یه تاج کج رو موهام که الماسش از پیشونیم

اویزون بود تو چشمم لنز سبز روشن بود که

چشامو برق مینداخت

اشرف-عروس خانوم دومادت اوامد

شنلمو تنم کردمو رفتم جلو درو درو باز

کردم مرصاد تو کت شلوار یه دست سفید

زل زده بود بهم اروم رفتم جلو دست گلمو

که پر رزهای سفید بودو ازش گرفتمو گوشه

لبشو از قصد ب*و*سیدم که به خودش اومدو
پیشونیمو طولانی ب*و*سید سوار شدیو رفتیم
اتولیه بعد یه ساعت رفتیم سمت خونه باغ
مرساد اینا جشن اون جا بود با کرکره و دست
بقیه نشستیم سر سفره عقد و عاقد شروع
کرد به خوندن اومدم جواب بدم که با
چیزی که دیدم نفسم وایستاد
(راستین)

-باشه باشه راه افتادم تا ده دقیقه دیگه
اونجام خداافظ
سریع سویچو برداشتمو سوار ماشین شدم
-بلخره پیدات کردم عشقم دیگه تموم شد
جدایی دیگه ولت نمیکنم با تمام سرعت
روندم سمت ادرسی که اروین داد بهمو گفت
خونه عمه میکاست میکا اون جاست اما
وقتی که از ماشین پیاده شدم قلبم شروع
کرد به کند زدن با ناباوری رفتم جلو و.....
(مجید خراطا-حلقه)

خبری ازت نبودو خیلی بی تاب تو بودم...
اومدم سراغت اما پر گریه شد وجودم...

خیلی دلتنگ تو بودم گل مهربون و نازم
نمیدونم چرا اینجا یا اصلاً چم شده بازم
اون همه قول و قرار او مدم یادت بیارم
اما انگار دیگه راهی برا برگشتن ندارم
اینجا گل بارونه امشب چقدر این فضا غریبه؟
چرا من هیچی نمی گم چرا می خندم عجیبه
آخه مجبورم بخندم کسی اشکامو نبینه
حالا کو تا باورم شه سرنوشت من همینه
به نظر میاد که امشب از قلم افتاده باشم
آرزوم بود که من امشب پیش تو واستاده باشم
چه لباسای قشنگی بهت میاد چقدر عزیزم
تومی خندی و من ازدور دارم شکامو میریزم
خوش سلیقه ام که بودی آره بهتر از من اونه
سر تر از من میدونم اون که می خواستی همونه
-خدا عشق من چقدر خوش گل شده تو این لباسا
مثل ماه اما اونی که کنار شه من نیستم یعنی
انقدر ازم سرد شدی عشقم خیلی دیر او مدم نه
تازه فهمیدم حسودم دست تو دست اونه
ای خدا انگاری اونم نقطه ضعفمو می دونه
حالا تو دست تو حلقست دست اون حلقه تو دستات
یا من اشتباه می بینم یا دروغ بود همه حرفات

بله را بگو گل من تو ازم خیری ندیدی
آرزوم بود که ببینم تو تو رختای سفیدی
حالا هر دو حلقه داریم تو تو دستت من تو چشمام
تو زدی من اما موندم زیر قولات روی حرفام
برو خوش بخت شی عزیزم تو ازم خیری ندید
آرزوم بود که ببینم تو تو رختای سفیدی
بله رو بگو گل من بگو و شرشو بکن
من و زندگی بی تو باورم همیشه اصلاً
داره سردم میشه کم کم خیسه از اشکام لباسام
همه گریه هامو کردم اشکیم نمونده باسم

-دیگه نمیتونم طاقت بیارم میرم عشقم تو ازم
خیری ندیدی دیگه نیستم که با کارامو حرفام
زجرت بدم

میزنم بیرون از اینجا بله رومیگی نباشم
میرم اون بیرون یه گوشه دست به دامن خدا شم...
بله روگفتی تموم شد این دیگه آخرکاره
هی می خوام بگم مبارک ولی بغضم نمیزاره
حق ام تبریک من بود من باسه تو گریه کردم
قطره قطره های اشکو به تو امشب هدیه کردم

امروز تو چشمت عزیزم نمی دونی چی کشیدم
اما کاش اشکام نبودن تو را واضح تر می دیدم
دیگه چشمم نمی بیننه دستم نمی نویسه
دلخوشیم همین یه نامست گرچه اینم خیس خیس

ماشین پرت شود تو دره که چشای من
تار شدو دیگه چیزی ندیدم
وقتی چشممو باز کردم تو بیمارستان بودمو
نیاز بالا سرم بود این جا چه خبر چی شد
نیاز اینجا چی کار میکنه
یهویی همه چی یادم اومدو داد زدم
-مرسااااا

نیاز از خواب پریدو سعی کرد ارومم کنه
ولی من زجه میزدمو مرصادو صدا میکردم
نیاز رفت دنبال دکتر
-خدایا غلط کردم نکنه چون تو فکرم بود
با راستین برم داری مجازاتم میکنی خدایا ببخش
مرصادمو بر گردون
دکتر پرستار اومدن داخلو بهم بیهوشی زدن
-خدایا چراا؟

(دوست دارم- سحر)

تو میخوای از هم جداشیم نمیتونی نمیتونم

دوست دارم

نگو که دیگه دیره

بخند برای من تا باز گریم بگیره

دوست دارم

نگو حرفی نداری

چیه گ*ن*ه من که تو دوسم نداری

دوست دارم

دوست دارم

دوست دارم

دوست دارم

دوست دارم

(دوست دارم - سحر)

چشمای بی روحمو دور اطراف چرخوندم

زل زدم به قبر خالی جلو روم که اماده

بود تن مرصادمو بغل کنه با صدای لاله

اللهه چشم خورد به جنازه شوهرم که میخواستن

بکنش تو خاک پریدم جلو با تمام توان داد زدمو

همه رو از خودم دور میکردم

-نه نمورده خاک نکنین شوهرمو زندست

به خدا زندست خودش گفت گفت ولت نمیکنم

گفت همیشه باهاتم اون دروغ نمیگه اون

جونه ترو خدا خاکش نکنین اون گ*ن*ا*هی نداره

فقط عاشقم بود همین

اومدن گرفتم داد زدمو دويدم سمت جنازه

-ولم کنيد مرسامد اقایي پاشو تتهام نزار

من بدون تو نمیتونم مرساد ما تازه دیشب

عروسی کردیم مرسامد پاشو پاشو باشه

تو بیشتر دوسم داری قبول پاشو غلط کردم

کشیدنم عقبو جنازشو گذاشتن تو خاک

-ولم کنین نامردا ترو خدا مرسامو خاک نکنین

مرسامد پاشو نزاریدش تو خاک سرده اون توتنگه

تاریکه ترو خدا اولش کنيد مرسامد

(تقاص-محسن یگانه)

چرا امروزم مثل دیروز و فرداست، این چه تقدیر سیاهییه خدایا

بزار این سوال و از خودت بپرسم، این تقاص چه گ*ن*ا*هییه خدایا

با توام آی روزگاری که گرفتی، از دل ساده ی من دلخوشی هاشو

فکر کنم من و تو من بعد بی حسابیم، آی زمونه بیا بی خیال ما شو

چرا اون ابر سیاه بی کسی، سایه هاش رو بخت تیره ی منه

چرا جز دلتنگی و دلواپسی، در خونمو کسی نمیزنه نمیزنه

این روزای بد بیماری که همیشه، واسه من مثل یه شب تاریک و سرده

اگه یک روزم بخواد بره از اینجا، از همون راهی که رفته بر میگرده

دیهه هیچ چیزى ازم نمونده دنیا، جز همین جونم که مونده کف دستت
این که چیزى نیست دیگه ته مونده هاشه، همینم بگیرش از من ناز شست
(تقاص-محسن یگانه)

-بی من رفتی بی معرفت اخه چرا مگه بد
کردم بهت من چرا زندم و تو مردی تو که
گ*ن*ا*هی نداری گ*ن*ا*ه من تورو سوزوند
-خداااا عدالتت کجاست

چرا تو زندگی فقط این من که باید زجر
بکشم تنها دل خوشیمم که گرفتی اخه چرا
چرا

خدااا به کی بگم مرسام
همون عکسیو برات چاپ کردم که تو خواستی
همونی که میخواستم قاب کنم بزار تو خونه بختم
مرسام کجایی بیینی مادرت اوامده میگه بیا
سنگ قبر شوهرتو انتخاب کن دارم اتیش
میگیرم یه ماه گذشته اما دیگه نمیتونم نمیتونم
دیگه امیدی به این زندگی لعنتی ندارم

نخواستم با غم بسازی
نخواستم هیچی نگي
نخواستم درد دلتو
دیگه با هیشکی نگي

آخه عشق اجباری نیست
تو زندونه من نمون
حالا که فکر رفتنی
دیگه از موندن نخون
تا دیدم می خوای بری
دلم راتوسد نکرد
بروفردا مال تو
دیگه اینجا برنگرد
بدون من ؛ بعد من
دلتو هر جا ، جا نزار
غم با من بودنو
تو ، من بعد یادت نیار
اگه شونت تکیه گامه
پس چرا من تنها شدم؟!
چرا هر لحظم همیشه
منم تنها با خودم
یه تصویر از عکس چشمت
روی دیوار دلم
چقدر قصه ام خنده داره
چقدر بیکاره دلم

تا دیدم می خوی برب

دلّم راتوسد نکرّد

بروفردا مال تو

دیگه اینجا برنگرد

بدون من ؛ بعد من

دلّتو هر جا جا نزار

غم با من بودنو

تو من بعد یادت نیار

اگه شونت تکیه گاهه

چرا من تنها شدم

چرا هر لحظّم همیشه

منم تنها با خودم

(یه سال بعد)

-سلام مرّسادم امروز حالت چطوره

این کادو برای تو کادو سال گرد ازدواجمون

بازش کن ببین دوسش داری بازش کن زود

باش پس چرا بازش نمیکنی اصلا خودم بازش

میکنم بیا میدونی تو این ورقه ها چی نوشته

افسردگی شدید اره مال منه من بعد تو پامو

از خونمون نذاشتم بیرون همون خونه ای که

قرار بود دوتایی بریم توش اما من تنها

کاشکی تورو سرنوشت ازم نگیره
میترسه دلم بعد رفتنت بمیره
اگه خاطره ها یادم بیارن تورو
لااقل از تو خاطره هام نرو
کی مثل من واسه تو قلب شکستش میزنه
اخه کی واسه تو مثل مننه
بمومن دل من فقط به بودنت خوشه
منو فکر رفتن تو میکشه
لحظه هام تباه بی تو زندگیم سیاه بی تو نمیتوونم
(بمون-محسن یگانه)
با دیدن ملافه سفید که کشیدن رو صورت
میکا عشقم زندگیم پایان یافت منم از حال رفتم
وقتی بهوش اومدم روتخت بیمارستان بودمو
سروم بهم وصل بود گلوم خشک خشک بود
-اروین الیاس بچه ها کجاین؟
در باز شدو بچه ها اومدن تو با دیدن
لباس سیاهاشون همچی یادم اومدو زدم زیر
گریه
-خدایااا چرا عشقمو بردی منو گذاشتی

منم ببر پیشش من بدون اون هیچم خدا میکااا

میکااا خانومم کجایی همه کسم

یه صدایی شنیدم

.من این جام

بین بچه ها چش گردوندم توهمی شدم ای خدا

-عشق بچاره من توزندگی خوشی ندید بمیرم برات

اخ میکااا

میکا-ایش ایش مرد گنده ببین چه جوری اب غوره

گرفته خجالت بکش

-الاهی فدای روح شم تو هم بدون من نتونستی

نه؟

میکا-روح چیه دیونه شدی راستین من زندم

خوب معلومه وقتی سه روزه بیهوشی همچینم میشی

-اما چطور من خودم دیدم روتو کشیدن؟

میکا-با دادی که تو زدی مگه میشود بر نگردم عشقم

-پس اینا چرا سیاه پوشیدن؟

میکا-اووم منو بیرون صدا زدن فعلا بای

و دوید بیرون بچه ها زدن زیر خنده

نیکا-تلافی آخرین کارت بود

نه ای خدا شکرت عشق شیطان من

-میکااا خفت میکنم

(میکا)

اره دختر و پسر گلم مرساد و دلسا خانوم اینم
قصه عشق من باباتون مابهم رسیدیم و الان
میوه های عشقمون شما دوتارو داریم
دلسا- مامان یعنی اجاز میدین من اینو رمانش
کنم

-اره عزیزم گفتم که رمانش کنی دیگه فرشته
کوچولوم

مرساد- هیچ وقت فکر نمیکردم پشت اسم منو دلسا
همچین ماجرای باشه مامان شما خیلی زجر
کشیدید اما الان بابابا خوش بختید نه؟
-اره با تمام وجودم خوشبختیو حس میکنم
و عاشق باباتونم

راستین- و باباشون بیشتر از مامانه عاشق خانومشه
-سلام اقایی خوش اومدی کتتو بده به من خسته
نباشی دستو صورتتو بشور بیا غذای داغ حاضره
دلسا مرساد شماهم بشینید غذا رو گذاشتم
رومیزو به بچه هام نگاه کردم بچه های منو راستین
دو قلو هامون مرساد به یاد مرد دوست داشتی
زندگیم و دلسا به یاد دل سیاه یا همون سیاه قلب

خودمون زل زدم به قاب عکس روی سنگ اوپن
که دستای راستین دورکمرم حلقه شد
راستین - خیلی این عکس عروسیو دوست داری؟
-اره خیلی عشقم چون تورو دوست دارم
راستین - منم دوست دارم عشقم
توی عکس راستین همون کتوشلواری که
روز عروسی بچه ها انتخاب کرده بودم پوشیده
بود منم ست لباس دخترا با هون طرح رنگ ابی
خیلی کم رنگ که به سفید میزد واز ته دل
میخندیدیم

پایان

تاریخ

1/8/95

ساعت

7:47

نویسنده: نیلوفر.صبوری

با تشکر از نیلوفر صبوری عزیز بابت نوشتن این رمان زیبا